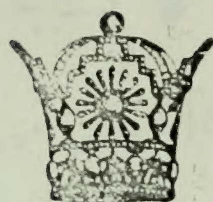
Iṣfahānī, Mīrzā Maʻṣūm ibn Khvājagī

Khulāṣat al-siyar



کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب خلاصة السیر — فارسی

مؤلف میرزا معصوم بن خواجگی اصفهانی

خطی نستعلیق ۱۷ سطری

چاپی

سال طبع یا تحریر ۱۰۷۰ قمری عدد اوراق ۱۸۹

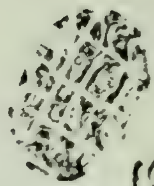
جزء کتب تاریخ شماره ۴

شماره عمومی ۴۲۲۸ شماره قبض

واقف میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۰.۲ عرض ۱۳.۳ سانتیمتر قفسه


LIBRARY
MAY 14 1968
UNIVERSITY OF TORONTO



بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد سیم از مطلب چهارم در ذکر مناقب پادشاه جمجاه فلک بارگاه
شاه صفی الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه
ستایش و نیایش جمیعی سزاوار است که سروش عنایتش نوای بشارت
ادای وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم را بگوش هوش
ارباب ایمان و اصحاب ایقان رسانند و خدایی که مرشد هدایتش مغلوبین را
بنصرت قرین وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین مستبشر ساخت
معرکه جهاد را ثبات داد ملکی که مجاهدین فی سبیل الله را بمنشور
یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم نوید فتح و نصرت
کرامت فرمود قهاری که جاوشان بارگاه جبروتش مبتلایان دیو سلطنت را
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام عاصیان را موی پیشانی
گرفته سلسله حرکات در پای انداخت حکیمی که ربطنا علی
قلوبهم ویثبت به الاقدام و امداد امدادات و قدرتهایش ثبات بخشید و کاری
که نطفه قوی لما کانت ... تشریف ... را ... نام ...

او بر منابر وجود ثنا خوان خواند و سکه عزمش [illegible] بنام نامی او زدند

در ممالک دلها بر حسب نفوذ عشق دلشوران از نسیم [illegible]

ملکوت کل شیء و الیه ترجعون [illegible] نفحات [illegible]

چگونه توانیم دانست ما عرفناک حق معرفتک [illegible] از ما قاصر

در معرض دریای پرستش چه شایستگی آید ما عبدناک حق عبادتک

آتش محبتی را که در بدن خاکی ما ترکیب فرموده بزلال مهر [illegible]

کرده ان و حلاوت نعمتی که در ما نهاده و عرفان داده توفیق شکر بر

ذریعه آن مطلوب فرمای [illegible] شکر [illegible] زبان [illegible] کنیم [illegible]

[illegible]

و ذرات عقول ما در پرتو خورشید معرفت [illegible]

[illegible] مشرق حقایق [illegible]

قدمی [illegible] چاره ما سازنده [illegible]

از لی تست این همه [illegible] هم تو بخشای [illegible]

حمد الهی صلوة نامتناهی بر زبده اولین و آخرین سید [illegible] مرسلین و

تخت نشین و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نور حدیقه رسالت نور حدقه

جلالت یوسف [illegible] یا ایها المدثر نهال چمن [illegible] قم فانذر

مخاطب [illegible] یا ایها المزمل فرمان رسان یا ایها الرسول بلغ ما انزل

آفتاب مشرق غروبهی پادشاه پسند عزّ و علی . نور خورشید از شعاع روی او
عطر بخش روح خاک کوی او . چون دل از کار جهان بر داخته سایه
خود را بر آن بند اختته . صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین خصوصا
ابن عمه و اخیه و باب سبطه و باب علمه امیر المؤمنین و امام المتقین
و قاید الغرّ المحجلین و عترته ائمه المعصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
و بعد بر طبق عرض میگذارد حقیر کم بضاعت معصوم محمد معصوم بن خواجگی
اصفهانی که در زمان دولت ابد مقرون بخدمت اشراف اصطبل
مامور است که یکچند قبل ازین در خاطر خطیر این حقیر بود که بجهت اطلاع
حالات ماسبق بمطالعه کتب تواریخ پردازد از دکانی و طبیعت استغنا از
آن بختکی بهم رسید و این آرزو از قرق ضمیر که بسبب هجوم آلام دنیوی
از قوت بفعل نمی آمد تا در سنه ثمان و اربعین و الف بار بر ابل که
قصبه طاق وستان محل ورود اجلال و قشلاق جنود نصرت مآل
آن مرکز دایره اقبال گردید این کمینه نیز سایه مثال در رکاب کواکب
مواکب ترکان اعتقاد خاک راه و غبار درگاه میرفت و بخیال ملازمت
عتبه دولت و آستان عظمت تقاعد نمی جست تا آنکه از تغیرات
زمان و واردات دوران ضعف و ناتوانی بر جسم نحیف راه یافت
بعد از تمادی ایام مرض که شاید بجهت العیادت قدم رنجه فرمود از پی قوتی

نه قوتی که جگر را آب و نه دل را تاب و نه دیده را خواب بود دلسوزان ترکان
جیب شام را بدامن بام بخیه میزدم زال سودایی از وطن مألوف الیه
گشته بترفه دماغ تقاعد نمود و خیالات فاسده پی تردد بشهرستان
وجود گشود چندیه یاران موافق و عزیزان جانی بتنسیق بافسانه
و فسون تسلی بخش خاطر محنت آگین میگشتند و فنون با نوید بذکر
صحبت میکردند دماغ ضعیف تر و سودا ترقی بیشتر مینمود که برخسار
دست بر حلقه در دل زد که هر چند ازین فراموش آباد جهانستان
برطبع انسان غالب است اما دوامی زده تو بجز شوید حالات سلف و تحقیق
روایات ما تقدم بنیت بنیت مشتمل تر ازین بوده که هنها بیغمبری ز نوک
قلم بخراشی و قلمی باظهار مدعا تراشی اکنون از نوشتن و خواندن اوراق
پریشان قوتی بجان و سببی بلبالان می آید و از اندیشه بیان بر
وی استطاعتی از اشتغال این زده فراهم می آید چون این
بگوشم رسید بسمع رضا اصغا نمودم و کمر توجه بر ترتیب آن مدعا بستم
و ابتدای سخن از مبدا آفرینش نموده مسوداتی که نبادم بجاه
نک شق طالع را قطا زدم و چون چند ورقی از خط و خال تحریر صورت
محاسن یافت روزی جمعی از دوستان حقیقی که باده آشنائی بی خمار
یکانگی نوشیده اند بتقریبی در محفل بهشت آیین هنر آیین ملاقی شده

بعرض اشرف میرسانند که کم‌مایه سرگردهٔ تیمار سخن‌وران بوده و از بی‌یافتی
نامش هیچ وقت بزبان روزگار نیامده بجهت دفع سودا چنین نسخهٔ مدقق
مرتب ساخته و علامت شفای بدعاییش نشر مناقب اعلیحضرت قاآنی شأن
از آنجا که رسایی طبع بلند و ادراک ارجمند مظهر عدل و احسان بود
از مطالعهٔ آن چند ورق درجهٔ واهیت با این خاک‌نشین اخلاص‌منش مقتدا
از پایهٔ فرقدان بگذرانیده و بلفظ گهربار درربار فرموده‌اند که این لطف است
نه تصنیف باید که در ایجاز و پاکی کلام مرهمی نامی و چون نوشتن حالات
زمان رسمی رسم اجمال را منسوخ ساخته جمال عبارت را بزیور تفصیل
زیب و زینت دهی طبع بهانه‌طلب از شیوع این موهبت انگشت
منت بر دیده نهاده قدم در پیدای تنگر نهاد بحمد الله که باقبال آن
رازدان بطون و مکون آنچه در گنجینهٔ سینه مخزون بود بر بساط جلوه داد
از در دولت‌سرای معنی سخنوران نژاد دکیان طبیعت ایشان کاوش نموده
فقره و کلمه‌های عبارتی تمیز نمودم ، متتبع هر گوشه یافتم هر حرف معنی خوشه باهم
تا عروس آن روز را با قرة العین بدنا خطبه کردم الآن که قدم خامهٔ
عنبرین شمامه بجادهٔ شاهراه وصف حال و تعریف کمال آن قدوه و سوده
صاحبان حشمت و اجلال رسید طبیعت را چه خوشیها و خاطر را
چه عروسیها روی داده و معنی زیبی دستم آستین دست دیگر است

و ضمیر مرآت آسا خانه منوری چون پیکار آمد بدین زمین نباید شنید
بس طلب از تاب رشته گفتگو نیست که مبادا همزوران لکوی فصاحت از
میدان بلاغت ربوده اند خصوصا مرحوم مغفور اسکندر بیک منشی مؤلف
تاریخ عباسی که بنای ترتیب کتاب بر وقایع سال گذشته و پیش
می شود که بجهت تحقیق مدعایی که مرتضی آن و مضمون حالات آن سال
مکتوب است تمام اوراق و سطور را ملاحظه میباید نمود تا مطلب نمایان صحیح
شود این حقیر کثیر التقصیر از هر آنکه لطافت کلام ندارد و اسباب عبارت حسن
کمالی ندارد واقعات و سانحات امور عظمی که بظهور آمده علیحده در قید تحریر
می آورد تا بر خوانندگان آسان باشد و در اکثر تواریخ که باسم
پادشاه ذی جاهی موشح گشته بجهت رفع گستاخی و ترک ادب نام
نامی آن سند آرا را بلقب تعبیر نموده در طی عبارات مذکور میسازند خصوص صاحب
صاحب تاریخ اکبری که همایون و اکبر پادشاه را بجهانبانی و شاهنشاهی
بیان می کنند بنابر تتبع این کمترین خلایق اسم سامی اعلیحضرت
خاقانی ظل اللهی بقید تحریر می آورد که از عیب تکرار مضمون محفوظ
باشد التماس و استدعا از خوانندگان این الفاظ پریشان آنست
که اگر جایی بلغزش پایی یا سهو و خطایی برسند بکلک مرحمت
نقطه شک آن را از صفحه بردارند و بجای اصلاح این مردود کس

و چهار زر از زیب و زینت داده منت بر جان گسسته نهند گفتار در سبب
ارتقاء دولت بر مدارج رفعت و حصول مقاصد چند که ذکر آنها از
متحتمات است تا بر مطالعه کنندگان ظاهر شود مقتضی حکمت الهی که نظام
عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات است آنست که چون صبح اقبال
صاحب دولتی ناپدید گردد آفتاب سعادت یکی از فرزندان او
شارق شود و چون کوکب رفعت صاحب ناموسی بسر حد غروب
و افول رسد ماه منقبت اعقاب وی لامع گردد و از مقتضی این قابلیت بود
و متکا عظمت اعلیحضرت خاقان فردوس مکان علیین آشیانی را
از جای برداشتن رسید و مزاج با ابتهاجش از کیفیت شراب
ناگوار دنیوی منحرف گشت چنانکه وقایع آن حالات در طی مقصد دویم
نوشته شده و شمه بجهت توطئه کلام درین مقام اظهار میکند چون عرض
مرض و الم شدت بتاریخ روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام
سبع و ثلاثین و الف هجری در دار السلطنه قزوین بر ذات مقدس
آن خدیو جهان روی نمود و روز بروز مرض حدت و سورت آن
عارضه عظمی ترقی یافت در آن ایام همیشه خلایق ملکوت ناظرش در تفحص
احوال فرخنده مآل حضرت شاهی ظل الهی نگران بود و از منتسبان
عتبه دولت خصوصاً افادت پناهان حقایق آگاهان مولانا محمد شفیع

و مولانا محمد تقی منجم که از سن صبی الی الآن نماید و ارد بیرالدولت

مقیم آستان خورشید مکان بوده بست تفسیر زایچه ولادت باسعادت

واستعلام طالع فیروزی مطالع فرمودند و جوانی نامدولت

وکمال اقبال وسعادت را از ناصیه احوال آن نورحدقه اقبال مشاهده

نموده بودند بکرات بر زبان درفشان جاری ساخته که چنانچه بعد

شاه جنت مکانی شاه طهماسپ انارالله برهانه باوجود تعدد اولاد

وکثرت احفاد نوبت پادشاهی بآنکه فرزند زاده بود کم رسیده

از یا الحسب اقتضاء قضا نوبت سلطنت و فرمان روائی با سامی

که پسرزاده است خواهد رسید واکثر اوقات در مجالس انجمن غیبت

و گوئی مینمود تا آنکه عنقریب از کثرت فتنه برخطر و تمکین دار السلطنه

قزوین نصرت تمام یافت با نهایت ضعف و نقاهت در ضمن

ملک منان عنان عزیمت تعجیل تمام در روز شنبه چهاردهم ربیع الاول

سنه مذکوره جانب ما زندران بهشت نشان معطوف ساختند

وبعد از ورود بآن مسکن دلگشا روزی با خادم با کیم عیسی بلفظ گهربار

فرمودند که اراده خاطر آفتاب تاثیر آنست که میرزا علی طالب سام

میرزا بفرستیم که چند روز دیگر که از ایام حیات باقی مانده در تربیت

او سعی نمائیم و بمباسن عنایت منهایت مرتبه او را بمدارج علیا رسانیم

چون بواسطه ضعف دماغ و اثر حرارت طبیعت سرقه که بجانب مطلوب
می نهاد عنبر رغوبی روی می نمود و هر مطبوع و محمولی که بجهت بدیع
ترکیب می کرد نتیجه بر عکس میداد آخر الامر رای عالم آرای بران قرار
گرفت که تفال بکلام ملک علام نموده آنچه از دیوان قدرت لم یزلی
بوضوح انجامد بران عمل رود برای انجام آن عزیمت افاضت پناه
علامی مولانا محمد تقی منجم را نامور ساخته نزد جناب منیع مقام فضیلت
و شریعت پناه صاحب العلم و الرشاد مولانا مراد که در تقوی
بر حسب زهد و خداشناسی بار بسته بود رفته و با براستی رو بر دارد
و حقیقت حال را بمسامع غروجلال رسانند هر دو بنا بر روی
صدق و طویت گران خدمت بر میان بسته بعد بنشستند
و استخاره خاطر مبارک شرف را بمضمون این آیه عزیزه تسلی فرموداذ تقول
للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة منزلین بلی
ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف
من الملائکة مسومین تفسیر این آیه معظمه آنست که ای رسول هنگامی
که میگفتی تو مر مومنان را در روز بدر که آیا پسند نیست شما را و کفایت
شما را نمی کند اینکه امداد کند شما را پروردگار شما به سه هزار ملائکه
فرو فرستاده شده بلی خواهیم فرستاد اگر صبر کنید بر بلایا و آفات

اشر

اعدا و پرهیز از نافرمانی پروردگار و مخالفت حضرت رسول بشیر

اعدا و بر حذر باشند بسوی شما نشتابند تا امداد بکند شما را پروردگار

شما بپنج هزار فرشته خداوندان نعمت از استماع کلام معجز نظام

اثر بشاشت و خرمی بر چهرهٔ همایون اشرف لایح گشته اظهار نمودند

که این تفأل بسیار خوبست و مناسب حال است اما چون شعاری

بر صبر و سکون شده اگر حصول مطلب چند روزی بعقدهٔ تعویق

افتد چه شود بنا بر آن آن عزیمت از قوت بفعل نیامد تا سپاه

ضعف و ناتوانی و جنود محنت و الم و سقم متنوعه علاوهٔ کوفت و هوای رقی

اصل شده مزاج از منهاج اعتدال و صلاح منحرف گشت و آنا فآنا

زبونی حال در تزاید میشود تا طبیعت از معارضهٔ این عارضه در عقبهٔ

عجز افتاده لاجرم در شب پنجشنبه بیست و سیم ماه جمادی الاولی

ثمانین والف وقت سحر در رسیده اشرف باجابت یا ایتها النفس المطمئنه

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بنعیم جنان رسید چون چشم خواب

آلوده روزگار این قسم واقعه بخواب ندیده بود و کارکنان

آسمان را هیچ وقت صدای چنین خبری بگوش نرسیده

همان بود که جان از بدن خلق برید ازین حادثهٔ جانگزای سرها را

شوری و عقلها را فتوری روی نمود نظم ای دل چو آگهی که فنا دلیل بقاست

این آرزوی آن دراز تو از کجاست هر آیینه سزاوار روشن گردیده
هوشمندان بختیار و شایسته سلوک کارآگهان اولی الابصار آنکه
بی اعتباری این چند روز حیات مستعار را نصب العین دیده اعتبار
دارند و در وقت واقعه عظیمی که روی نماید بکار فرمای عقل دوراندیش عنان
عنان تمالک و اختیار از دست ندهند زیردستان و ضعیفان را
چنان از صدمه و لطمه امواج حوادث محافظت کنند که قوت را
برای ستم و زور و رای دستی و زیردستان را بوسیله تردد پای کوتاهی
باشد نشانی بود گاه آن بوشنند که از گرگ بر گله نیاید گزند
الحق در آن وقت که سحاب مصیبت بر سر خاکدان دنیی بارش
غم میبارید جمعی از عظمای دولت که در غیبت به نیابت استقامت داشتند
مثل عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان اعتماد الدوله و زینل خان
ایشک آقاسی باشی شاملو و یوسف آقا که یکی از معتمدان خواص
بود شرح احوال متفاوت در حاشیه قبل از این در مقدمه دویم ذکر یافته
کیف متفق کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان رانده اول
مرتبه متوهم آنکه مبادا از شیوع این خبر کدورت اثر شورشی در حال
روزگار بهم رسد مصلحت نواب مستطاب خلیفه خالیه رتبت
بحکم آن قضیه هایله را از عوام مخفی داشته و در همان ساعت

برای صلاح ملک دوراندیشی نموده ارقام مطاعه باسم خسرو میرزا
داروغه اصفهان که بحسب نسب زبان زد عالمیان بود و ابوالقاسم
بیک ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه که اکثر اوقات نواب
غفران پناهی در منزل نواب برای رزین مصلحت دیدی بدین مضمون
تحریر آورده که چون نواب همایون ما را عارضه دست داده و هو
مازندران مناسب نیست عنان عزیمت بجانب اصفهان معطوف
خواهیم داشت میباید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم سام میرزا
امامقلی میرزا را بدرون دولتخانه آورده محافظت نمایند و مهر نگین
نواب رضوان جایگاه را از گردن آن شهریار بیرون آورده ارقام را
بران مهر مزین ساخته مصحوب محمد طاهر ولد میرفتاح یوزباشی
اصفهانی که آبا عن جد در این دودمان سبق خدمت و جانسپاری
ثابت دارند بتعجیل تمام فرستادند و خود در خفیه بکار تجهیز و تکفین
آن خسرو دین بدل مشغول گشته میر رفیع الدین محمد صدر و چند نفر
از علما با تمام آن امر ساعی بودند چون دو سه روز از آن سر شده
سرپوشی بر نخاست ملازمان درگاه عظمت از امتداد کسوف
دولت سرک بردند بیجای بعضی از بیم دیده از هم نگشودند که مبادا
بدستیاری اشک غماز در معرض تلف آیند و گروهی نفس با هستگی

می‌کشیدند که ناله و افغانی با او ضم نباشد و باعث فضیحت گردد و جمعی سینه
چاک را البماس عاریت پنهان میساختند که مبادا رازی از ان
بیرون تراود القصه آن واقعه که اخفای آن از محالات بود از زبان
خواص بدهان عوام افتاد و در روز شنبه بیست و پنجم ماه مذکور آن سر مستور
در جهان فاش گشت چون دیگر پرده داری آن امر فایده مترتب نبود
امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت خصوصا زینل خان
ایشک آقاسی باشی بصلاح دید ناموس العالمین زینب بیگم بیعت
شاه غفران پناه موافقت آشتی زده در ساعت سعد اتفاق با دستانی
آن ظل الهی نموده محضری درست کرده بمهر جمیع امرا و وزرا و یوزباشیان
و عساکر منصوره که در پایه اشرف حاضر بودند رسانیده بخزانه مبنی بر
اطاعت و انقیاد و خاکپای خود بخدمت اشرف نوشته مصحوب
محب علی بیگ لله غلامان فرستادند و کتابات محبت آمیز بخسرو و
میرزا ابو القاسم بیگ ارسال نمودند که تا ورود اردوی
کیهان پوی در خدمت اشرف بوده در مراعات خاطر فیض مظاهر
آن خدیو جهان سعی نمایند و جلوس اشرف را بر تخت سلطنت موقوف
دارند و محب علی بیگ مذکور بتاریخ بیست و هشتم ماه مزبور از قصبه
اشرف متوجه اصفهان گردید بعد از رفتن او امرا و ارکان دولت

بعزم رحلت از مازندران بحرکت آمده بقصد تقبیل آستان عرش بنیان
متوجه دارالسلطنه اصفهان گشتند و چون خطهٔ کاشان محل ورود نعش
گردید اهل آن قصبه و ساکنان آن مدینه طیبه با دل پرخون و سینه محزون
صغیرا و کبیرا و اناثا و ذکورا باستقبال النعش محفوف بعنایات ملک
معبود بیرون شتافتند و آنچه لازمه عزا و سوگواری و ماتم و بیقراری
بود بعمل آوردند و جسد اللطیف و نعش نظیف آن مرحوم را در آستانه
در آستانه منوره متبرکه امامزاده واجب التعظیم و التکریم
حسب موصی علیه التحمها برسم امانت . گریبان جگر زمین بگشادند
آن کان نمک دران نهادند . بعد از فراغ ازین شغل و لوازم
تعزیه و ادرارات و تصدقات بر مستحقان متوجه درگاه دین پناه شان
آن دایره مرکز اقبال گردیدند مخفی نماناد که در طی مفاوز از مازندران
الی اصفهان بعضی وقایعات روی نموده که بعد از مقدمات جلوس
بقید تحریر خواهد آمد ذکر جلوس میمنت مانوس حضرت ظل اللهی
سرافرازی تاج و تخت از بلندی اقبال آن حمیده خصال
و شرح وقایعی که روی نموده بعد شکر که کار چرخ انجام گرفت
ایام عیش و خوشدلی کام گرفت . فتنه که قدری بخود داشت ایکان
بنشست بگوشه و آرام گرفت . لله الحمد که از یمن دولت نزول

مزاج از کار رفته ایام بحد اعتدال آمد و از تجرع کاسات نشاط چهره
روزگار برافروخته گردید و تناول اقداح کارانی خرمن غموم
هموم را بسوخته نشاط شراب شادکامی در طبیعت ایام چنان
مستولی شد که تا انقراض ادوار از زحمت خمار ناکامی فارغست
و از سرمستی صبوح عشرت چنان مدهوش گشته که تا نیز و حشر از اندیشه
بی اندیشه مانده و عقول از تواتر جام شادمانی در تیز از سر دماغ
عقل از بحور سرور مالامال شده زهره رامشگر گوئی جهت چنین
روزگار آموخته بر حسن سعادت مکتسب همانا بری این ایام
اندوخته ماه را از شعشعه انوار غرض این بوده تا مشعله داری
منسوب شود و عطارد از کتب دقایق معانی از آن جسته که بکدامی
انتساب یابد آفتاب زر مغربی از آن در بوته میداشت تا دست
به نثار بردارد و سپهر بر سر گردان از پی چنین روز میگشت تا خاطر
ع آلوعده که ایام همی داد روا شد و روزگار بدین امید شب
شب روز کرده تا آخر اقبال را لوعده وفا کرد روزگار نایره شوق
این ایام در دل اثیر شعلها زده و خاک را نوید این امید ثابت
قدم داشته باد در هوای این مطلوب سر در عالم نهاده و آب
بجستجوی این مقصود بهر گوشه فرو رفته صبح روشن ضمیر را از انتظار

این روزگار هجران بلب رسید و در روشب ازلی این آرزو بهشت
هم زده روی بر سر دیار آورد کنون اگر سنگ ریزه در نشانه خون
ذره در رقص آید سزاوار است و کوه سنگین دل اگر موافق گردد تو چند
نماید محقق و راست کردار است . رفت آنکه روز بازار من تیره رنگ بود
واندوه را نیز در دل ما درنگ بود . وان عهد شد که چون گل رعنا بگونه ای
رخسار از زرد رنگ بود . آخر لبان ما بی شادی دمی زده آن دل
که در کشاکش ناله چو چنگ بود . آخر دهان چو گل بشکر خنده باز کرد .
آن را که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود . اگرچه در توصیف این حال قلم را قدم
بنالیدن هست از فخران دل معانی رنگین در تراویدن اما دست بردن
مدعا زدن نزد همگنان اولیتر است دامن مطلوب سخن را بدست آوردن
بهتر از عبارت آراستن پس روی مدعا نمودن انسب مینماید
بر رای ارباب اولوا الالباب که روشنگر آئینه اسکندر نیست پوشیده
نخواهد بود که چون قضیه هایله نواب غفران پناهی گوش اقاصی و ادانی
گشت و محب علی بیگ لله باعرالیش امرای حق شناس بپایه
سریر سلطنت مصیر رسید اعیان دولت که در اصفهان کمر خدمت
حضرت ظل الهی را بر میان جان بسته داشتند سیاوش خسرو میرزا
داروغه که حسب الفرمان قضا توام برستم خان موسوم گشته

و ابوالقاسم بیک ایواغلی ایشک آقاسی باشی حرم محترم از

خوف و هراس آنکه چون فرق مختلفه در اصفهان هستند مبادا از

کمال نقص عقل فسادی نمایند و از آن بگذرد تزلزل و تفرق بر حال

کافه برایا و عجزه راه یابد صلاح در آن دیدند که پیش از ورود اردو

و وصول ارکان دولت مقدمه جلوس از قوت بفعل آید تا باعث

انطفاء آتش فتنه و پایان فتور طلب گردد در شب دوشنبه چهارم

جمادی الثانی ثمان ثلثین و الف هجری با بعضی از علما و فضلا مثل میرزا

حبیب الله ولد سید حسین مجتهد جبل العاملی و ملا حسن علی ولد

ملا عبدالله شوشتری و میرزا غازی ولد حکیم کاشفا یزدی و غیرهم

مشورت نموده در همان ساعت سعد کمر شمشیر نواب صاحبقرانی

فردوس مکانی شاه اسمعیل انار الله برهانه را بر میان اشرف

همایون بسته در عمارت علی قاپو تخت و تاج را بوجود قابلیت آیت زینت

داده بجای جد عالی مقدارش بر سریر پادشاهی نشانیدند و مبارکی

آن جشن عظیم صدای نقاره و نفیر بگوش ساکنان هفت اقلیم

رسانیدند و مجددا رایات نصرت آیات خلافت جهانبانی

و اعلام میمنت فرجام سلطنت و کشورستانی نصب کردند و جمعی

که در آن وقت سایه‌نشین بال همای دولت بودند بشرف پای بوس

مشرف شدند و دران شب اسم سامی آن نامدار اقبال نشانمنمی
متمرکشته زبان زد عالمیان گردید روز دیگر که عروس ثبات تهنیت
جلوس آن برگزیده رب الارباب از پرده متواری فلک بیرون
خرامیده بر در دولتسرای شاهی هجوم عام روی نموده سر یک تنه
جان در کف اشتغار طواف آستان گردون مطاف میبردند آن روز
که حالی نور سعادت بود بسیادت پناه حقایق و معارف آگاه جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول کاشف رموز الباطن والظاهر
صاحب الصلاح والسداد خاتم المجتهدین امیر محمد باقر دام ظله العالی ابقاه الله تعالی
حفظه الوجود عن الافات الی یوم المعاد حافر ساخته بحجه مشتی ساختن
امر جلوس پس دران ساعت سعادت مانوس بعد از شرایط دعا و تحیه
خوانی یکبار دیگر آن برگزیده تاج و تخت را در عمارت مذکور بر اورنگ
سلطنت و مسند دولت تمکن داده جمعی از غازیان و منسوبان
بحضرت قرین که دران شب بتلثیم آستان شرف امتیاز یافته بودند
با اکابر و اصاغر و ارباب دانا اهالی اصفهان بزمین بوسی عتبه قبله اقبال
مشرف گشته سر مباهات باوج ثریا رسانیدند و در همان روز ارقام
مطاعه حسب الفرمان قضا جریان . برا و حکام و کلانتران و ریش
سفیدان ممالک محروسه نوشته تسلی بخش خاطر همگنان گشته دور طی

مضمون رقم قید شده بود که هر یک از حکام و صاحب منصبان بدستور
در شغل و مهم خود ساعی بوده تغییر و تبدیل در قواعد آن ندانند و بحفظ و حراست
ثغور و محال تصرف خود سعی بلیغ بتقدیم رسانند و در جمعه هشتم
ماه مذکور بفرموده حضرت ظل الهی در مسجد شاهی جمعیت تمام واقع شده
نواب خاتم المجتهدین خطبه بلیغ بنام نامی نواب همایون خواندند
و در روز شنبه نهم جهت دینار و درهم از نقش سکه رد شناس خاص
و تمام گردید و اول حکمی که بزبان الهام بیان جاری گشت این بود که اخراجات
حفر نهر آب کرنگ که هر ساله قریب بنه هزار تومان از ممالک محروسه
توجیه می‌شد و نواب غفران پناه بنا بر توجه که درباب آبادی
اصفهان داشتند میخواستند که آب مذکور را باصفهان آورند چون
بر نواب همایون ظاهر شد که جاری ساختن آن از مراحل بجانب
اصفهان بزودی ممکن نیست تحصیل آن توجیهات را از رقبه رعایا
و زیردستان برداشت و ابریشم کیانات را که بجهة صاحب ملک
که مبادا تجار بجانب روم برند و بجهت دخل تمغا منافع عظیم عاید عساکر
ایشان شود قورق نموده بودند فرمودند که قورق مذکور برطرف
باشد و بهر کس باشند بفروشند و در خدمت کشیدن تنباکو که از اثر نحوست
آن خانه وارهای قدیم باتش حرمان سوخته بود فرمودند بالجمله چون

اسباب سلطنت مهیا و قانون حشمت بر پا شده رقم استمالت
که با زری که بنام همایون مسکوک شده بود مصحوب هدایت بیک خزانه
باشی قپچی خانه خاصه که در سلک غلامان منتظم بود بجهت ارکان دولت
و اعیان حضرت فرستادند و شخص مذکور در حوالی خوار باردوی
معلا پیوست و مژدگانی آن خبر موهبت اثر رسانید استماع
این مضمون رقم بشاشتی تازه و فرحی بی اندازه روی نموده با
مبارک بادی گشوده نثارها بر سر نامه ریختند و چون قید شده بود که با
کمش روز بروز کوچ نموده بتعجیل متوجه شوند ایشان نیز از سرق دبا
استقرار نموده بعد از آنکه نعش حضرت غفران پناهی را بعتبه
مذکوره در کاشان گذاشته روانه شدند در آن اثنا رقم
دیگر مصحوب کرگین بیک غلام که قبل ازین از جانب امرا بجهة مبارکباد
جلوس همایون بسریر رفته بود رسید که لباس عزا را تغییر دهند
که باین نوع مرتبه اول بخدمت نواب همایون ما مشرف شدن
بحسب شگون خوب نیست مردم اردو حسب الفرمان واجب الاذعان
جامهای سوگواری را تغییر داده روی بمقصد مراد نهادند و چون
بحوالی شهر رسیدند طالب خان که بمنصب واقعه نویسی منصوب
گردیده بود باتفاق تخته خان که در آن ایام مرتبه ایالت یافته

حسب الحکم بزرگان ارکان دولت ابد مدت نوعی که مصلحت دانند ترتیب نویس
و نشستن در مجلس بهشت آیین قرار دهند و در روز شنبه بیست و ششم
که نوروز و روز از مدت جلوس گذشته بود بساعت سعد خوب
ظل الهی در عمارت عالی قاپو چهار زانو بر تخت سلطنت جلوس نمودند
امرا و وزرا و صدور و ارکان دولت و اعیان حضرت علیه بترتیب
طبقات هم و تباین درجات هم بشرف پای بوس ممتاز و سرافراز گشته
ترتیبی که قرار یافته بود باشاره زینل خان ایشیک آقاسی
باشی در مجلس ارم تزیین نشسته و هر یک بتفقدات شاهانه و نوازشات
پادشاهانه پیوسته و سرافراز گشته در کمال خشنودی بمنزل خود شتافتند
و در آن وقت چون حضرت ظل الهی را اطلاع بر احوال ممالک
نبود چند نفر از معتمدان درگاه مثل عیسی خان قورچی باشی و خلیفه
سلطان اعتماد الدوله و زینل خان و رستم خان و ابوالقاسم
ایوانی در خلوت نشسته در مهام دولت و انتظام ممالک تدابیر
اندیشه‌های خود را بخدمت اشرف عرض نموده آنچه رای صواب نمای
اشرف بر آن قرار می‌گرفت بمنصه ظهور جلوه‌گر میشد و در آن ایام
بعنوان مالک ذوالجلال دست بخشش و نوال گشوده مطلب و آرزوی
هر کس فراخور احوال از قوت بفعل می‌آمد و همچنین بحکم قضا امضا

از مطلع عدالت غزه ورا یافت که مواجب و رسومات عساکر را
از مطالبات سابق و لاحق جهت ابرار ذمهٔ نواب غفران پناهی
و دعای دولت روزافزون نواب همایون با آخر خزانهٔ عامره
و محل ممکن الوصول شمرده و بهنه مستوفیان عطارد فطنت چون
قلم قدم از سر نموده بنهایت جد و اجتهاد بعمل آورده در اندک
روزی قریب بدویست هزار تومان واصل ملازمان و توپچیان
و غلامان و تفنگچیان و عملهٔ بیوتات و غیره منتسبان این دولت
عظمی گردید جمعی را که چهرهٔ دیناری هرگز بخواب ندیده بود دامان آمالشان
بر ساختند و گروهی را که در آرزوی فلسی ما با خطهٔ فلس ماهی تسلی
می‌گشتند زر بسپر دادند و امید چندین ساله امیدواران بعز
انجاح و شرف اسعاف مقرون گشت بواسطهٔ عطا جبلی دست زرینه
ملتمس هیچ حاجتمندی نمی‌نهاد و لا بر زبان الهام بیان آن
معدن جود و سخا جاری نمی‌شد از این سبب آوازهٔ کرم و صیت عدالتش
بر اطراف و اکناف عالم منتشر گشت و امرای سرحد و عظمای
ثغور نیز متفقدات و انعامات شاهی مستظهر گشته خصوصاً امام
قلیخان بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرون را
قریب بشصت هزار تومان که از مقطعی فارس هر ساله بخزانهٔ عامره

مهمات

میرسید بانعام او شفقت شد بعد از تسلی اعالی و ادانی و فراغ از
کلی و جزئی در روز یکشنبه غرۀ رجب ثمان و ثلاثین و الف که چهل
روز از رحلت نواب غفران پناهی منقضی شده بود حسب الامر علما
و فضلا و مجتهدین و عوام الناس در مسجد جامع شاهی جمعیت نموده
بادای ختم کلام ملک علام بجهت ترویح روح پرفتوح اعلیحضرت علیین
مکانی طاب ثراه مبادرت نموده دو هزار قاب طعام از اقسام
متنوعه بجا بایستی طباخان بعمل آمده دران مجلس روحانی بمشرف
رسید و حضرت ظل اللهی خود بنفس نفیس دران مجمع حاضر گشته
آداب و رسوم تعزیه بنوعی که رسم سوگواران باشد بفعل آورده

بیت
ز بی طاقتی آن سپهر کرم . نفس بی تأسف نمیزد ز غم .

چون آن مقدمه دران روز فیصل پذیرفت بجهت دفع کدورت
و آلام ظاهری و باطنی بسیر و شکار میل نموده متوجه بلوکات لنجان
که از بسیاری صید و نزاهت و لطافت هوا و مکان هیچ دلی
۲۰ بقیه الم نمود شدند و چند روز دران فضای عشرت فزا بعیش
و خوشدلی اشتغال نموده داد فراغت دادند و شبی که در عمارت
قریه اریکان که میدان بهشت آباد است با خواص و امرا نوشیدن
۱۸ راح روحانی مواظبت مینمودند بیکبارگی چنان در دور عمارت تجدید منت

ود مشغولی داشته از انجا که همت عالی نهمت آن خدیو نه
و طبق طلای از محل زوال خود بر زیر انداخت فرمودند که هرکس بردارد
تعلق بود دارد آن عطیه از قوت طالع نصیب پرزاله بیک غلام خاصه
ردید و این مقدمه چنان اشتهار یافت که ساکنان عالم
ینی پوش طبق زرین آفتاب را در زیر پرنهان ساخته و انبود
وکب را در زمره کمکشان بخیه سر آنرا بریسمان شهاب محکم کرده
ا بجهه بعد از نیمه روز عزیمت شهر نموده به دستیاری وفرهاد تمند
رسیده مرحمه خاطر خستگان گشته و در آن ایام حسب
ر می غشا مرد خوانین کرام حضرت ظل الهی هر روز منزل و مقام
ی از ایشان را بنور قدوم بهجت لزوم منور و مزین ساخته
در مراعات خاطر آن نیکو سیرتان میکوشید و آن فرقه نیز هر
فراخور حال جشنها نموده پای اندازهای مناسب در رهگذر
راکب مواکب گسترده پیشکشهای لایق بنظر کیمیا اثر می گذرانیدند
در روز یکشنبه هشتم رجب سلطنت پناه رستم محمد خان ولد ولی محمد
خان والی ترکستان که چند سال قبل ازین از ابنای عم گریخته
پناه بدرگاه نواب غفران پناه آورده بود و در ولایت درجزین که
محل ییلاقی و به تیول او مقرر شده بود بخدمت اشرف مشرف شده

حضرت ظل الهی آنچه لازمهٔ شفقت و مهربانی بود نسبت بآن قرة العین
سلطنت بعمل آورده و در شب چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور منزل
مهد علیا زینب بیگم را بنور حضور منور ساخته نواب مومی الیها را
بجهت خاتونی و تکفل مهمات حرم علیه بدولتخانه آورده و چون
همیشه مطمح ضمیر آفتاب تاثیر آن برگزیدهٔ الهی آن بود که پایه و رتبه
یکرنگان حق شناس و اخلاصمندان صاحب فطرت قوی اساس را
باعلا مدارج دولت رسانند لهذا در همانشب جانی بیگ شاملو
که در زمان خاقان رضوان جایگاه نیز منظور نظر عاطفت بود و بتغیر
رضاجوهی و خیراندیشی خلایق امری از وی صادر نشده بمنصب
یساولی صحبت و میرزا محمد که سابقا در ایام نواب غفران پناهی
واقعه نویس بود برتبهٔ وزارت غلامان و حسن بیگ که در سلک
ملازمان علی قلیخان اتیک آقاسی باشی شاملو منتظم بود بامر وزارت
تفنگچیان سرافراز ساختند و روز بروز خود باعقل و کمال دوراندیش
متوجه مصالح امور مملکت و انجام مطالب و حوائج خلایق گشته تظلم
و فرو ماندگی عجزه و مساکین میپرداختند و چون مدعا بامضا
رسیده آستان سلطنت آشیان مطاف خلایق گردید تحشین و
نور وز سعادت فیروز میلان ئیل پرداخته خاطر عالمی را بانعامات

شامل وادرارات کامل شادان وخرم گردانید، چون بخورد ازغم
غمخوارگان، چون بکشید دست زبیچارگان، محمد خدای که بتخت باید
گشت سرافراز تر از تاج وتخت رسیدن نوروز سلطانی سنه
ئیل ثمان وثلثین والف هجری ونشستن حضرت ظل الهی
بر سریر تمکین وگرم بازاری عیش وعشرت دران ایام فرخنده
انجام وشرح وقایعی که بظهور رسید درخت غنچه آورد وبلبلان مسند
جهان جوان شد ویاران بعیش بنشستند، هزار ابانه زدهای بلبلان چمن
زبسکه شاخ اشاخ ازنشاط برجستند، وچون سلطان اعظم وفرمانفرمای
بنی آدم خلد الله سلطانه وافضر اعوانه برسریر دولت روز افزون
مستقر گشت ومنکسر تکیها بر رحمت وافی استحکام پذیرفت
آوازه شد اندرین کهن فرش، کالسلطان استوی علی العرش
از برکت قدوم همایونش جهان پیر را جوانی باز آمد وعالم سرگشته را
آرامشی روی نمود درین اوقات که غره نشو ونمای حسن ایام جهان گشت
ابر اگر گریه در چشم آرد صحن باغ بروی تبسم کند ورعد اگر ناله حزین
پیش آرد برق بر خنده هازند عجب نیست که اگر امداد طرب لعاب
حیات را آب حیات مبدل ونیش کژدم را چون نوش نرهم سبب
لذت گرداند وتلخی مذاق حنظل را شیرینی عسل بخشند وسوزناکی

زهر قاتل را بساز کاری تریاک نافع عوض کند غلط گفتم درین ایام تلخی از کجاست اگر جام می خوشش گوارید بدین صفت موصوفست شادنود آن نادر کالمعدوم و اگر در دل عشاق سوزی از غم عشق باند همان مایه شادمانی اوست تیغ اگر پیش ازین خون گریستی این دم چون برق خنده میزند و کمان بیشتر ازین ناله میکرد این خنده مترنم است سپر که آهن روی پیشه داشتی پشت داده و نیزه که دست تطاول دراز کرده بود از می نشاط قامتش تمایل پذیرفته خنجر آب دار چون زبان افعی زینهار آمده و گرز سرگران از سرزنش پهلو تهی کرده زره هزار چشم نظاره روزگار گشاده و کیش پیش این رضامیت قربان گشته صهیل اسپان کارزار نواز ارغنون مبدل شده بیت که چون حوادث روزگار بهر دیار رسیده بود چون بوم پس دیوار قرار مانده سلامت که چون امن پای بر کران نهاده بود چون حریف ظریف درمیان آمده . سرشادی که چرخ زنا فوت کرده بود آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار . محتاج بود ملک به پیرایه چنین آخر مراد ملک ادا کرد روزگار . چون خورشید انور از ترددات دوره میل به بیت الشرف خود نمود در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب ثمان و ثمانین والف که روز تحویل بود حضرت ظل الهی بجهت انعقاد مجلس

عیش اسباب سرور و حبور در عمارت مبارکه که در باغ نقش جهان
واقع است مهیا نموده امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان
حضرت و یوزباشیان و غلامان و ملازمان در آن مجلس بهشت
آیین و محفل جنت تزیین حاضر شدند و بواسطه رفع آفریده مبارک
جلوس پس قامت قابلیت هر یک را فراخور استطاعت بخلعت
فاخره مشرف ساخته بتشریفات لایقه سرافراز ساخته و ترتیب
بهشت نزار خلعت از پوستین سمور بر مخمل زربفت و قبا و بالا
پوش زربفت طلاباف و نقره باف و دارایی باف و مندیل تمام
زر و دستگیر و چهار زرعی زربفت و ساده و قمشه رنگ برنگ
دران ساعت بانعام مقرر شد و اسب تازی با یراق طلا ضمیمه
خلعت عیسی خان قورچی باشی و دوات قلم مرصع اضافه عارفه
اعتمادالدوله و دکنک مکلل بیواقیت و لعل و فیروزه ردیف تشریف
زینلخان ایشیک آقاسی باشی و جیقه مرصع بلآلی یوسف آقا و خنجر
مرصع توام خلاع رستم خان قوللر آقاسی نموده ایشان ازین انعامات
سر مباهات بفلک اثیر رسانیدند و در روز سه شنبه غره شهر شعبان
مهر وکالت را بزینل خان و منصب قوللر آقاسی گری برستم خان
تفویض شده در همان وقت مقرب الحضرت یوسف آقا برتبه امیر

تکاباشی گری و شحنه خان استاجلو بخدمت قورچی گری کیکان دشمنقلی
بیک برتبه قورچی گری ترکش سرافرازی یافته در میان اقران
و امثال ممتاز شدند و مهر شرف نفاذ و عز هما دران ساعت مسعود
نقش پذیر شد و چون خاطر فیض مظاهر از امور کلیه فراغت یافت
بجهت سیر چیاخانه که رشک فزای نگارخانه چین است و در قلعه
تبرک واقع بود در روز پنجشنبه سیم ماه مذکور قدم رنجه فرموده امرا
و مهمانان آن روز را بخوشدلی و شادکامی گذرانیده لشکریان را
فراخور حال بانعامات شامل سرافراز فرمودند و روز دیگر بمیامن
اقبال چون اختلال ولایات خراسان بپایه سیرانه گردیده
بجهت رفع آن حادثات و رفاه رعایا و امنیت برایا مقرب الحضرت
زمان بیک ناظر بیوتات و تفنگچی آقاسی که یکی از اخلاص‌مندان
حق گذار و رشناسان درگاه عرش اعتبار بود و درایت
رای و متانت عقل موصوف بسرداری آن محال تعیین نموده پانزده
هزار تومان از نقد و ابریشم و غیره داده اند که در خراسان سوای
ملازمان که ساکن آن ولایت اند تفنگچی مجدد گرفته در نظم و نسق آن حدود
تقصیر از خود راضی نشود و مقرب الحضرت مذکور دران روز بشرف
پای بوس مشرف گشته بر جناح استعجال روان شد و چون

از وجود فایض الجود آن مظهر عدالت روزگار آشفته را جمعیت خاطری
روی داده ابواب سرور بر روی عالمی گشوده بود و را و امنا ...
مذکور حکم قضا مضا صادر شد که نارات و بازار و قیصریه دار السلطنه
اصفهان را آیین بسته غبار غم و گرد الم از خاطر متوطنان
و ساکنان آن بلده طیبه با آستین شفقت پاک سازند و منادی
شادمانی در دادند که فوج فوج و گروه گروه هر یک با یاری و هر کس
با دلداری در ان بزم همایون بعشرت اشتغال نموده از هم نحنه
کلفت مصون باشند. زبس در نغمه انگیز ست ایام. شرر در قصه
اگر در گور بهرام. تذرو نغمه بر لب آشیان ساخت. ترنم خانه در کام
زبان ساخت . روانها از شراب عیش سرمست .
نفسها پای کوبان دست بر دست . دران اوان که گل ریزان
چراغان بود از هر طرف ساکنان هر دیار تحف و هدایای بی اندازه
بپایه سریر خلافت ارسال نموده نوازشها می یافتند و در غره رمضان
امام قلیخان بیگلربیگی شیراز و کوه گیلویه و بحرین و لار و جرون که قبل
ازین حسب الفرمان قضا توامان نواب غفران پناهی بمحاصره
بصره رفته بود بعد از انتشار آن واقعه عظمی دست از مطلب برداشته
بدرگاه گردون پایگاه آمده شرف پای بوس یافت و منظور نظر

عاطفت گردیده پایه بندگی باوج علیا رسانید و در ین روز خلیل
بیک سوسو اغلی ذو القدر بنابر سبق خدمات آباو اجداد در تربیت اثار
سرافراز گردیده بعضی الکا که قبل ازین بادرکاه قلی سلطان دختر
زاده بندرخان مهردار بود بمشارالیه تفویض شد و چون درین
ایام اکثراوقات از متر ددین و جواسیس اخبار ولایات روم
و تعین شدن خسرو پاشای وزیراعظم بجهت استرداد بغداد
بگوش میرسید اعلاحضرت ظل الهی نیز بعزم سفر جازم شده در
شب چهارشنبه ماه مذکور بساعت سعد پیش خانه همایون را در قریه
باتان که در حوالی شهر واقع است زدند و احکام و ارقام بحکام سرحد
نوشته شد که هرگاه خبر ورود لشکر نکبت اثر رومیه برسد بدرگاه عرش
اشتباه عرض نمایند تا رایات جاه و جلال بحرکت آمده و متعاقب
اینحال مقدمات فتور گیلانات روی نمود چنانکه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی گفتار در خروج غریب شاه روسیاه
ولد جمشید خان و فتوری که در گیلانات واقع شد و مغلوب
گشتن آن گروه بیخبر بسعی عساکر نصرت اثر چون باتفاق ارباب
اهل تحقیق و بتصدیق ارباب توفیق همیشه تبدلات خوبی اوضاع
گردون و تقلبات نیکی احوال مادون منوط بارادهٔ بی نیت

و سایر لواحق این امور مقتضای مجدد جهات در افلاک روحانی
لیکن سویدای دل فرد کامل انسان بمنزله مرکز زمین و بر دو جهت حرکات
آسمانهای آن جهانی برقرار ست و در دیده بصیرت سعادتمندان
نظر یافته بمثابه دو قطب معدل النهار از ان افلاک پر انوار
آسمانهاست در ولایت جان · کارفرمای آسمان جهان
در ره جستن پست و بالاهاست · کوههای بلند و دریاهاست
پس ذره را که بعنایت خود روشناس آفتاب عظمت سازند از
بازی تیغ و سنان داری هر شعشعه از جای نرود و هر قطره را که از دو
فطرت بشیمه صدف راه نمایند از صدمه کباد و لولو تمیز ازلی نگردد
تا مقصد رسد · گرنه برین قاعده بودی قرار · قلب شدی قاعده
روزگار · و تصریح بر دلیل این مدعی آنست که جمعی از مردم گیلان
که بسمت کم عقلی و بصفت نادانی ضرب المثل اهل جهان اند چون از
قضیه ناگزیر حضرت غفران پناهی آگاه گشتند بر سر آرزوی که از در
بار تخمیر وجود ایشان بود رفته شخصی مجهول القدری را باعتبار آنکه
پسر جمشید خان است موسوم بتغریب شاه نموده بمسند حکومت
آن دیار نشانده غاشیه اطاعتش بر دوش کشیدند و در اندک
فرصتی جمعی کثیر و جمی غفیر در سلک ملازمان و جانسپارانش منتظم

گشته شورش و فساد آغاز نهادند و از قصبهٔ رشته نشا که محلی از محال
گیلان بیه پس است و همیشه معدن و منبع مردم شیطان سیرت
شیاطین سریرت بوده ابوسعید و عنایت حرمت نام دو کس که از
اعیان جنگ وار در زند بمعاونت و معاضدت غریب شاه کمر انقیاد
بسته در دهه اول بعزم تاراج بلدهٔ رشت که دران ایام وزارت
آن محل با میرزا اسمعیل ولد اصلان بیک بود متوجه شدند و زریند گور
باتفاق مرتضی پاشای حاکم آجسته که قبل ازین مدت عساکر نصرت
مآثر افتاده و بطریق مهمانان دران بلدهٔ طیبه ساکن بود و با جمعی
از ملازمان خود را در برابر جنود غریب شاهی صف آرا گشته چون از
روی کار علامت ادبار خود مشاهده نمودند فرار برقرار اختیار کرده
بجانب الکای کرغطنه عنان نمودند و گیلانیان از وخامت عاقبت
اندیشه ناکرده دست بتاراج و تالان آن قصبه برآورده مبلغهای
کلی از مال سرکار خاصه و تجار و غیره و مساکین و رعایا و زیردستان
برده جمع کثیر بقتل آوردند و بعد از اخذ غنایم و قسمت در میان بالماریان
خود بخاطر جمع رو به توجه بجانب لاهیجان که دران وقت میرزا
عبدالله ولد خواجه غیاث اصفهانی که یکی از غلامان قدیمی قدوهٔ
ملایک آشیان بود بوزارت آن دیار اشتغال داشت و وزیر

مذکور از ورود جنود غریب شاه مطلع گشته در ساعت کس بطلب بیرام
قلی سلطان میر صوفی و حیدر سلطان قوپایچه سارلو حاکم تنکابن فرستاده
که چون قلعه لاهیجان خالی از استحکام نیست میباید که کومک به ایشان نموده
عازم نگهبانی آن شوند تا دشمنان را دستی نباشد حیدر سلطان
چند نفر از ملازمان خود را در زره مکمل و مسلح ساخته بتعجیل روانه
نموده بیرام قلی سلطان و نجازیان صوفی با عالم عالم خوف و ترس
متوجه لاهیجان شده یکدو روز بجهت مصلحت پای ثبات استوار
نمود چون خبر عبور لشکر پرشور و شر غریب شاه از آب سفید رود
بایشان میرسد دیگر مجال توقف جایز نداشته آنچه اسباب
و اموال سرکار خاصه و تجار و مس که در قلعه مضبوط بود برداشته
تا قصبه دیلمان عنان باز نکشیدند میرزا عبدالله وزیر و میرزا مراد
کلانتر بعد از فرار صوفیان و رفتن ملازمان حیدر سلطان لاعلاج شهر
و قلعه را با اموال و اسباب خود گذاشته نیم جانی از آن غرق
بکنار کشیدند و غریب شاه از اطلاع احوال مسرور و مبتهج گشته
بی مزاحمت اغیار بقلعه مبارکه لاهیجان داخل شده اعیان
و ملازمان خود را بنوازشات امیدوار ساخته بعد از سه روز
توقف از بلده لاهیجان متوجه رانکوه و تنکابن گشت حیدر سلطان

توسیله حصار للوا از توجه او اندیشه ناکرده کنار رودخانه منظر را
که محل طغیان عبور از آن مشکل بود پسیها و تخته بندها قرار داده در
منع آن گروه جازم می‌شود و غریب شاه بنابر غروری که در اوایل
دولت لازم حال بنی نوع انسانست اصلا التفات آنها نکرده
شروع در جنگ میکند ملازمان حیدر سلطان داد دلیری و مردانگی
داده تا شکست فاحش بحال غریب شاه به راه می یابد اما آن
مخذول در عالم حیله بازی آن مقدمه را بروی خود نیاورده بجای
لاهیجان عنان فرار مصروف داشت چون معاملات کمیان آن
انقسیه روی نمود و اخبار روز بروز بپایه سریر خلافت میرسید
و قایلی می گفت. خیال حوصله بحر می پزد همتها. چه باست زیرا این
قطره محال اندیش. چون گفتگوی این بنای بی بنیاد بگوش عالی
و ادانی رسید رای مملکت آرای حضرت ظل الهی و مشورت عظمای
دولت بران قرار یافت که یکی از معتمدان دودمان خلافت مکان را
بجهت تمشیت این مهم مقرر دارند که بجاروب تدبیر خس و خاشاک
منازع امنیت را پاک سازد بعد از استخاره و استشاره قرعه
اختیار بنام مقرب الحضرت خلف بیک که با خلوص عقیدت یکی
از جان سپاران آستان فلک آشیان بود افتاد و حکمی از

حسب عدالت با سمیساروخان و اکرکین خان حاکم استرآباد و عسکر
صادر شد که با قشون خود مهیا و آماده باشند و اگر شاه از وجوب
سردار امری که صلاح دولت در آن باشد از ایشان متمشی شود سعی نمایند
امرای مذکور مضمون حکم جهان مطاع مطلع گشته بلا توقف و تقصیر از جای
خویش در حرکت آمده در قریه گوسفندان من اعمال شت تلاق
فتنه جویان دست داده با ترکمانان و موالیان غریب شاهی شروع در
کوشش و جدال نموده نایره قتال را مشتعل ساخته و ترکمانان بعون
به نیروی دولت روزافزون فتح و نصرت روی داده آن مخذولان
همچون شغال از شیر شیران بیشه هیجا گریزان بنا بجنگلها برده
و جنود ظفرورود آن بی عاقبتان را تعاقب نموده از گوسفندان
تا شته نشا که قریب بچهار فرسخ است در قتل و اسر و سبی بخا سرعت
تقصیر نکردند و کیا فریدون سپهسالار ایشان در مرتبه اول بزخم
تیغ یکی از ملازمان اکرکین خان مقتول گشته و کربلائی محمد کوکه وزیر
و مشیر آن طبقه با عنایت رحمت که از سپاهیان عمده بود
دستگیر و اسیر گشته و غریب شاه از بیم روی بگریز نهاده در بیشه
و جایها محکم متواری بود بعد از سه روز بدست غازیان ظفرانجام
گرفتار گشت بصبح ظفر از مطلع اقبال آمد . اصحاب غرض را شب سودا از سر

سه لار

وعده آن کشتگان بروات ثواب بهشت نزار رسیده بود اخبار
چون اصل مطلب بدست آمد بر انفیه السیف اکتفا نموده دست از نهب
و قتل باز داشتند . تیغ و تیر دشمن ما آهنی می‌کوفت شیر . تیغ چوبین
بر جوشن تقدیر گردد کارگر . القصه این عارفه عظمی که از مطلع سعادت
طالع شده بود چون پرتو مهر منیر اشرف پرتو انداخت باز
آن موهبت سجدات شکر بتقدیم رسانیده و حکم قضا مضا باسم
امرا که فاتح و قالع واقعه بوده‌اند عز ورود یافت که غریب شاه را
با روس و پس مقتولان بدرگاه جهانبان پناه فرستند و سایر سکنه و متوطنین
گیلان را استمالت داده که از تقصیرات و زلات ایشان گذشته
رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیدیم هر یک بامر فلاحت و زراعت
و آبادانی مملکت تقصیر ننموده راضی نشده پای در دامن صحاری گیلان
هچند از آن رهگذر قالب فرسوده متوطنان آن دیار را جان
تن باز آمد و رنگها بر چهره از آشیان عدم بچهره آمال ایشان
رباعی از لذت عفو محو و بیهوش شدند . جز شکر ز هر کلام خاموش شدند
زین پیش چو سوسن همه تن زبانی بودند . کنجی بنشستند و چو گل گوش شدند
بالجمله در اواسط شهر شوال سال مذکور امرا حسب الفرمان غریب شاه را
با چند نفر از ملازمانش که معتمد و معاون بوده‌اند بسته بعینه ارسال

داشتند نظارگیان عالم علوی و تماشائیان مرکز سفلی دیده حیرت
بنظاره چنان مجمعی گشودند و بواسطه چشم زخم خواندن آیت ان یکاد
میخواندند تا در روز هفدهم ماه مذکور در عمارت عالی قاپو جشنی عظیم ترتیب
ساخته خیرات خان ایلچی سلطنت پناه عبدالله قطب شاه
که در آن اوان بپایه سریر آمده و بیست هزار تومان پیشکش سوغات
بدرگاه عالم پناه آورده بود در آن محفل ارم تزیین طلب داشته
لوازم مهمانداری بتعمیل آوردند و چون عمر وجی در طالع غریب شاه
رو سیاه واقع بود حسب الامر تنگ اسفل او را سوراخ نموده در همان
روز که مهمانان جمعیت داشتند بر بالای قپق کشیدند تا قدر و مرتبت آن
او بر نظارگیان ظاهر شود و ملازمان او را بقتل آوردند و از بیم
سیاست فتنه خواب آلوده باز بخواب رفت و امنیت اگر
رفته قامت استقامت برافراشت • در خواب رفت فتنه و
آسود روزگار • شد وقت عیش و عشرت برخیز و می گسار • تا عهد هست
کار بجز خرمی مکن • تا دور هست دست از خود شیشه بر مدار •
القصه بباید دانست چون راهبران قضا و قدر هیچ امری بی دلیل
و هیچ کاری بی راهنمای بانجام نرسانیده اند لهذا محبوسان
قلعه کون و فساد را در هر حال به پیش روی و قایدی احتیاج

اند خصوصاً در آداب سپاهی گری و نگاهبانی لشکری در آن باب
رای زرین حضرت ظل الهی بالهام ملهم غیبی قرار بر آن یافت که یکی از
تربیت یافتگان دولت ابا آن امر نامزد کنند و چون پایه مرتبه ایالت
پناه حشمت دستگاه صاحب عقل رموزدان زینل خان ایشک
آقاسی باشی ملوازاقران و امثال برتر بود منصب سپهسالاری
بوی تفویض نمودند و بتاریخ بیست و هشتم امینال حدیث را بشرف
پای بوس ممتاز و سرافراز ساخته تا کش از فرق فرقدان
گذرانیدند و رتق و فتق مهمات لشکری و رعایا برای صایب و فکر
ثاقب او منوط و مربوط گردید. رونق پذیر گشت همه کار روزگار
از دولت چنین که مباناد پایدار. و در همین روز خواجه محرم که از
سن طفولیت از محرمان اسرار آنحضرت بود بمنصب مهتری رکابخانه
و شاه بلی سلطان جهت حکومت شوشتر و خلیل خان بایالت ایل بختیاری
و صفی قلی سلطان برادرزاده زینل خان بایارت سلطانیه و زنجان
منصوب گشته بتقبیل قدوم همایون مشرف گردیدند ذکر وقایعات
که در مرو و نسا و ابیورد و مملکت خراسان روی نموده دادن
اسفندیار خان حاکم اورگنج بر سر مرو و گرفتار شدن
ابو الغازی برادر او در قلعه نسا و ابیورد از لطف خدا دلیرانه خوشنود شدند

جانش ز غم زمانه پرداخته شد • از کام دلش بهره پرداخته شد
از کوری خصم کارا و ساخته شد • هر گاه مشیت ازلی تحقیق
امری از حوادث کونیه تعلق گیرد و ارادت لم یزلی وقتی که بر تحقیق
توفیق مطابق توافق پذیرد تسبیب و مطلوب را غالب برهان
کاهی از مقدمات عکس نقیض تحقیق نماید و آرب و غایب خرد مند
راغب از راه مخالفت اعدا با سبق دلیل و رهنما بر دبیرا حسن
بر آید از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن
زلف پریشان کردم • غالبا ظهور دولت خداداد را اکثر شرط کلی
مبالغه در مبالغه و معادات معاند است و نهایه شوکت و شکوه
مویدان من عند الله را باعث اولی تحقیق رفع آفات منافقان
چراکه رابطات تمام مکونات بر همین نسق معتاد است و تقابل
نشا حق و باطل و تعاند نور ایمان و ظلمت کفر عاطل لایزال شامل
جمیع افراد چنانچه همیشه بلند آوازگی وصیت شایع دعوت پیغمبری
و اشتهار و انتشار علو قدر مصطفوی بسروری بنی آدم و رفع غلغل
پرشور انجمن منافقان گمراه بود • باد صبا به بست میان سر را
کی دید شمع را که دهد باد یاوری • چون اکثر حالات این خدیو جهان
منطق بهت بر مجاری دولت شریعت و رفاهیت حال برایا و رعایا

که ودایع آله اندیشه مطالب و مآرب دور از عقل و دریافت
بی گفتگو و منت تدبیری منصه ظهور جلوه گر می شود شاهد این مقال آنکه
چون خسرو اهیه نواب جنت مکانی بر اقصی بلاد ربع مسکون چون
نور آفتاب منتشر گردید پرده حجاب عاقبت اندیشی از روی کار
دشمنان دوست نما و خصمان پر روی و ریا برخاست سر یک بهوس
مطلبی و هوای آرزویی که از دیرباز در متخیله ایشان ذخیره بود دست
از آستین جلادت برآورده پای از اندازه بیرون نهادند و یکی
از آن جمله اسفندیار خان حاکم اورگنج که از پرورش یافتگان نوازش
دیدگان این آستان قدس نشان بود دیگر باره باد و نخوت
لشکر نصرت اثر این دودمان از معارک جانستان رهایی یافته
قامت قابلیتش بخلعت حیات این سلسله آراستگی داشت
در آن ایام فرصت غنیمت دانسته بعزم تسخیر ولایت و قلعه مرو
از مقر خود حرکت نموده با فوجی از ملازمان جان سپار عنان ریز
متوجه گردیده حصار شهر را مرکز دار احاطه نموده در استخلاص و استرداد
آن بلده طیبه نهایت سعی بجای می آورد مستحفظان قلعه سپردگی
عاشورخان کهرلو بیگلربیگی در حفظ و حراست کما ینبغی جد و اجتهاد ورزیده
دفع مضرات خصم اشرار نمودند آخر الامر بیگلربیگی مذکور بعنایت
ایزد

قادر لم یزل لایزال و اقبال بی‌زوال حضرت ظل اللهی مؤید بسیاری
سپاه مخالف رعب و هراس بخود راه نداده با معدودی چند از آن
ملازمان کلمه توکلت علی الله بر زبان راندند از قلعه بیرون آمده در برابر
صف دشمن صف‌آرای گشته دست بمحاربه و مقاتله گشودند
بر قلب زدند و بسیاری کشته شده و برخی خسته شدند. بعون رحمت
نامتناهی و نیروی دولت شاهنشاهی بیک چشم زدن در کمتر طرفة العین شکست
فاحش بر لشکر مخالف افتاد اسفندیار خان بهزار حیله نیم جانی
از آن غرقاب هولناک بساحل نجات رسانید و غازیان ظفرشعار
مظفر و منصور با غنایم بی‌حد و شمار بدرون حصار آمدند شکر موهبت
الهی بتقدیم رسانیدند بلی کافر نعمتان که ثبات اندیشی ندارند
فاسد چون مهتاب بگرداب بغربال پیمودن همت و بحر وخامت
مآل دنیا و مردکی احوال نتیجه حاصل نه چون در آن سرحد همین نغمه
شقی سرمدی آنچنان نصرتی روی نمود مقارن آن حال ابوالغازی
سلطان برادر اسفندیار خان باغوای جمعی از اربابان فساد درون
خیال خامی در خاطر پخته اراده تسخیر آن ولایت نمود و هنوز
معتقد طی راه نکرده که محب علی سلطان و ارکش خان استاجلو حاکم نسا
و اغورلو سلطان که از جمله غلامان درگاه بود بحکومت درون

۱

اشتغال داشت سررشته تدبیر از دست داده قلاع خود را از خوف
دشمنان انداخته مجال توقف نه آمدند رعایای آنجا بواسطه مو
مذهب سفیران باستعجال تمام مطلب ابوالغازی سلطان فرستاده
که سبب تاخیر و توقف چیست تا هنگام فرصت است مطلب را بدست
بیاید آورد خدمتش از استماع این بشارت بسرعت برق و باد
متوجه گردیده قلعه نسا و دورون را بحوزه تصرف خود درآورد چون
وقوع این حادثه عظیمه اشتهار یافت و منوچهر خان ولد قرچقای
خان حاکم مشهد مقدس بر واقعه مطلع گردید بی آنکه از جانب
درگاه عالم پناه باو اعلامی شود بقصد استرداد آن دیار با مرا
تابین خود اعلام نصرت انجام برافراشت ابوالغازی سلطان
از غایت غرور و نهایت تهور که جبلی ذات او بود بجهت دفع مایل
تاراج تکی قشون پرداخته در حوالی نسا تلاقی فریقین و تقابل فئتین
دست داد از آنجا که مهب نسیم سعادت و مطلع آفتاب دولت بود
باد بی نیازی بر جنود نکبت ورود مخالف وزیده باندک مجادله شکست
بر لشکران کرده مخذول العاقبه راه یافته فرار برقرار اختیار کردند
و جمعی از منسوبان ایشان که بمحافظت قلاع مذکوره مأمور بودند از
وهم و صدمه غازیان شیرشکار اسباب و سامان قلعه داری

گذاشته در نیمشب راه پیش گرفتند و قریب به چهار هزار کس از
سپاه بی ایمان خصمان کشته و امیر دستگیر شدند و در اوایل
شهر ذی قعده منوچهر خان که بانی و باعث فتح چنین بود بجهت الهمه
حق السعی خود پسر او اختر مهاو آن گروه را با گرندها و غنایم
بسیار بدرگاه جهان پناه ارسال نمود و مورد شفقت و الطاف
شاهانه گردید بعد از انجام این مهام حکم قضا مضا از برای بد
آن دو امیر بیعاقبت که از پستر خود حرکت نموده قلاع را گذاشته
بودند باسم زمان سیک نارن و تفنگچی آقاسی عز صدور یافت
که کالبد خاکی آن بی عاقبتان را از لباس عاریت پوست بر
آورده بدرگاه نماید و بدرگاه عالم پناه فرستند و جمعی از مفسدان
آن ولایت را نیز که ماده فساد باشند بقصاص رسانند زمان
سیک حسب الفرمان واجب الاذعان عمل نموده باعث انطفاء آتش
غضب همایون گردید و در تعمیر و آبادانی قلعه بنا و درون سعی نموده
عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس معطوف داشت و چون حرکات
ناپسند که قبل ازین بر طبق عرض نگاشت از اسفندیار خان
حاکم اورگنج سر زده بود از آن جهت غرق عرق انفعال
گشته آن حرکت را نسبت باراده برادر خود ابو الغازی نموده

از برای عذر تقصیر او را مقید و مغلول با عریضه معذرت آمیز و پیشکشهای
لایق لسبده سینه فرستاده اظهار یکجهتی و خلوص عقیدت نموده که
چون آبا و اجداد مارا همیشه ملجا و معاذ آن درگاه بوده و این کمترین تقصیر
نیز بغیر از آن آستانه مفر و مقری نیست و برادرم از غایت غرور و جهل
و نادانی ارتکاب باین امور ناشایست نمود بنابران او را محبوس
ساخته بخدمت فرستادم که سزاوار سرزنش و تادیب که بوده
باشد از کمین عدالت بعمل آید و ابو الغازی سلطان در شهر جمادی الثانی
او اخر سال ییلان ییل در بلده همدان نعبت بپوسی کریاس گردون
اساس رسیده منظور نظر شاهانه گردید و از آنجا که عادت جبلی
حضرت ظل الهی است تقصیرات و زلات او را عفو نموده از جرایم
او درگذشته شد و بعد از چند روز که آداب مهمانداری بعمل آید آنحضرتی را
تعیین نمودند که باتفاق خدمتش باصفهان رفته در ملازمت آن
بوده آنچه لازمه مهربانی باشد بعمل آورد و خود بدولت و اقبال
بسیر و شکار اشتغال نموده در فراهم آوردن خاطرهای پریشان
ساعی بودند بیت یارب این لشکر دشمن کش شه باد مقیم تا در این ملک
کس اندیشه طغیان نکند گفتار در ذکر بعضی از مقدمات که در
آذربایجان و عراق عرب و خراسان در اواخر ایت ئیل روی

نمود و قشلاق نمودن نواب همایون در همدان نوشته بادکا
که از بدو فطرت انجم طالع هر صاحب بختی را که از مقابله آفتاب سعادت
نوری نصیب داده‌اند بتمام تحرک هیچ بالغی ظلمت رد نگردد و اگرچه در مبدا
حال تفرقی در احوال راه یابد سالکان طریقت اقبال بی رنج گنج بی رنج میسر نشود
و بی زحمتی نعمتی بدست نیاید نیکو بسعادت کسی فرود توانند آمد که
مشتاق جاده طلب صبر کند و جمال کعبه مراد کسی ادراک تجلی کند که رنج بادیه
تعب را متحمل گردد بمقدار سعی در نیابت مجد رفیع توان یافت و بر حسب
اجتهاد بپایه جاه منیع توان رسید بر هر عالم کسی گردد چو گردون تر قربان
گو کند بهر صلاح ملک ترک خواب و خور. و مورخ این سیاق آگاه بود که چون
مرکز تخت سلطنت مقر آن خدیو جهان گردید از هر طرف فتنه خواب
آلوده شروع در چشم مالیدن کرده و آشوب پای مداهنت کشیده قوت
رفتار یافت و از اکناف ممالک محروسه منهیان اخبار وحشت
بسنده سنه عرض می‌نمودند و از آن رهگذر مزاج بااتهاج منحرف
می‌گشت آخر الامر حکم قضا مضا بامراء سرحد و بیگلربیگیان اطراف
عز صدور یافت که در تنبیه و تأدیب بی ادبان که پای از حد خود
فراتر نهند بقدر میسور سعی نموده دفع صایل را امر خود واجب و متحتم دانند
بنابراین در اوایل ذی قعده ثمان و ثلث و الف هجری رستم بیگ

دیوان بیگی که سردار امرای آذربایجان بود جمعیت لشکر عظیم نموده بجهت
گوشمال زینل بیک کرد محمودی که در حوالی قلعه وان مسکن و ماوا داشت
بحرکت آمده الوس و رعایا و حشم نشینان و متابعان او را تاخت
و تاراج نموده وکیل زینل بیک مذکور را با دویست و هشتاد نفر مرد دیگر را
و چهارصد اسیر و سی هزار گوسفند و سه هزار و پانصد گاو و میش بدست
آورده سالماً و غانماً بمقر خود مراجعت فرمود و صفی قلیخان حاکم بغداد
نیز چون همیشه از اعراب بنی لام دست درازی و بی اندامی زیاده
از حد مشاهده نموده بود بعضی از لشکریان خود را بسرداری یکی از
معتمدان تعیین نموده بر سر ایشان فرستاد جنود نصرت ورود آن
می ذیل را غافل نموده در نهب و غارت شروع کرده جمعی کثیر را بقتل
آوردند و بیست هزار گوسفند و هفت هزار گاو و گاومیش و اسب از
غنایم ایشان متصرف گشته بمحل خود باز گردیدند و سوانحی که در ولایت
خراسان روی نمود آنست که قبل ازین مذکور شد که چون نظارت
پناه زمان بیک ناظر تفنگچی آقاسی را بواسطه سرداری و ضبط سرحدهای
آن مملکت بخراسان فرستادند مشار الیه در مبداء حال نسق قلاع
نسا و درون و ابیورد و غیره نموده متوجه مشهد مقدس گردیده
در انوقت ده هزار تفنگچی مهیا ساخته بمحافظت قلاع آن سرحد

بقدر احتیاج کشیکچی و آذوقه تعیین فرمود مقارن آنحال اوراز توش بیگ
که یکی از سرداران معروف والی بلخ بود بحوالی [illegible] ماروچاق
آمده غلات و محصولات آن نواحی را سوزانیده و نزدیک آنجا
توقف نموده منتظر میبود که اگر تقصیری از جانب قزلباش باو رسد
و صرفه در تاخت خراسان داشته باشد جازم شود زمان بیگ
چون اطلاعی بر این امر حاصل میسازد و مشخص میشود که در قلعه ماروچاق
آذوقه نیست در اندک فرصتی غله و آذوقه بسیار از محال خراسان
بهم رسانید جمعی از تفنگچیان سرکار خاصه شریفه را بسرکردگی مجنون
بیگ سجستانی با ملازمان او همراه ساخت که آن آذوقه را بقلعه
ماروچاق رسانند اوراز توش بیگ بعد از شنیدن این خبر بطمع
خام افتاده فوجی از اوزبکان کینه گذار را با برادر زاده خود فرستاد
که در بیشه‌هایی که در حوالی راه بود مخفی باشند و آنچه از آذوقه بدست رسد
در محل فرصت بقتل آورند اول مرتبه مجنون بیگ سجستانی که یکی از
یوزباشیان بود برسم قراولی چند قدم در پیش آن جماعت
با دوازده نفر راه می‌پیمودند بسر وقت آن فرومایگان میرسد اوزبکان
چون بلای ناگهان از کمین گاه غدر بیرون آمده سر راه بر مجنون
بیگ مذکور پیش دستی نموده در بالای تپه رفته از اسبان خود فرود

می آیند و با نزار اوزبک شروع در جنگ کرده قریب بشصت کس از آن
مخذولان انجا بوار وادبار می اندازند و آنقدر پای ثبات برقرار
میدارند که از تعاقب لشکر ظفر اثر رسیده مخالفان را شکست میدهند
وجمعی کثیر از اوزبکان طعمه تیغ غازیان شیر شکار گردیده برادرزاده
اوراز قوش بیکی و خواهرزاده ملیکتوش را با چند نفر دیگر از سپاهیان
عمده ایشان بدست آورده آذوقه و مایحتاج قلعه را بی چشم زخمی بآنجا
میرسانند چون اوراز قوش بیکی ازین واقعه هولناک و آمدن
زمان بیک بولایت خراسان مطلع گردید اما خواج کتابتی مشتمل
بر عذرخواهی تمام با ایلچی نزد زمان بیک فرستاده و اظهار پشیمانی
و فروتنی بسیار نموده در طی نامه خود قید کرده بود که بطریقی که فیما بین
نواب غفران پناه رضوان دستگاه و پادشاه ما مبانی صلح و صلاح
مستحکم بوده بهمان طریق در تجدید آن بکوشیم زمان بیک بعد از
عرض بخدمت اشرف در جواب کتابت آنچه لازمه دوستی
و مهربانی بود قید نموده ملازم او را جمعیت مراجعت فرمود و جمعی که در حوالی
قلعه باروجاق از ایشان گرفته بود با یه سر یراغلی ارسال داشت
بوسان در اواخر ماه ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و الف
در بلده همدان بنظر مبارک اشرف درآمدند نواب همایون برادرزاده

او را از قوش بیکی و خواهرزاده بلنکموش را با سایر گرفتاران از قید
حبس آزاد کرده مخلع ساختند حضرت اشرف نموده قبل از آنکه
از دار السلطنه اصفهان کوچ واقع شد در ماه ذی حجه ثمان و ثلثین
والف ایلچی طهمورث و ایلچیان باشی اچوق و دادیان بلغر بساط بوس
مشرف گشته عرایض مشعر بر اظهار اخلاص و بندگی و تهنیت و مبارکباد
جلوس و تحفهای لایق و پیشکشهای مناسب بدرگاه جهان پناه آورده
و از آن جهت منظور نظر و التفات شاهنشاهی گشته و در اواخر
شهر صفر حسب المدعا مرخص شدند و حسب الاستدعای طهمورث
لوند خان پسر طهمورث را که با برادر در خدمت نواب جنت آرامگاه
میبودند مرخص فرموده نزد پدر فرستادند و چون مشار الیه را شیوه
مسلمانی دلنشین شده بود بعد از چند روز توقف از پدر متنفر شده باز
بسده سنیه آمدند و اعلیحضرت ظل الهی چون بر جناح عزم ییلاق بودند
در روز عید غدیر بجهت میمنت سفر سعادت لزوم طالب علمان
و مستحقین را طلب فرموده از جمله حاصل املاک که نواب جنت
آرامگاه وقف سرکار حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم
اجمعین فرموده تولیت آن را با پادشاه وقت تفویض نموده بودند
و مبلغ هزار تومان در وجه وظیفه طلبه علم و ارباب استحقاق مقرر

فرموده در مجلس با آن جماعت داده جمعی دیگر را که صاحب وظیفه بودند

وظایف تعیین فرمودند و در اول محرم خبر رسید که خسرو پاشای

سردار روم از اسلامبول بیرون آمده متوجه بغداد است بنابرین تخلف

بیک سفرهچی باشی را مقرر فرمودند که متوجه حدود بغداد شود و ایل

و الوس و احشام که در آن نواحی قشلاق مینمایند کوچانیده بمحلی که

مسلک رومیه نبوده باشد فرستد خدمتش باین خدمت کمر التفات

بسته روانه گردید و در همین ایام خان احمد خان اردلان را گرفت

مالیخولیا بهم رسیده چون همیشه خاطر دریا مقاطر نواب همایون

بصحبت او میل تمام داشت لهذا حکیم فخر الدین احمد ولد حکیم سلمان را

که در زمره اطبای حاذق خاصه شریفه منتظم بود همراه مشار الیه نموده

او را مرخص فرمودند که بالکاو جا و تمام خود رود و در روز سه شنبه

بیست و سیم شهر محرم لتسع و ثلثین و الف بطالع مسعود آن برگزیده

ملک معبود جهت دفع شر رومیه متوجه سفر خیر اثر گردیده در باغ

تو شنی که در بیرون دروازه طوقچی واقع است نزول اجلال فرموده

ارقام مطاعه باطراف و جوانب فرستادند که عساکر نصرت مآثر و ابرا

و نساق کشان بلا توقف و تکاهل نزد دیار دوی کیهان پوی ملحق

گردند و در پنجم ماه مذکور از باغ تو شنی کوچ کرده از راه کاشان و قم

متوجه همدان گردیدند و در بلده مذکوره قرب الحضرت محمد علی بیک که از معتمدان
و مقربان درگاه نواب غفران پناه بود و در پیش حضرت نیز منظور نظر عطوفت
گردیده بود با ایلچی گری هند سلطان خرم نامزد شده و قریب سی هزار
تومان از امتعه و اجناس ایران برسم سوغات با او همراه نموده
و خدمتش درست و سیم باه مذکور قضیه این سفر از شهر مروان رفت
بالجمله چون آن نور پرورده الهی چون از تخت سلطنت بسوی مقصد روان
گردیده با بخت بیدار در هر بیابان که مبارکی عبور فرمودی سراب
خاصیت آب زلال گرفتی و قطرات غمام از مشام عقود لآلی نمی
خسک چون پرنیان بساط ترفه گستردی و خار چون غنچه گلستان بهشت
گردی و بر موجب زمانی عنان همت بشکار آهوان مرغزاری میتافت
و زمانی جام مدام از دست آهوان سیمین عذار میگرفت روزی
بنشاط نخجیر و روزی بشراب شبگیر میگذرانید گاهی للطلب شکار
نهضت مینمود و گاهی بخیال نگار نزول می فرمود . جهاندار با صید و
با رود و جام . همی کرد منزل بمنزل خرام . چه گفتم زمانی بصید
مثوبات اخروی بسوی طاعت می شتافت و لحظه بقید فواید علمی
بمباحثه و مطالعه میگذرانید در آن وادی شیر را از نهیب شمشیر او
تب دائمی طاری شده و بیابان از خوف خنجر گیتی ستانش لرزان

مانده پلنگ از تاب حملهٔ آتش آهنگ اوست که رخت اقامت بر قلهٔ کوه
کشیده و نهنگ از بیم بلارک خون آشامش وطن در قعر دریا گزیده
مرغ اگر از مرحمت شاملش واقف نمی شد از بیم پیکانش جوشن ماهی
بعاریت بستدی و ماهی اگر به بخشایش او جازم نبودی پر و بال
از مرغان بزاری خواستی . عقاب دلاور نیارد گذشت ز نوک
چه بر شد کوه و چه بر بهمن دشت . ز بیم خدنگ جگر دوز تو . که فرخنده بادا شب و روز تو
گهی با جره بازی بعزم شکار نهضت می فرمود که فی الطلب طمع بر نسر زمین
آشیان سپهر دراز کردی و گاهی با چرغ بلند پروازی حرکت مینمود که از
بیم چنگال او خرگوش خواب آلود تا دیده بان دیده را با چشم گشاده
نمی نشاند بخواب نمیرفت و قطار کلنگان تا پاسبانی لقلقین نمیکرد
مجال استراحت نمی یافتند و گاهی با قلاده فهدی که نیش طمع
برآهوان سبزه زار سپهر فرو میبردند و چنگ آز و بر گاو جدی
وحمل می آوردند و از سایه که بر ایشان پیشی میگرفت میرنجیدند و از بطر
که پیش از ایشان بشکاری میرسید غضب میگرفتند القصه بدین
قانون . که جام می بدست و گهی مرغ و جره باز . که با سینه نازکنان و
گهی نیاز . در روز یازدهم ماه ربیع الاول داخل بهشت آباد هند
گردیده الحق طراوت و نزهت آن خطهٔ عنبر سرشت از وصف کمال

سر دولتست صحرای او از رحمت و صفا قبول جان خردمند و از نزهت تر و
غیرت نمای مرغزار ارم چون ساحت جودکرمین بالای آن فی منی
و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن سبب یافتی نزهت و
سطحی راست کرده اند و از دایره اعتدال قطعه بنهمت بر هر سبزی
مرغزارش زمانه خط النسخ بر طراوت ریحان کشیده و بساط زمردین
مایه رشش آب روی فیروزه و زر برده از سبزه و صفا چون آینه
که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد با خود آینه که از ملوث و
زنگار پرداخت چنانکه حکیم خاقانی فرماید · شهری بینی بهشت تر زیش
دهقان فلک گشت و ورزش · آتش بلطافت انگبین وار خاکش
زنشاط زعفران زار · گر بر گذرش درمنه کارد · برداشتش همه زعفران
خود کل عراق مهد جانهاست · اما همدان عروس آنهاست ·
اطراف عراق باغ دینیست · اما همدان بهار معنیست ·
یاقوت زده است خاک و خارش · زانست هوا مفرح آسایش
چون در همدان مقام گرفتی · خط همدان که برگرفتی · چون آن بلده
طیبه مقر سلطنت گردید از غبار موکب میمون دیده اقبال متوطنان
آنجا روشن گشت و کوکب رفعت و عظمت آن گروه از افق حال
لامع شد از حمایت شحنه الطافش رعایا که در مهاد امن و سلامت

غنوده بودند پیدا نگشت و از اسباب حامی عدالتش پای خلایق
از بساط استقامت بهیچ نوع از عاج نیافت اهالی آن خطه
از یمن ورود آنحضرت متحیر مانده و در غرابت فطرت مبارکش حیران شده
که چنین لشکری که کوه از صدمه ایشان پا در رود و زمین از نهیب
گذارشان چون آب در اضطراب آید و صبح از کثرت غبار ضیق النفس
برآرد و ماه از مزاحمت عجاج کلف بر روی اندازد مختصر گوشه چون نیف
کند که یک خوشه انگور چون خوشه پروین بدست تعدی شکسته نگردد
و دو دانه گندم چون خوشه سنبله در معرض تلف نیاید اناری چون
سیب زنخدان بتان منظور نظر صاحب دلی نگردد و حضرت ظل الهی
چون همیشه بر زبان الهام بیان میراند . که گر اسپی رود بر کشت زاری
وگر غنمی رود بر میوه زاری . سیاست را ازتن گردد سزاوار
بدین سوگند با میخورد بسیار . درویشان و عجزه همدان ازین قضیه
تعجب میکردند و زبان بدعا و ثنا دولتش گشودند و از عالم غیب
استدعای دوام سلطنتش مینمودند با جمله اهالی و متمولان و مستضعفان
آن دیار در ایام نزول اجلال بغیر از آسودگی و رفاه حال چیزی
ندیدند و ملازمان آستان اقبال هر کس فرا خور احوال مسکن و مأوایی
مهیا نموده بخوشدلی و شادکامی مشغول میبودند و اعلیحضرت

ظل الهی همه روزه بساط عیش و خوشدلی مهیا نموده صبوح را بغبوق
و بشارت شادمانی را بالعیوق رسانیده با نجاح مرام حاجتمندان
سعی مینمودند دران قشلاق مبارک سال که باتفاق جمهور آفاق را
در هیچ دل راه نبود نشاط شادکامی و لذت نشاط ... بساط زده بود
می تراوید دلها را المی از غنچه نگار ... بجای محنت زده بود
از خوشوقتی برگ را زبان در دهان گل و گل را لب بر لب بلبل سنبل را
با سنبل مصافحه بودی و کنار جوی را با سبزه معانقه سوسن
زمزمه و سرو از رقاصی نمی آسود آب نشاط شراب و نسیم نغمه رباب
داشت معشوق مست در بغل عاشق افتاده و عاشق بیخود دامن از
دست داده. زان باده که در گیاه خضر . پیچیده بیک گیاه دیگر
دران ایام عشرت افزا که سحاب نیسانی در و مروارید بجای قطرات
امطار نثار معتکفان آن بلده فردوس نشان مینمود مهبان
اقبال از اطراف اخبار مسرت آثار میرسانیدند از الجمله خبر رسید
که خسرو پاشا سردار روم که بجهت استرداد بغداد تعیین شده بود.
هوراو مردود کرخی را که بنمک حرامی و کفران نعمت او درین دودمان
خلافت نشان مشهور و مذکور خواص و عوام است با ولد او بقتل
رسانیده و چاوشان تعیین کرده حکم نموده است که توابع و لواحق

و مردم او را در هر جا و هر محل که ببینند بقتل رسانند چون شآمت کفران
نعمت را نتیجه حاصل گردید آن واقعه نیز اضافه عیش و سرور گشت
و مقارن اینحال خان احمد خان خانزاده خانم گرد را با جمعی از گرفتاران
که در جنگ او بدست جماعت اردلان افتاده بود با سرها و غنایم
بپایه سریر اقبال ارسال داشت و حسب الامر خانزاده خانم را باصفهان
برده در قلعه طبرک بازداشته شد و در اواخر ماه ربیع الاول متواتر اخبار
رسید که خسرو پاشا سردار بالکار از دیار بکر بیرون آمده کوچ بکوچ متوجه
بغداد است حکم عالم مطیع نافذ شد که زینل خان ایشیک آقاسی باشی
و سپهسالار در تهیه اسباب و آراستگی قشون پرداخته برسم استقبال
عثمان عزیمت معطوف دارد سپهسالار مذکور سمعا و طاعتا گویان
در غره ماه ربیع الآخر در ساعت مسعود از شهر بیرون رفته در هیجدهم
ماه مذکور با امرا عظام و رستم خان قوللر آقاسی و عساکر منصوره
از الکاء همدان کوچ نموده متوجه شدند و چون شیوه و خانقین محل
نزول اردوی کیهان پوی گردید چند روز بجهت تحقیق حالات
توقف نموده جاسوسان مقرر داشته شد که آنچه سانح شود بسده سنیه
عرض نمایند روز بروز آمد از اطراف و جواب بخدمت اشرف
مشرف شد بعد از گذرانیدن پیشکش و سان دادن بملازمان

باردوی سپه سالار ملحق می‌گشتند درین اوقات که خاطر ملاقات با حریفان دغا پیشه روی بساط شطرنج غایبانه جمیعه مرکوز گشت به پیاده و سواری و هر قدمی الفرزینی و پیلی اسب تاز میدان جرئت شدن سلیم خان حاکم آخسقه بفرزینی رسیده و حقیقت منصوب مقدمه آنکه درا وایل ماه ربیع الآخر صفر پاشای حاکم وان جمعیت نموده بعزم تاخت و تاراج محال آخسقه در میدان دقیقه از دقایق نهب و غارت مهمل نگذاشته و سلیم خان شمس الدینو در مقام مدافعه از قلعه بیرون آمده بی محابا شروع در محاربه مینماید رومیان در مقام فریب درآمده او را نوعی می‌کنند که از قلعه دور می‌شود بعد از آن از کمین گاه غدر بیرون تاخته خان بی تدبیر را دستگیر مینمایند و چون داود خان ولد الله‌وردی خان که در آن وقت حاکم قراباغ بود از این معنی مطلع می‌شود جمعی را برداشته بجهت دفع صفر پاشا متوجه می‌گردد صفر پاشای مذکور بمجرد شنیدن توجه از سر قلعه برخواسته متوجه الکای خود میشود چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت تلافی آن مقدمه را ذخیره خاطر کرده اسمعیل بیک ولد سلیم خان را بجای پدر حاکم آنجا نمودند و چون او در صغر سن بود اصلان بیک عم او را وکیل نموده روانه ساختند و درهمین ماه بنا بر رشد و کاردانی و اعتماد مهام

دیوانی و رفاهیت حال رعایا و صلاح حال برایا عالیجاه میرزا محمد تقی
وزیر مازندران بهشت نشان را منظور نظر عاطفت نموده وزارت کل
گیلانات را ضمیمه مازندران نموده جمیع مهام و معاملات آنولایت را
باو تفحص و سر رسی اموال خاصه شریفه و غیره که در زمان فتور غریب شاه
بتاراج رفته بود باو تفویض کردند و پیرام قلی سلطان میر صوفی را
بجهت تقصیری که در معامله غریب شاه از وی صادر شده بود از منصب
عزل نموده آدم بیک یوزباشی غلامان را بجای او نصب نمودند و حکم
عالم مطاع بجهت آوردن کره نتاج ایلخیهای خاصه غرنبه و ریاست
که آورده بعساکر نصرت مآثر قسمت نمایند بموجب فرموده سه هزار
کره اسب که در حوالی همدان و آن محال می فرستند مینمودند امیر آخوران
نظر کیمیا اثر رسانیده بانعام و سپرده غازیان ذوالاقتدار مقرر شد در
اواسط ماه جمادی الاول ملازمان خان احمد خان اردلان چند نفر سر در
واختر ه از سپاه رومی بدست آورده بپایه سریر رسانیدند و از زبان
ریکذر مشخص و معین شد که خسرو پاشا سردار نا الکار در موصل را قامت
انداخته در همان روز امر شد که آقا خان مقدم و بعضی از امرا آذربیجان
بلا توقف متوجه اردوی کیهان پوی شوند و جمعی دیگر از امرای آن سرحد
در قصبه خوی جمعیت نمایند که اگر اکراد بنهادر ارا ده فاسدی

درخاطر بگذرد به دفع ایشان اشتغال نمایند و بعد از اندک وقتی اراده

که طلب نموده بودند متعاقب یکدیگر پیاپی نوبت اشرف شرف شده

متوجه اردوی سپه سالار شدند و جناب مشار الیه که سپه سالار و

سردار بعد از سه ماه توقف در موصل چون از سپاه مقیم قلعه ها نه ذخیره

آذوقه و مردان سپاهی کار دیده مطلع میگردد با غوغای مردم بسیر

وسامان دست از طلب کشی برداشته عنان عزیمت به شهر زور

دگرگوک در الکا خان احمد خان نموده متوجه است و بعد از چند روز

صدق آن خبر محقق شده تحقیق پیوست که خبط دماغ و ناخوابی

خان احمد خان با اضافه طمع آن ملک گشته بقصد تسخیر و بیت

او در حرکت آمده و الحال در شهر زور بساختن و تعمیر نمودن قلعه گل

عنبر مشغول است حکم جهان مطاع غرا صدار یافت که جمعی از تفنگچیان

خاصه شریفه که مقارن این حال از خراسان آمده بودند و قشون

نصرت نشان آقا خان مقدم بسرکردگی مقرب الحضرت جانی بیک

شاملو بسیاول صحبت که محل اعتماد بود متوجه قلعه حسن آباد که از قلاع

مشهور ولایت اردلان است شده خان احمد خان را تحدید

اشرف فرستند و خود بیشتر رفته چند روز در سرحد شهر زور

محافظت نماید و همچنین امر شد که زینل خان سپه سالار نیز با جنود

ظفر ورود از خان نقص و شیوه در حرکت آمده بحوالی شهر زور رود که آ(یخته)
مصلحت وقت (بشتر) بعمل آورد سپهسالار ندکور قبل از ورود لشکر روبه
رعایا کر کوک و آن محال را از وطن مالوف کوچانیده بجاهای محکم فرستاده
بود و ولی خان افشار را بحوالی شهربان و قزل رباط کسیل کرده
که آذوقه آن حدود را بار دوی کیهان پوی آورد بعد از جمعیت خاطر
از آن امور تکیه بر عنایت الهی نموده متوجه شهر زور و حسن آباد
گردید چون رای صواب نمای اعلیحضرت ظل الهی از نسق آن
مهام بالکلیه فارغ شده در بیست وسیم ماه جمادی الاول که یک سال
از قضیه ناگزیر نواب فردوس مکانی گذشته بود حسب الامر امرا
و مقربان و علما و فضلا و صوفیان جمع شده نزار قاب طعام
و حلویات مهیا نموده بجهت ترویح روح پر فتوح حضرت غفران
پناهی صرف نموده بتلاوت قرآن مجید مبادرت نمودند و در روز چهارم
جمادی الثانی که موافق جلوس همایون بود جشنی عظیم ترتیب
داده مجلس پادشاهانه آراستند و در همان روز محمد مومن بیک
که سابقا وزیر علیمردان خان بود بمنصب وزارت دار السلطنه
اصفهان منصوب گردید و از غرایب اتفاقات یکدست بجری
طمغون صیاد ... قزاق خان حاکم شیروان و یکدست شنقار

منوچهرخان حاکم مشهد مقدس که در ان ولایت شهید شده بود بدرگاه
معلا آوردند و در باب بزرگی میرشکاران تعجب بسیار داشتند چنین
چیزی هرگز کسی ندیده و باقبال بی‌زوال شاهنشاهی این قسم عجیبی
قوت الفعل آمده و توشمالان منوچهرخان نیز نقل میکردند که در زمان امیر
تیمور در خراسان یکبار شترنما شهید شده بود و از ان تاریخ دیگر کسی
نشان نداده غرض از همین تنبیهات الهامات ترشح اقبال ابد پیوند
جهان است که انشاء الله دولتش پاینده و عمرش در تزاید باد
نظم تا در جهان حدیث بزرگی و جاه باد • در مسند بزرگی‌ات تکیه‌گاه باد
وقوع طالع شدن نوروز یونت ئیل تسع و ثلثین والف هجری و
حادثات که روی نمود و آمدن خسرو پاشا سردار روم
بهمدان و محاربه که در دیوان با بین جنود نصرت ورود و عساکر
رومیه واقع شد در شب پنجشنبه ششم شهر رجب سنه تسع
و ثلاثین الف که یکساعت و سی دقیقه گذشته بود آفتاب جهانتاب
بعون ملک وهاب به بیت الشرف خود انتقال کرد و نقشبند قدرت
بنجایه فکرت غریبه گیتی را بالصور مختلفه ازهار و ریاحین بیاراست و نساج
کارخانه قضا دیبای زیبای سبزه و سمن بر روی زمین بگسترد و بادشاه
آفتاب منقبت همایون سایه که سایه چترش آفتاب پرور و آفتاب دولت

سایه گسترش با آفتاب و سایه متعاقب پاینده و تابنده و عزمات
فلک سیر عیش مطالب کلی را پاینده و تیغ جهانگیرش را جریان قضا
و حرکات فلک مطیع پاینده و بفیروزی و اقبال دران روز بر مسند
سلطنت تکیه داده غلغله عیش و نشاط از چهار گوشه گیتی بر ثبت

آنکه مثلش هرگز از دوران نخاست ، در جهان مانند او سلطان نخاست
آنچه حکمش کرد در سبعه جهان ، هرگز از دست سلیمان آن نخاست

مجالس عیش و شادمانی آراسته گردید و خار شوایب نوایب از
بوستان خرمی پیراسته شده ارکان دولت و عظمای عتبه سلطنت
و مهمانان مثل شاهی کرمی خان و ایلچیان اورگنج و غیره در بزم بهشت آیین
محفل آراسته رسم مبارکی و مبارکبادی بعمل آوردند و در همان
هنگام مهمیان اقبال شده چاپار خبر آوردند که علی بیک زلم وکیل
خان احمد برسم خدعه خود را بر سپاه کینه خواه رومیه بی آزرم
زده جمعی کثیر را مقتول ساخته و چند نفر زنده که گرفته بود بنظر
کیمیا اثر اشرف رسانیدند و دران روز آن واقعه را بفال نیک
اختری شمرده باقداح ریحانی مواظبت جستند و در روز دیگر بعزم
شکار از شهر بیرون رفته ساحت دلخواه آن مرز و بوم را بسیر
مواکب مراکب نمودند و خاطر آفتاب مظاهر که مطلع تجلیات جام جهان

نماست بته پر پر امروز با بود   بهر کار جوان عقل پیرنما بود   از رهگذر
فتور و حوادث آذربیجان و قراباغ واهمه بود که مبادا چشم زخمی از عموم
مخالف راه یابد بنابران نقدی بیک بیگلربیگی که قبل از این در زمان
نواب غفران پناهی باشی‌بیک آقاسی باشی گری حرم محترم مامور بود
مقرر فرمودند که دار السلطنه تبریز رفته در حفظ و حراست آن ثغور
مهما امکن سعی نماید و گرگین بیک غلام خاصه شریفه را از طرف قراباغ
و بردع و گنجه فرستادند که قشون و لشکر امرای آن سرحد را جمع نموده
در نگاهداری آن سرزمین اشتغال نماید و مشار الیهما در روز پنجشنبه
سیزدهم شهر مذکور بجهت تمشیت آن خدمت مشرف بپای بوس مشرف
گشته بطریق استعجال بمقصد شتافتند و اعلیحضرت ظل الهی
بواسطه دلجویی و وافتخار امام قلیخان درین روز عنان عزیمت
بصوب منزل او انعطاف فرموده خان معظم الیه آداب ضیافت
و مهمانداری بر سبیل دلخواه بفعل آورد و از اطعمه و اشربه و اسباب
جشن الی غیر النهایه مرتب و مهیا بود   هرچه اندیشه در گمان آورد
مطبخی رفته و در زمان آورد   علی الصباح که مهماندار سپهر خوان
زرین آفتاب را بر سفره زمین مطبق نهاد حضرت ظل الهی را از ورود
خان احمدخان باردوی همایون اعلام نمودند آن مهمان نوازنوع

بنی آدم بطریق شکار سوار شد؛ در اثنای راه کلاغی که بر درختی نشسته بود
به تیر دلدوز بر جای خود دوخته غریو از مردم برخواست و از قضا آفرینها
و از قدر تحسینها واکشیدند و بعد از اندک مسافتی خان احمد خان رسیده
بتفقدات شاهی سرافراز گردید و حضرت ظل الهی خدمتش را بنظر
التفات و شفقت بلانهایات نوازش فرموده بمقر سلطنت آوردند
و در تاریخ چهارشنبه نوزدهم همین ماه از جانب نظارت مآب زمان
بیک سردار خراسان خبر رسید که چون جماعت ترکمان انتهاز فرصت
نموده در حوالی استرآباد و قلعه مبارکاباد حرکت نه بوجهی مینمودند
بنابران خسرو خان بیگلربیگی آن حدود با امرای قول بیگی بر سر ایشان
رفته از جماعت کوکلی و اکوت هزار و دویست خانه وار بدست آورد
در نهب و غارت و کشش و کوشش دقیقه فوت و فرو گذاشت
نمودند و از غنایم ایشان گوسفند و گاو و شتر و آنچه بحساب درآمده
بود قریب یکصد و سی هزار بدست غازیان افتاده سالماً بمحل خود
مراجعت بنمایند از رهگذر آن خبر نهایت بهجت روی نمود بلی
نظم چو از حد خود پا فراتر نهی • نه بینی دگر هیچ روز بهی •
چون مدت توقف در بلده همدان از حد تجاوز نمود و آمدن سردار روم
نیز روز بروز محقق میشد بتاریخ چهارشنبه ۱۲ ماه مذکور بساعت سعد

نقل مکان نموده بحد ترجیص رفتند و باز مراجعت نموده و درهمین روز
از جانب محمد علی بیک ایلچی هند خبر رسید که در نواح لاهور رسیده
و انواع مهربانی و نوازشات نسبت بجناب ایلچی ورزند اعلیحضرت
ظل الهی اگرچه در طی مجالس آرای بزم حضور بودند بعنایات وافر
خاطر ارباب دانش و بینش را بدست آورده بگوهر مراسم فرخور
می گردیدند اما باطنا در ترتیب آراستگی قشون و دفع روم میشوم مرزی
برآیا و عنایه خالق لسا بساط شطرنج غیبی نهیده بخطه فکر و اندیشه بود
نظم لب بحرفی گشته مشغول ودل از وی بچیزی چشم در کاری گوش
هوش در کار دگر . باید دانست که حکمت الهی در تخصیص رتبه سروری
و شاهی میان ملک علویات بخورشید عالم گیر و ترجیح قهرمیر
بر سایر کواکب و نیرات باعمال اعمال تیغ شمشیر آنست که هرچند در
وسط اقالیم سپهر استقرار گرفته در مثال سلطان دل در بدن انسان
میان روشنان کشور آسمان قرار پذیرفته اما لایزال از غایت
مهربانی بر اقاصی وادانی در نگهبانی گویا دل عاشقانست از خوف آسیب
دوستان در عین خفقان و با شمع تابان مجمع افروز انسان است
در افاضه نور جهانبانی در میان انجمن مشعهان عشرت افروز وکدایان
تیره روز یکسان نفع رسان نظم از ان مهر است بر شاهی مسلم

که تا ساید ز فکر ملک یکدم، گهی بند د ز مشرق محمل نور، که بر باید جهان از شام دیجور، گهی در بحر مغرب کرده شبگیر، سپاه زنگیان را کرده تسخیر
نیارامد زمانی تیغش از جنگ، همیشه فتح ملکی کرده آهنگ،
جهانداری فراغت بر نتابد، که فارغ دل شهنشاهی نیابد، بنابرین
چون پرتو اشراق شاهی و اقتدار در رخسار ملوک سلاطین روزگار
لمعهٔ تابان تشبیهیست سلطانی مهر جهانتاب و نشانه تماثلی بوقایت
وحمایت ملک گیتی از شروق مهربانی آفتاب ولهذا باید که شاهان
جهان پناه را همواره جهت حراست ملک عالم از تراکم ظلم ظلم و ستم
مطلقا تیغ سیاست و انتقام در نیام راحت و سکون نیارامد
ودر اطراف لیل و نهار میان عزیمه دیار صحاری و دریا بار چون جنود
ستارگان سیار در تخلیص ابناء روزگار از استمرار ستمکاری
شبهای تار تتابع انفار انفار انجاید مصداق انتقال احوال
خجسته آمال آن خدیو صاحب اقبال است که دارای روی زمین
درمیان پادشاهان بمثابه خورشید جهان کشا و فیمابین کواکب در
کشور صورت بمقوم معنی آفتاب بوده در تشیید مبانی مملکت و تمهید قواعد
مبانی دولت و تخریب اماکن ارباب نفاق و ویرانی عمارات اصحاب
شقاق بتدبیر صایب و فکر ثاقب سعی مینمود و هر صبح چهره عالم آرا

از بستر مشرق با فکر تازه و اندیشه باند از طلوع می نمود و هرچه از ضمیر ایمان
سینه اش که محل نزول واردات غیبی است سر میزد عین مصلحت و مقبلیت
عین بود بنابرین جمعی از دلیران لشکر قیامت اثر که از اطراف
هر کشور روز بروز میرسیدند و گروهی از دلیران را که سایه مثال در
دولت مقیم بودند و فرهمای نجح از ظل رماح می جستند و بهشت از نیش
شمشیر میطلبیدند بسرکردگی قورچی بیک برادرزاده یوسف آقا میر شکار باشی
روانه اردوی سپهسالار نموده در هر چند فرسخ بر بریدان صاحب موش
تعیین فرمودند که آنچه در هر وقت و هر محل سانح شود بعز عرض رسانند
تا فراخور آن در تدارک کوشند بتاریخ پنجشنبه هشتم شهر شعبان میرزا
میرزا اتمی یوز باشی تفنگچیان مشهور به میرزاده از جانب سپهسالار ارا
بعرض رسانند که زور پاشا و جمعی کثیر از سپاهیان لشکر رومیه با سردار
در مقام سرکشی و نزاع آمده از اردوی او جدا شده اند و یک دو منزل
بطریق قراولان پیش پیش آن سپاه افتاده ارادات فاسد در
خاطر دارند حضرت ظل الهی آن گفتگو را در طاق بی رونقی نهاده با نعام نمودن
چند دست جوارح که از شیروان برسم پیشکش قراق خان بیگلر بیگی آنجا و
فرستاده بود مشغول گشتند و روز دیگر بساط عیش و عشرت گسترده پیشکش
امرای خراسان و زبان بیک سردار را از نظر همایون گذرانیدند

وخاطر فیض مظاهر را بانواع سرور و بهجت وحبور مسرور داشته همان
منتسبان دولت عظمی را بالطاف بیکران گرانبار ساختند و در
اوقات غیاث بیک قورچی رکاب که بجهت تحقیق حالات بارد وی
سپهسالار رفته بود آمده معروض داشت که جمعی از عساکر رومیه
پیش دستی نموده بالکاء خان احمدخان آمده در حوالی قلعه مریوان
رحل اقامت انداخته اند و سپهسالار بجهت تادیب آن بی ادبان
عنان عزیمت بآن صوب معطوف داشت و حضرت ظل الهی از آن
حرکت بی هنجار متالم و متاثر گشته حکم فرمودند که رفتن بآن صوب
درینوقت صلاح دولت نیست یکنفر از جلوداران برسم تعجیل
فرستادند و قدغن فرمودند که اگر سرفه در مقابله و معارضه نباشد
از محل نزول قدم فراتر ننهند اما قضا چون زگردون فروهشت پر
همه زیرکان کور گشتند و کر. بمقتضی وتلک الایام نداولها بین الناس
ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذ منکم شهدا اشارت فرمان الهی
که اکسیر سعادات نامتناهیست آنکه رهنمای ثقلین و خلاصه
کونین علیه افضل الصلوات واکمل التحیات از آن جهت در غزوه
احد لشکر اسلام را شکسته یافت واخوان دین قویم را منهزم دید
تا برای مبارک که آفتاب سپهر هدایت است مصور گردد

که دولت ایام را حالت دوام منیت و جمهور برمی بری مورد و فوق
مرام نه اگر رایات اسلام را نوبتی نصرت منافت بنا بر ان بود به رفیع
ز منافق امتیاز یابد و جمعی از خواص بفیض شهادت فایز شده بودی
مشیت الهی بران جاریست که روزگار ریاحین حال نامه صحت تبدیل
مرض نهاده تا کی موجب شکر و گاهی مستجب صبر گردد و غنا به زیب
فقر آمده تا آن مستدعی حمد جمیل و این سبب ثواب جزیل شود سلطه
نائم ملک بدست دیو افتاده و دیگران از نکبات حادثه متاثر گردند
و یوسف در قید اسارت مبتلا گشت تا مردم از وقوع حوادث منفعل نشوند
فیوم علینا فیوم لنا و یوم نسر. زمانه چو بی جسته نوازی کند.
به تنه اژدها مور بازی کند. و از حوادث و نکبات این سیاق
آنکه چون مخبران و منهیان صادق القول خبر جمعیت گروهی از جنود
رومیه را بکرات می آوردند سپهسالار نیز باستظهار عساکر نصرت
ماثر تکیه بر عنایت الهی نموده متوجه دفع آن مخاذیل گشت بنا بر آنکه
سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل و از قلت
آن قوم بعاقبت بغایت فرحان گشته وقعی نمی نهاد اگرچه تحقیر دشمن
از حزم دور بود و استصغار معاند خلاف رای صواب مینمود
نظم چو با گرد می کرم کینی کنی. مبین خیره اگر خرده بینی کنی

لب شیر درنده سهمناک . که از نوک خاری درآید بخاک . اما بر وفق
اذا جاء القضا عمی البصر این معنی بر ضمیر اهل تدبیر محجوب ماند تا تهیهٔ اسباب
قتال بر سر ایشان رفت سر یکی از ملازمان را در خاطر آمد که بصد منتی عقد
جمعیت ایشان را از هم فرو ریزد و سر فردی را از افراد خدم را بقصور آنکه
بجمله مبانی اجتماع ایشان را خراب کند غافل از آنکه حق سبحانه وتعالی
بیک خودبینی هزار ساله طاعت صدیقان را نابود کرده اند و باندک حرکتی
کار و بار ابرار را زیر و زبر کند چه عجب اگر سرپنجه قوت کامکاری را
بدست ضعیف مقداری بپیچد و تیغ جهانگشای نافذ فرمانی را بمعاونت
چوب تراشانی درهم شکنند . چو بالا برآرد گیاه دلبند . سهی سرو را باشد از
وی گزند . تصاریف ایام را سرانجامی نیست و تقالیب ادوار را
فرجامی نه حوادث روزگار نه بر یک طریقست تا حازم از وی پرهیز
و نوائب دهر نه بر یک قاعده تا عاقل از آن احتراز کند فی الجمله در شب تاری
بر دخل پهلوانان که در سر بن خاری شخص اجل پنهان شده بود شجاعان
فریقین بهم آویختند تیغ زنگاری از شنگرف خون رنگ در رنگ آمیخت
و چهرهٔ شمشیران را با لالهٔ نعمانی آشنایی داد و از قلبگاه سپاه منصور صبح از
در وهلهٔ اول طایفه از ابطال مردان گرد نهضت نمود و حمله کرده بصدمهٔ
نخست پای ثبات آن طبقه را از جای بردند و قاعدهٔ منیعهٔ اقتدار ایشان

از هم فرو ریختند عساکر نصرت آثر نصرهم الله تعالی بعضی بسبب غنایم
مشغول شدند و بعضی با قبال و فور نصرت متیقن گشته دست از حرب
باز داشتند دشمنان بعد از آنکه هزیمت کرده بودند جمعیت نموده با جمعی
بر یک طرف بردند و بمقتضی الحرب سجال لشکر ظفر اثر را چشم زخم شکستی رسید
لشکری که هرگز دشمن جز پشت کمان از ایشان ندیده بود پشت مردان
ندیده زمین دشمن به کمان بجز روی شمشیر و پشت کمان جمعی
چون عقد پروین جز انتظام ننموده چون بنات النعش متفرق شدند
عظمای لشکر چون حال بدین منوال دیدند سپاه ایران را از غزنین که
چون دال بر برگ نهاده بود جبرا برگردانیدند بجمعیت قشون برد نشستند
و از آن معرکه عطف عنان نموده یک دو منزل عقب نشستند بر تسلیم مقدمات
از حوادث روزگار پر دور نیست بمقتضی وحی ناطق قال الله تعالی
و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض
بما رحبت معاینه افتاد چگویم و غرایب احوال را چگونه شرح دهم
اما اگر شیر را از مورچه مضرت رسد شوکت او را چه زیان و اگر سیل از
پشته آفتی بیند کمال او را چه نقصان دریای محیط از قطره باران در آید
و آفتاب را پاره ابری روی بپوشد چه خلل در رفعت او پیدا شود
و سپهر با تمکین را اگر عقده در کار او ظاهر گردد چه منفعت بکمال او راه

منقصت

زیبد. آسمان داند که از سرو و کدو . خود که این سر سرای سرو ریست
شکست زلف خوبان زیادتی حسن ایشان گردد و فتور در غمزهٔ خوبان با مستحسان
عاید شود لعل را از کان اگر شکسته آرند هنوز از درست مغربی زیادت بود
و در کار لولوی شهوار هر چند رخنه پدید آید خرمهره با او دم مبارات نتواند
زد اگر چشم زخمی بقدر حال رفیع ظاهر شد چه شد روشنان سپهر را از
احتراق چه نقصان بود و سعود آسمانی را از وبال چه زیان آید کمان چون
باز گردد قوت عضلش زیادت شود و تیر را از لمحهٔ توقف سهم و صابت.
مضاعف گردد بهر حال درین واقعه چه توان گفت. زمانه به تنگ و.
آبستن است. ستاره گهی دوست که دشمن است. بعد از دو روز
این قضیه بریدان باد سرعت اخبار این واهیه را به پیشگاه سعادت
بر طبق عرض نهادند و چون رای اعلی مضمون این خبر اطلاع یافت
از عالم حیرت و مردانگی چه گویم شبی گذرانید که شبهای فراق را
روز وصل خواند و بذات همایونش حالی گذشت که حال بازگزیدهٔ
راحت و آسایش بود امرا، آستان عظمت و مشیران درگاه حشمت
در مقام دلجویی در آمده هر یک بنقل دلفریبی و هر کدام بافسانهٔ نغزولی
زنگ زدای خاطر مبارک می‌گشتند و می‌گفتند. نصیب خصم تو باد ار غمی بود یارا
دگر ترا که مباد غمیست مار باد. اگر بدست اگر تنگ کار ما شاید

سعادت سر تو باد و سر چه باد آباد اعلیحضرت ظل الهی غفران انتساب اراده
کامیابی منی ان نموده در روز سه‌شنبه غره شهر شوال اول بجهت یمن
و استغاثه بدرگاه بی‌نیاز متوجه مصلی گشته در عقب قطب فلک سیادت
مشتری سپهر نجابت مرتبه افزای مرتبه اعتقاد امیر محمد باقر داماد
بگذاردن نماز عید اشتغال نموده بعد از فراغ با استماع خطبه بلیغ از زبان
گوهر بخش سعادت افزا سر زد گوش هوش را بدرر لآلی آراسته بساط جنت
برگزخود معاودت نمودند و در آن روز خجسته سرو جنت به که از سپاه
رومی بدست آمده بود و در قلعه پیک یساول باشی قورچیان مظفر اثر
رسانید و در روز سه‌شنبه هشتم شهر مذکور بقدغن تمام از شهر همدان
سوار شده بر جناح سفر روان گردیده و در حیطه قصبه ایان که یک فرسخ
و نیم تا شهر بود نزول اجلال واقع شد و در آن منزل خبر رسید که سردار
نابکار در بیست و هشتم ماه رمضان داخل ایروان شده باردوی که
قبل از این فرستاده بود ملحق گردیده کوچ بکوچ روانه حسن آباد که الکاء
خان احمد خان است و از آنجا عزم نزول عرصه همدان را پیش نهاد
خاطر نموده متوجه است و سپهسالار پیش پیش آن مخذولان افتاده
در سوزانیدن غلات و محصولات ساعی است و مقارن این حال
بتاریخ چهارشنبه شهر شوال ایالت پناه اوتار خان حاکم خاروند

و سمنان با فضیلت مآب و علامی ملا محمد طاهر منجم النواب دید سپهسالار
بخدمت اشرف مبادرت نموده معروض داشتند که نگاهداشتن حرم
علیه عالیه در اردو صلاح دولت نیست و توقف عجزه و متوطنان همدان
در محل خود موافق رای متین نه و نواب اشرف اگر خود داخل اردوی
معلا کردند باید آنچه آرا مختلفه بر آن قرار گیرد بعمل آید بهتر خواهد بود اعلیحضرت
ظل الهی بجهت مصلحت وقت و گذاردن پیغام مهاتخته خان را امر فرمودند
که باردوی سپهسالار رفته بعد از تدبیر و صلاح دید بزودی مراجعت نماید تا بنحوی که
روی دهد چنان کنند و در پنجشنبه دهم شهر مذکور امر جهان مطاع بتخالی
کردن شهر و نواحی همدان عز ورود یافت یساقچیان و جمعی از قورچیان
بدان خدمت قیام نمودند و بتاریخ شب چهارشنبه یازدهم حرم علیه
عالیه مهد علیا زینب بیگم و سایر خواتین و آغرق را روانه جربادقان
نموده خود بنفس نفیس کمر تکیه و توکل بعون و عنایت ملک کل نموده
انتهاز فرصت انتقام کشیدن می فرمود. شب جا یاهست تا خبر آید منم
اما روز مهمیان خبر ورود و وصول سردار را اظهار و اعلام نموده
در هر منزل که مقیم می شد از استشمام هوا حقایق حالش معلوم میگردید
و در هر مکان که نزول می فرمود از تراکم غبار هیات جمعیت آن متمردان
بر ضمیر پرتو می افکند و از امارات احوال ظاهر بود که آن سرخیل اهل نفاق

در طی مسافت تعجیل دارد و میخواهد که پروانه وار خود را بشب تا بر شمع فروزان
دولت قاهره زده بی محابا مشتعل سازد و بکس آسیاب پاش گرفتاری در کشاکش
و طاس شهد و انگبین اندازد تا شاید از این شیوه بیباکی از طریق جوهر
بسرافرازی بر افرازد اما ازین معنی غافل مانده که هر چند سیل کسب زور
و سرعت خس و خاشاک بلجه دریا رساند و سنگهای سهمناک را گاهی
از قلل جبال بصحراها و هامون غلطاند اما در حین اتصال بدریای بیکران
و در وقت استماع (؟) در طوفان بی پایان پیداست که چه مقدار متوجه
تموج و تزلزل سطح آب در آن بحر تواند شد هر چند شور سر شور غوغا
در لوادی مویدا گردد معلوم است که تا چه قدر مستدعی تزلزل دامن
کوه پر تمکین و موجود بار تعاشر (؟) او تا ذرهٔ تواند گشت. گرد بادی
که خار و خس کند پاشند ز تمکین کوه هر (؟) شنده سیل اگر کوه النعلت (؟)
چون بدریا رسد فرو ماند حضرت ظل الهی از آن مقدمات چون کوه گران
از وزیدن باد خزان متزعزع نمی گشتند و انتظار ورود آن قوم عاقبت
نا محمود می کشیدند و در روز پنج شنبه هفدهم مولانا محمد طاهر را مرخص
فرمودند که باز بدستور بار دوی سپهسالار رفته بخدمات مرجوعه قیام
نماید و مردم همدان را بقدغن تمام از شهر بیرون کرده وضیع و شریف
و غنی و فقیر و قاصی و دانی و درویش و متمول هر یک بقدر استطاعت

و همنان با فضیلت پناه علامی ملا محمد طاهر منجم الصواب دید سپهسالار
بخدمت اشرف مبادرت نموده معروض داشتند که نگاه داشتن حرم
علیه عالیه در اردو صلاح دولت نیست و توقف عجزه و متوطنان همدان
در محل خود موافق رای متین نه و نواب اشرف اگر خود داخل اردوی
معلا گردند باید آنچه آرا مختلفه بران قرار گیرد بعمل آید بهتر خواهد بود اعلیحضرت
ظل الهی بجهت مصلحت وقت و گذاردن یغما مها تخته خان را امر فرمودند
که با اردوی سپهسالار رفته و صلاح دید بعد از تدبیر اردوی مراجعت نماید تا بنا بخته
روی در هر جنبان گشتند و در پنجشنبه دهم شهر مذکور از جبا منطاع بتخالی
کردن شهر و نواحی همدان عزور و دیافت یساقچیان و جمعی از قورچیان
بدان خدمت قیام نمودند و بتاریخ شب چهارشنبه یازدهم حرم علیه
عالیه و زینب بیگم مهد علیا و سایر خواتین و اغرق را روانه جربادقان
نموده خود بنفس النفیس کمر تکیه و توکل العون و عنایت ملک کل نموده
انتهاز فرصت انتقام کشیدن می فرمود. شب جانب هشت تاخته رایت بینم
امروز سهیان خبر ورود و وصول سردار را اظهار و اعلام نمود
در هر منزل که مقیم می شد از استشمام هوا حقایق حالش معلوم می گردید
و در هر مکان که نزول می فرمود از تراکم غبار هیات جمعیت آن متمردان
بر ضمیر پرتو می افکند و از امارت احوال ظاهر بود که آن سرخیل اهل النفاق

درطی مسافت تعجیل دارد و میخواهد که پروانه وار خود را در شب تار بر شمع فروزان
دولت قاهره زده بی محابا متعرض سازد و مگس آسا بال و پر گرفتاری درکاسه
و طاس شهد و انگبین اندازد تا شاید از این شیوه مبالی از طریق تهور سری
بسرافرازی برافرازد اما از این معنی غافل مانده که هرچند سیل کهسار در تندروی
و سرعت خس و خاشاکی بلجه دریا رساند و سنگهای سهمناک را کاهی
از قلل جبال بصحراء هامون غلطاند اما در حین اتصال بدریای بیکران
و در وقت استهلاک در طوفان بی پایان پیداست که چه مقدار موج
تموج و تزلزل سطح آب در ان بحر تواند شد هرچند اثر صرصر عواصف
در لوادی هویدا گردد معلوم است که تا چه قدر مستدعی تزلزل دامن
کوه پرتمکین و نمودی بارتعاش او تا ذرهٔ تواند گشت. گردبادی
که خار و خس کنده، شد ز تمکین کوه سر بیشنه، سیل اگر کوس الغلطان
چون بدریا رسد فروماند. حضرت ظل الهی از ان مقدمات چون کوه گران
از وزیدن باد خزان منزعج نمی گشتند و انتظار ورود آن قوم عاقبت
نامحمود می کشیدند و در روز پنجشنبه هفدهم مولانا محمد طاهر را رخص
فرمودند که باز بدستور باردوی سپهسالار رفته بخدمات مرجوعه قیام
نماید و مردم همدان را بالقدغن تمام از شهر بیرون کرده وضیع و شریف
و غنی و فقیر و قاصی و دانی و درویش و متمول هر یک بقدر استطاعت

و فراخور حال در حرکت آمده افتان و خیزان روی بصحرا و بیابان نهادند

رباعی چون ریگ روان ز باد ترکیب کردند . هر مرحله پر ز آه و یارب کردند

از اشک بسی دجله نمودند عیان . تبخاله دل ها نزد لب کردند :

از بهیت فتورها در درد و غم فرزند و خواهر را الم برادر یک برادر چند یوسف را

از بیم جان در چاه مذلت می انداخت و یک پدر ده فرزند را بواسطه فدائی

خود قربان مینمود نازنینان با طلعت چون خورشید ژولیده موی و برهنه

روی در محله و کوی می گشتند و پیران جمشید پشت امنیت از زنان گدائی

می جستند و در ممر عبورشان سر خاری زبان ماری و سر سنگی سر نهنگی

گشته :. ز خون دیده میکردند رنگین سنگ خارا را . ز آه آتشین زدندی

همه جا با کوه و صحرا را . بالجمله حضرت ظل الهی بدلداری و خاطر جوئی

و نوازشات پادشاهانه عجزه و مساکین را نواخته بجهت نقل احمال

فقرا و زیردستان و فرومایگان شتر و اسب و استر فراخور حال

شفقت فرمودند تا عیال و اطفال خود را از مهلکه بکنار کشند و در

دوازدهم ماه مذکور شاهین گرای خان را خلاع فاخره از اسب و استر

و شتر و یراق طلا آلات و نقره آلات آنچه باحتیاج او بود انعام نموده

رخصت انصراف فرمودند در روز شنبه نوزدهم از منزل چشمه وقصابان

کوچ نموده بدولت و اقبال در مقام سنگ شیر نزول اجلال فرمود

در محل عصر آن روز سپهسالار با امراء عظام و تخته خان بخدمت اشرف
آمده تا دو ساعت در منزل خلد آیین توقف نموده بامر کنگکاش و مشورت
اشتغال نموده بعد از آن باردوی خود که در یک فرسخی بود مراجعت نمود
و در همین روز معتمد الخاقانی خواجه مرجان از اصفهان آمده دو هزار
تومان نقد و اجناس الی غیر النهایه بجهت انعام عساکر بنظر اشرف رسانید
و سرداران لکر را جهد بجهد و شتاب متوجه بلده جنت نشان همدان بود
و جنود نصرت ورود قزلباش حوالی و حواشی و راکین را در میان
گرفته در نهب و غارت تقصیر نمیکردند قاخان مقدم و بعضی از امرا
اخبر ترو سر روزنده سر روز متعاقب یکدیگر بخدمت اشرف
میفرستادند و آن اردوی همایون بتاریخ سه شنبه بیست و نهم شهر
همدان در آمده بعد از سه روز توقف بسنج آباد ده علی میرآخورباشی
رفته نهایت خرابی در آن مکان بعمل آورده و از آنجا بعزم تسخیر ولایت
درجزین و قزوین در حرکت آمده متوجه گردید و حضرت ظل اللهی مشورت
و صلاح دیده قرار بآن دادند که در محل مضیق که عبور آن گروه ناسپاس
میسر گردد سر راه گرفته و آنچه لازمه دست برد و شیمه باشد بفعل آورند
و در بیست و سیم شهر ذی قعده سنه ۱۰۳۶ از منزل ازران پل کوچ نموده در همان
روز حسین بیک توشمال و الله نظارت پناه زمان بیک را با خواجه مرجان

امیر محمد طاهر مین باشی را بجهت بنا ساختن نجف قلی بیک ولد امام قلی
میرزا اخرباد قان فرستادند که بعد از انجام آن امر ننگور موی الیه را
بقلعه الموت برده بمستحفظان آنجا سپارند موی الیها بقصد آستان
خدمت روانه شده نواب اشرف فرمودند که عساکر نصرت مآثر از
قورچی و غلام و آقایان ملازمان امرا و کسی که در رکاب ظفر انتساب
بخدمات اشتغال دارد در میدان فسیح و مکان وسیع جوق
جوق و فوج فوج صف آرا گردند که خود بنظر امعان ملاحظه آراستگی
قشون نموده در تدارک اندیشهای که بخاطر تصمیم یافته کوشند
تواجی و یساقچیان و یساولان قورحسب الفرمان قدر توامان .
کمر بر میان جان بستند . جان گروار بر میان بستند بانگ
فرصتی کوه و هامون را از آراستن جنود همایون و کثرت لشکر
نصرت مشحون نشانه عرصه محشر ساختند بامدادی که خسرو سیارگان
بر عزم طارم قلعه افلاک عنان گرای شد و سلطان فیروز اسهال
بر مواکب کواکب نهاد . سحرگه که طاوس مشرق خرام
برون زد سر از طاق فیروزه فام . آن شهریار بلند اقبال
پای سعادت بر رکاب دولت آورده بملاحظه سپاه سپهر اشتباه
مبادرت فرمود در تنزیلی که گذر می‌نمود آن طبقه را بالتفاتی

که لایق کمال او باشد میکرد چون صبح صادق در روی ایشان
تبسم لطف آمیز نموده ثمر مرده کان هموم حوادث روزگار را بنفس
مسیح آثار حیاتی تازه یافتند و هر گروهی که میگذشت نور پیشانی
درلیش سفید آن القوم باقدام خضوع اقدام نموده بطرز معهود بسجده و تسلیم
میپرداختند دران روز حسین خان بیگلربیگی لرستان با فوجی بسیار
ولشکر بیشمار از شیران بیشه کارزار و دلیران معرکه پیکار و جوانان
قوی هیکل سنگین دل روئینه تن تماما از فرق راکب تا نعل مرکوب
غرق آهن و رایت عباسی شعار پیشاپیش کرده متوجه عرض گاه
گروهی جوانان رزم آزمای . همه غرق آهن ز سرتا بپای .
از نظر همایون گذشته و بتفقدات پادشاهی سرافراز گردیدند
القصه چون دران عبور لشکر موفور بنظر درآمد و هر یک فراخور حال
منظور نظر عاطفت گشتند باتخت بدار باردوی معلا که در حوالی
دمشق نزول نموده بود داخل شدند و از آنجا کوچ نموده بقریه کسب و منج
که در حوالی توی سرکان است نزول واقع شد و دران مقام اندک
شورشی بجهت وصول لشکر و تاختن آوردن آن گروه باردوی
معلا بهم رسید و عساکر منصوره فی الجمله بهم برآمده جمعیتی دست
داده و در ثانی الحال اراجیف آن ظاهر شد اعلیحضرت ظل الهی بر جناح

استعمال تا قراقان در محلی توقف نمود بجهت آنکه موضع دست برد و مقام
مجادله بجز ازان سرزمین جایی دیگر صلاح نبود و بلطایف الحیل چنود
رومیه را بآن طرف می کشیدند اما سردار نابکار در عالم پیش بینی
بملاحظه آن بساط نموده پیاده وار منزلی بتدریج طی میکرد واز بیم
صدمه شاه اسب آرزو در میدان دلیری نمی تاخت که مبادا
از آسیب فیل بند و ترکتازی شاه رخ مات گردد و از کج روی
زمانه فرزین رفتار بر حذر بود اما حضرت ظل الهی بتاریخ سه شنبه
هفتم شهر ذی قعده رستم بیک دیوان بیکی را با چهار هزار کس
از جوانان یکه تاز قزلباش مقرر فرمود که پیشاپیش سپاه
رومیه افتاده در تخریب چاهها و کاریزها سعی نموده آنچه لازمه | چاهها
دست برد باشد بعمل آورند همتش باستعداد تمام روی
بمقصد نهاد و نواب همایون لحظه دست امید از ادراک مطلوب
قاصر ننمیدیده و دیده اقبالش ساعتی از انعکاس آینه اقبال
غافل نبود و اشهاز فرصت آن داشت که بضرب شمشیر
جانستان خانه برانداز ان جمع پریشان گردد و بلفظ الهام بیان
می فرمود • مرا نصرت ایزدی حاصل است . گرم ایم قوی
لشکرم یکدل است • امیدم چنانست نیروی بخت •

که بستانم از دشمنان تاج و تخت • برحسب فرموده فاذا عزمت
فتوکل علی الله چون چند و عزیمت همایون تصمیم یافت دست همت تمام
بعروه وثقی توکل مستحکم گردانیده غمام انعام بر طایفه جند مترشح
گردانید و باران احسان بر سایر بندگان متعاقب داشت
نهال هر امید که بر ساحت بر ضمیری سر بر زد با بدرا فیض نجح شاداب
گردانید و شاخ هر مراد که در باغ خاطری بر آمد بزلال افضال سرسبز
داشت • در گنج بگشاد بر گنج خود • توانگر شد از گنج و گوهر سپاه •
بالجمله چون رستم بیک با گروهی که نزهت لاله زار را از خون کارزار
می جستند و نشاء جام مدام از سیرابی حسام خون آشام میدانستند ای
چون نیزه دست تطاول جز بگوهر حیات دراز نکردندی و چون تیر با
غرض جز بخانهٔ فنای اعادی نمی نهادندی و مانند کمند دست
آرزو حمایل گردن عدو میکردند و چون شمشیر خنده مراد بر روی
اضداد میزدند چون درفش تن فولاد پیکرشان جز با آتش جنگ
تاب نیافتی و چون پرکار قدم صبرشان بدوار خطوب از جای نرفتی
لنگاه ثبات چون کوه بیخ آور و هنگام حمله چون باد صرصر زمان
سکون چون قطب پای دار و محل کر و فر چون سپهر بیقرار بضرب
سپاه لشکر تباه کار ملحق شد و از چپ و راست کار بر ایشان

بیک ساخت و هر روزه چندین سر از مقتولان و جمعی از گرفتاران که
بدست غازیان بجنگ می آمد آورده بدرگاه جهان پناه ارسال میداشت
اما سردار بیشرم و آزرم از غایت کین تا قصبه درخشنین آمده تنها
هنوز از عبور آن باتجند و دراه یافت و چون کار بر خود تنگ و سپاه
قزلباشش را آماده جنگ یافت در روز دوشنبه سیزدهم شهر ذی قعده
از بیم آنکه مبادا کار از دست رود فی الحمله آب رودی که هست خود را
بکنار رساند شکسته عطف عنان نموده مراجعت فرمود و بتعجیل روانه گردید
ازین خبر بهجت اثر عالمی در شگفتگی آمد و جهانی پر عیش و سرور گشت
و قایلی بگوش آن خدیو اقبال میگفت . چون لطف خدا رفیق بود هر
نفس است . در دفع بلا نیاهت آن لطف بس است . با یاری حق زمکر
اعدا چه غم است . دشمن چکند چو دوست فریادرس است . اعلیحضرت
ظل الهی بجهت شکار از دست رفته متاسف و متاثر گشته با امرا
و عظما مشورت نموده قرار بر تعاقب مقرر گشت در روز پنجشنبه
شانزدهم اولا چلبی بیگ آبدارباشی را امر فرمودند که حرم عالیه را
از جیربادقان باردوی معلا آورده و کنگاج بران قرار یافت که سپهسالار
بلاتوقف روانه گردد و خاف بیگ سفره‌چی باشی با دو هزار کس
از پیش اردوی سردار و رستم بیگ با جمعی که با او همراه بودند

زیکطرف و حسین خان بیگلربیگی لرستان و خلیل خان بختیاری از جانبی
دوران سپاه کینه خواه را در میان گرفته نگذارند که اندی پای از
حد خود فراتر نهند اگرچه مقتضای وقت این شاهد حالست. خصم اگر پشت گرد
هیچ بکوی. گرز مین پشت به زیر گردون زنی. و در روز چهارشنبه ۲۲
خود به دولت و اقبال سوار گشته بعد از تنظیم مصاف دولت بعزم استیصال
آنقوم پرادبار پای حمیت در رکاب سعادت آورده متوجه گردید لطف
جهانش مددکار بادا مدام. فلک یاورش باد در هر مقام. برگشتن خسرو
پاشای سردار و رفتن بجانب بغداد و محاصره نمودن و بعنایت
ملک معبود زینل مطلوب برگشتن و رفتن نواب همایون به ییلاق
میم کلالی و کشته شدن زینل خان سپهسالار بقهر و غضب پادشاهی
و بعضی امور که در آن ایام سانح شد چون برای عقده گشای
حضرت ظل الهی که امور بر جام جهان نماست روشن و مبرهن شد
که عساکر رومیه و سردار را ازین حرکت پیش نهاد خاطر جست ولغیر به
از استرداد دار السلام بغداد چیزی منظور ضمیرش نیست
از روی پاکی طینت و اخلاص مطلق از کثرت اسباب سلطنت و تعداد
اجناد مستظهر نگشته امور کل را بتوکل مدبر عالم بازگذاشته و بقانون
معتاد آبا و اجداد انبیا توجه بمبدا اعلی نهاده در شبهای مناجات

دست مسالمت و دعا گشاده شب همه شب دیده بخت بیدارش بهم چشمی
کواکب [illegible] مطالب تا دم صبح نمی غنود و بزبان حال درین
مسلک کام با حق سبحانه و تعالی در مناجات می افزود • خداوندا خداوند
شاهان توئی • همه بندگانیم و سلطان توئی • ترا زیبد این حشمت و کبریا
که گرد لقایت نگردد فنا • اگر خصم گردون گردن کش است •
شود خاک راهت اگر آتش است • از وفور استغاثه و عجز که دران
دل شب بظهور پیوست تیر دعا بهدف استجابت آشنا گشته
اثر آن بدر فروبستگان قلعه بغداد سرایت بخشید بالجمله آن سلطان
دین پرور مثال شیر غرین و ببر بر کمین در مقام انتقام و کینه خواهی بعزیمت
دشمن پردازی به تیغ دو دم پادشاهی دو سه منزل اقدام پیشتر نهاده
بعزم قضا مضا و حزم قدر اقتضا کرشمشیر مردانگی را جوابر در خشان
توکل و رضا ترصیع داده با سپاه دریا خروش در برابر دشمن چون
سبق جویان سهام و سنان مشیر نشست و نطاق زبین و زبان را
از صفوف سرایا و کتایب مبارزان در مبارعت مسارعت باد تشمنان
مستحکم بست • چو کوه آهنین از جا بجنبید • زمین کوهی که سرتا پای جنبند
صهیل تازیان آتشین خروش • زمین را رخنه سیماب در گوش
بالجمله بتاریخ یکشنبه سیم شهر ذی حجه به یلاق اسفند اباد حوالی همدان

نزول اجلال واقع شد و در همان روز امیر شکاران و قوشچیان [بعرض] رسانیدند
که در المه قلاق که دو فرسخ تا محل ورود اردوی گردون شکوه است
کبک و شکاری فراوان هست رای عالم آرای تقاضای سیر و شکار کبک بحرکت
آمده دران منزل دلگشا بصید طیور شکاری پرداختند و آن شب در آن مقام
دلنشین توقف نمود علی الصباح که خورشید عالم گیر بید کوهی منافقان
سپهر شمشیر کین بتواخت و سایه گذاشت از آن مکان رجعت نموده
در نیم فرسخی همان مرحله محلی که بجهت نزول حرم علیه عالیه تعیین شده بود
و تا اردوی معلی القدر مسافتی داشت رحل اقامت انداختند
بر ضمیر متأملان عرصه کون و فساد روشن و نزد مفسران معانی وحی
ربانی محقق است که اعمال افعال بنی نوع بشر خواه مایل بخیر و خواه
مایل بشر البته مستدعی خاصیتی است مناسب اهل عمل و هر عمل
مقدمه ایست ضروری الانتاج بقانون شکل اول نتیجه خیرات موافق
همت علیا و ملایم مقدمه سعادت کبراست و عاید شرور افعال
دلیل رارت [؟]نیت و اقتضای هواست و در خساست تابع مقدمه صغری
: تو در مزارع صورت چو تخم بد کاری بمعنیت همه زان جنس بار آرد
بریانی . و خردمند را الیقین است که هیچ راه روی از ناهجان
مسالک اعمال از راه مغوله غول سیرتان بادیه ضلال بمنزل

مقصود نرسیده و همت آدمی زاد را تغیر احوال بجانب سوء افعال بسخط و قهر الهی
در حال کشید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. هرکه تن بحکم حق اقرار
کرد. چرخ سرکش سر برابر این کار کرد. چنانچه تمثال این مقال سانحه
قتل زینل خان سپهسالار است تفصیل اجمال آنکه از هرزه درایی
دشمنان دوست نما و گرگان گوسفند لقا و منزویان گوشه گیر
عالم نما که سرا و علانیه در فتوی آن امر سعی موفور از قوت بفعل آورده اند
و آن خدیو جهان نیز بنابر تفحص احوال و تحقیق عز و رجاه و کمال یک نفر
از معتمدان درگاه و حاجب باران عتبه اقبال را الکا سات
الطاف و اعطاف و ساغرهای متوالی و متواتر اشفاق مینوا جنت
تا نقد حوصله ایشان را بر محک ضمیر زند چون باده هوش ربای
دولت و ایاغ سرشار حشمت در دماغ زینل خان بیشتر از همراهان
تاثیر کرده بود و حریفان مجلس اتحاد باتفاق نفاق ورزیدند لهذا
سری که در پرده غیب متواری بود نقاب احتجاب از عارض
برداشته بمکمن ظهور پیوست اگرچه بنابر نص صریح اذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون این گفتگوهای بیهوده
و این عبارات غرض آلوده اما از گفته دشمن شوان دوست تیره گرد
القصه چنان از معاند ضمیر تزویر رانه چنان بخمیر مایه تدبیر آغشته بودند

که از شور حیله نان فتنه بر آید و طباخان جابکدست نفاق نه آنقدر
زهر مکر و خدیعت در اطعمه تعبیه کرده بودند که اطعمه از آن در کام مردمان
لذتی بخشد تیر مکیدت هر یک بهدف قبول رسیده و سهام ایشان
رشته حیات را تا کاه و ماهی بریده، کار از دست رفته بود چنان
که بته پر برنمی شد راست. خان مذکور با وجود اطلاع بر کماهی حالات
میخواست که از روی استشفاع و اعتذار شاید رفع آن غایله شود هر جای
که روی نهاد کوچه بسته بود و بهر چیز که تشبث نمود مفید نیفتاد آخر الامر
جان در کف گرفته بمحض اشاره بتاریخ روز چهارشنبه سیم شهر ذی حجه
از اردوی خود که در [illegible] بود بمجلس قصاص آمده بعد از لحظه توقف حکم قضا
جریان بقتل او صادر شد و بهرام نام غلامی که در سلک خواجه سرایان
قدیمی منتظم بود بآن امر مبادرت نموده سر او را از تن جدا ساخته
بجهت عبرت باردوی کیهان پوی کرد آینده و چون کرم بازاری
معاندان هنوز برجا بود و اطفای حرارت ایشان بوقوع آن مقدمه نشده
بود معاملات خبر رسانیدن و زن خان را از آن مقدمه آگاه ساختن را
منسوب بابو القاسم بیک ایشیک آقاسی باشی که در سلک مقربان
حضرت منتظم و از همگی گوی سبقت ربوده بود نمودند اعلیحضرت ظل
الهی آن معنی را از وی غریب دانسته رنجش خاطری بذات مبارکش

راه یافت و در همان روز امر شد که خدمتش دیگر داخل مجلس نگشته در گوشه
منزوی و انزواق گردد مشارالیه نیز در کبر سن چون مقدره خود را مقرون
بخیر دید آن حال را غنیمت دانسته در دارالسلطنه قزوین پای بدامن
خمول بچیده داشت تا در گذشت و حضرت ظل الهی بعد از فراغ از آن
امر در روز پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده از منزل المه قلاق که مشهور به تور
پریخان خانم است کوچ نموده بقریه زرلوکه محل اردوی بزرگ بود متوجه
گشتند و از آنجا به ییلاق میم مخیم سراپرده جلال گردید الحق وصف
آن رشک بهشت را قلم دوزبان نمی‌تواند نمود بنابر آنکه سلطان
کشور ربیع با آیینی وطرحی بدیع آهنگ خراش ... و ورود بجلوه گاه دارالملک
ورود فرموده و بتحریک نسیم صبا و شمال جنبش لوای معلا شکوفهای
الوان و مروحه جنبانی نورستگان ریاحین نموده و از حرکات
برقهای سحاب بهاری بنایم ظفر بگرد افشانی غبار آزار از دامان
خاطر شاهنشاه گل اقدام نمودن لازم دیده و سقای ابر فراش
نسیم متواتر گذرگاه سپاه جوانبخت گل را بقرابهای پر آب سحاب
و ملکه صبح از بن طناب آب و جاروب کشیده . سایه ابر
دگر بر سر بستان افتاد . سایه اش موجب سرسبزی بستان
گشته . افسر شوکت گل را چو بدیدند همه پس . از کله داری خود کور

پشیمان گشته سبزه خواب آلوده‌اش هنوز عرق شبنم از چهره
خود پاک نساخته و لاله نیم شکفته‌اش از شوخی و نزاکت آب از
شیر نشسته سنگش را خلعت سبزه بر دوش و خاکش را عطر نافه تاتاری
هم آغوش کوهش با فر معمورهٔ سپهر دست پدر و فرزندی داده و صحن
چهره از عکس گلهای نیلوفری نیل مادری کشیده آتش در سردی
پنهان و زمینش در زورمندی رستم زمان گر صد ورق از شرح
فضایلش نویسیم یکی شمه ز وصفش نتوانم که بیان کرد بالجمله آن
برگزیده ایزد متعال و آن منظور نظر احد لم یزل لایزال یعنی حضرت
ظل الهی در روز جمعه بیستم شهر ندلور آن وسعت بهشت شبهت را محل نزول
دولت و مکان ورود نموده بساط عیش و انبساط گسترد و در همان روز حکم عالم
مطیع عز ورود یافت که زمان بیک ناظر تفنگچی آقاسی که در جیرا سان رفته
بود با تفنگچیان و ملازمان خاصه بپایه سریر آیند و رستم بیک در نو
از عقب سردار برگشته بپای بوس اشرف رسید لورت تما لوان را
چون از رهگذار آذربایجان و خالی بودن ثغور آنجا خاطر جمعی نمود در منزل
دل گشا سان امرای آنجا دو روز دیده در دهم ذی حجه که عید اضحی بود
بعد از جشن و آداب مشهورت و حضور تمامی ایشان را رخصت انصراف
فرموده همگی را مخلع ساختند و در پنج شنبه چهاردهم اغورلو بیک ولد

نواب
مهدیقلیخان بمنصب ایشیک آقاسی باشی گری معزز و سرافراز شده و
اعلا خلعه بلکه بدست مبارک مشار الیه را باداب صوفیه و طرق
حقیقت بنای صفویه طریق زدند و در همان روز عباس قلی بیک
برتبه امارت سلطانیه و زنجان رسیده پای بوس نمود در روز
جمعه پانزدهم خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد بادای نماز جمعه و دعای
دوام دولت ابد قرین اقدام نموده از درگاه بی نیاز مزید عمر و جاه
مسئلت نمودند مقارن اینحال از جانب صفی قلیخان حاکم بغداد
خبر رسید که جمعی از اعراب و رومیان که در حله جمعیت نموده در
آذوقه واندوختن باحتیاج اشتغال داشتند بدست غازیان
ظفر توامان شکست یافته یکهزار و هفتصد خروار بکسمات و غلات
و آذوقه که دران محل جمع نموده بودند بتصرف در آمد و ایشان منکوب
و مخذول فرار نمودند اعلیحضرت ظل الهی را ازین خبر خجسته اثر بهجت
بر بهجت افزوده بجهت ترتیب عیش بمنزل امام قلیخان نزول
نموده بخوشحالی گذرانیدند و در نوزدهم ماه مذکور خان احمد خان را
مرخص ساخته بمقر خود فرستادند و بنفس نفیس بتفحص احوال سپاهی
و قشون پرداخته شروع در سان نمودند و در روز پنجشنبه بیست
و یکم شاهرخ سلطان ولد علی بیک امیر آخور باشی بامارت خواف

سرافراز گردید چون خاطر آفتاب مطالع که محل ورود ارادت غیبی است اگرچه
در ظاهر بعیش و عشرت آراسته است اما در باطن زحل غم و محنت بنات بنیاد است
همیشه از فکر مستحصنان بغداد متوزع بود بنابراین در بیست و دوم
شهر ذی حجه میر کلان که از اعراب خفاجه است با بیرق و تفنگچی معین نموده
که خود را بقلعه بغداد رساند و مبلغ پنجهزار تومان با مومی الیه بجهت مدد
خرج عساکر همراه نموده روانه ساختند دران اثنا خبری رسید که شخصی
از مشهد رضیه رضویه علیه التحیه والثنا بجهت تیمن و تبرک نعلی با ستاره
آنحضرت آورده نواب اشرف از روی صدق و عقیده و نیاز باستقبال
آن مبادرت نموده بطواف عتبه آن طراز مباهات نمودند و بعد از توقف
چند روز دران مکان نزهت افزا بتاریخ شنبه هفتم محرم سنه
اربعین و الف اراده کوچ نموده بمکان کلالی نزول واقع شد در محل
کوچ بابا خان صالحی و ولی بیک زوله که قبل ازین بدست عساکر رومیه
گرفتار شده بودند ازان ورطه خلاصی یافته بسده سنیه شتافتند
و مکتوبی که سردار مصحوب ایشان فرستاده و مشتمل بر صلاح و صلح
بود آورده مضمون آن پرتو بر پیشگاه ضمیر انور انداخت اما بر سخنان
فریب آمیز و عبارات غرض انگیز آن التفات ننموده جواب
آن نامه بانشای منشیان عطارد نشان بقید تحریر در آورده مصحوب ولی

ملک زواله فرستادند و بدولت و اقبال در روز هفتم متوجه یلاق کلانی شده
آن سرزمین را رشک فردوس برین ساخته و در آن منزل دلگشا
از جانب خان احمد حاکم اردلان اغورلو نام ملازم او عریضه بدرگاه
عالم پناه آورد مضمون آنکه قلعه یلنگان که در حصانت حصار و متانت
جدار و ارتفاع مقام با قلعه سپهر فیروزه فام دم مبارات میزد و از عبور تیر
و از فتور مردم آن مرز و بوم متصرف مامون خان برادر او در آمده بود بی
منازعت و مناقشت بدست اولیاء دولت قاهره آمده سه چهار نفر و
منصوبان مامون خان تمامی مقید و مغلول گشتند همچنین در طی عریضه
قید شده بود که جمعی را که سردار بجهت حراست قلعه مریوان گذاشته
بود بی جهت متوهم گشته فرار نموده اند و قلعه مذکور ضمیمه قلاع مفتوحه
گردیده از ین رهگذر خاطر خورشید مظاهر را سرور و حبور بیش از پیش
روی داد و لشکر واهب العطایا سجدات تقدیم رسانیدند و بعد
از چند روز وقوع آن مقدمات مامون خان را با جمعی محبوسان که
مذکور شد بعتبه اقبال آوردند از آنجا که خلق کریم و عادت مستقیم آن
فرمانده عالمیان بود از جرایم و زلات مامون خان و سایر گرفتاران
گذشته از ذل قید مستخلص ساختند و مامون خان را بوکالت
امام قلیخان سپردند که در ولایت فارس در محافظت آن سعی بلیغ

بعمل آورد و بعد از ورود توقف از مقام کلالی کوچ نموده به ییلاق نخودگردن
من اعمال کنگور نزول واقع شد و در آن مقام خجسته انجام مهم شهباز سلطان
زنگنه را بجهت دفع ولد قباد خان کرد نامزد کرده با جمعی از ملازمان
درگاه روانه ساختند و همیشه با بخت بیدار گوش بر آواز اخبار
اقطار ممالک بوده لحظه از مهام دینوی غافل نمی‌شدند تا آنکه در روز
یکشنبه بیست و پنجم محرم از ولایت گرجستان قاصدی که حامل
اخبار کشته شدن همایون خان بود رسید مفصل آنکه سهراب
ولد ارسپا و بخدعه از طهمورث روی گردان شده خود را از ملازمان
دیگر لگان همایون خان وا نموده خدمتش را بلطایف الحیل بجا
قراقلخان که مقر اصلی آن شیطان سریرت بود برده بقتلش اقدام
مینماید حضرت ظل الهی از شنیدن این خبر فی الجمله بهم برآمدند
اما چون وقت مقتضی تلافی و تدارک نبود در پرده خفا مستور ساختند
تا در محل شایسته ظهور جلوه گر شود و بجهت رفع کدورت بعزم شکار
متوجه صحاری و براری گشته زنگ زدای خاطر همگنان مینمودند و در
روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور جنیه و بیک یوزباشی غلامان را
بامارت ایل جوانشیر سرافراز ساخته روانه نمودند و در آن
ایام ایلچیان اروس اسفندیار خان حاکم اورگنج بپایه سریر خلافت

مصیر آمده بشرف تلثیم عتبه اقبال مشرف گشتند و مفده دست
شنقار بر سبیل ارمغان و چند جانور نمور و پیاله طلا و میناکار
و دندان ماهی و سایر متاع آلوالابیت را از نظر کیمیا اثر گذرانیده
منظور نظر عاطفت گردیدند و چون همیشه اندیشه دوربین آن
برگزیده رب العالمین در مقدمه بغداد الفت بخش را حی دقیق پیر داخت
وشب و روز در آیینه خاطر عکس چهره مراد ملاحظه میفرمود مبهمان
خبر آوردند که در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم شهر محرم سردار
داخل بغداد شده در مقام حنفیه که در حوالی واقع است اردوی
ایشان نزول نموده اشطار توپخانه و یراق قلعه گیری خود میکشیدند
از ضمیر مهر تنویر اشرف که محل تجلیات انوار الهی است سرزد
که چون این واهیه عظیم روی بآن اقلیم آورده دفع و مداوای
آن بتدبیر و شمشیر تیسیر نمی پذیرد درین باب جبین مسکنت
بر خاک مذلت باید نهاد و از روی ضراعت و ابتهال مسئلت
این فتح عظمی از درگاه احد ذوالجلال باید نمود بنابران چون قبل
ازین حکم قضا مضا در باب نخوردن شراب عز ورود یافته
آن امر را با مضا مقرون ساخته فرمودند هر آنکس گوید
ترک صهبا سیاست را زنا گردد مهیا از الجمله دواعی رحمت

الهی که هذا اثم بدلنا مکان السیئة الحسنه میداد بلبیک اجابت مقرون گشت
در انوقت که مدام دیده ساغر چون چشم عشاق دمبدم خونریز بود
مانند لاله سیراب جام شراب بر سنگ زد و در ان زمان عشرت افزا
که گل از رشک عارض خوبان پراهن قبا میکرد چون برد یک ذنده مهجوران
جامه وجود را باب طهارت برآورد و ها ی هوی مستان بتکبیر خدا پرستان
مبدل شد و کلبانگ صبوحیان بدعای دین داران عوض یافت
مستوره بنت العنب اگرچه حجاب رخ بستر نمود ا بروی جرعش
میرفت و هر که دست در محرمات میزد بای در حد منکرات مینهاد بحد
ادب میبافت خونریزی چشم چندان شد که آبگینه صراحی
از تنگدلی بر ان خون میگریست و داستان شکست بامتی چنان
شایع شد که کاکه بدان نالهای زار میکرد شمع که مجلس افروز رندان
بود بسحر خیزی معابد قیام نمود دباره قلب نور روشندلان چون قندیل
معلق محراب مساجد گشت انکه صبوح با غبوق هوستی صبح تا شام
بعبادت مشغول شد و انکه نداهای هات الراح میداد گوش بمنادی
حی علی الفلاح کرد حضرت ظل الهی که چهره مبارک همیشه افروخته جام
مدام بود سیمای متعبدان گرفت و خاطر خیر اندیش بر زبان اضمیم
دل مناجات ربنا اغفر لنا ذنوبنا بمسامع ساکنان صوامع

میدهیم
عفو امیر سانید و در لحظه از محض اخلاص معنی از بی لست انهمه
هم تو بخشا و ببخش ای کریم ادا میکرد و بدینمنوال اوقات همایون
بمواظبت صنوف طاعات می گذشت تا آخر از دعاهای مستجاب
کار حسب المرام چنانکه بتفصیل تحریر خواهد یافت از قوت بفعل آمد
نواب اشرف اعلی بعد از تدبیر و تدبر در امور ملک رستم بیک
دیوان بیکی را سردار قشون و عساکر نصرت رستمون نموده
در روز جمعه نوزدهم شهر صفر سنه اربعین و الف رخصت انصراف
فرمودند که روانه بغداد گشته و در اطراف اردوی سردار آنچه
لازمه دست برد باشد بفعل آورد و مشار الیه بعد از تقبیل آستان
اقبال عنان عزیمت بان صوب معطوف ساخت و در همان روز
بادادهبیک یوز باشی غلامان از جانب خان احمد خان اردلان خبر
استخلاص قلعه اوربان را بعرض رسانید که مستحفظان آنجا
بی مبالغت دست از حراست برداشته راه فرار پیش گرفتند
و دو نفر کلهر از ملازمان صفی قلیخان حاکم بغداد در مقام لنگور بعز بساط طوس
اشرف رسیده عریضه خان مذکور را که مضمون آن مشحون بود
بانکه سردار رومیه بتاریخ نهم ماه مذکور از حوالی حنیفه کوچ
نموده محاصره قلعه برداخته و در سه چهار مکان توپخانها ترتیب داده

دقیقه از آداب قلعه گیری فوت نمیکنند اما چون اهل قلعه تکیه بعنایت
حضرت بیچون نموده اند خاطر جمع دارند که کار از پیش نخواهد رفت
آن برگزیده خالق اشیا نیز دست دعا بدرگاه حضرت بی نیاز برآورده
التماس فتح و نصرت نمودند و منتظر اثر اجابت بوده هر روز
در منزل یکی از امرا صحبت عیش و عشرت می آراستند و قورچیان
و غلامان و آقایان و تفنگچیان اکه در اردوی مقیم عتبه اقبال بودند
مرخص ساختند که باردوی رستم بیک رفته در خدمات مرجوعه
قیام نمایند و هر چند روز جاسوسی و قاصدی از جانب قلعه باردوی
کیهان پوی می رسید و اخبار مسرت آثار از دست برد غازیان قلعه پناه
که آنا فانا در سیبه برد انگی مینمایند میرسانیدند و در روز سه شنبه
بیست و نهم شهر مذکور عریضه رستم بیک بالو نوشته کاظم کدخدای
آدینه کندی بنظر کیمیا اثر اشرف رسیده و زور باشا زخم دار گشته
مشعل سردار را از سیبه برداشته باندرون قلعه برده اند از این
ره گذر حال لشکر نکبت اثر رومیه تنگ گشته عنقریب برگشت خواهند
اما سردار رومیه از غایت تهور و بسالت چند روزی قلعه را
در دایره حصار عظمت و اقتدار خود در آورده هر روز تقارعات
توپ و تفنگ متوارد و متوالی و تصدمات نوازل و صواعق

متانت بنیان متین آن قلعهٔ سنگین را مانند دولت خود نگونسار و متزلزل
می ساخت و در چند روز از همه سوی حوالی برج و بارهٔ قلعه را چون ابر
غبار و ذرات بسیار بر خاک راه انداخت سپاهیان قلعه بنا بر
تکیه بعون و عنایت اله نموده در ضبط و حراست سعی مینمودند بر حالی
که از رهگذار شوائب حوادث معاندان بر لباس پوشیدهٔ آن حصار
بهم میرسید بسوزن تدبیر رفوگری میکردند تا در شب جمعه سیوم ربیع الثانی
شبی که مرکز خاک چون نقطهٔ خال سیاه پوشیده و گیسوی شب چون
طرهٔ خوبان مشکبار گردیده عارض دلفروز روز را خط عنبرین شب در دامن
ریخته و گرد سمن زار ایام سنبل خودروی دمیدن آغاز گرفته
بیت شبی چون شبه روی شسته بقیر · نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دیدهٔ ابر چون چشم عاشقان در شب فراق رود نیل باریدی و از سر
چشمهٔ غمام صحن گیتی چون دامن صحرا ان سیراب میگشت برق را
از کثرت او حال پای در گل میماند و رعد را از پریشانی ناله و فریاد از یاد
میرفت عزیمت یورش بتصمیم یافت و سپاه رومیه دست از
جان شسته جمعی از جانب دروازهٔ حنیفه و گروهی از طرف قراقالو
و برخی از محل یارین قلعه و بعضی با هشت سفینه کشتی از جانب
شط هجوم نموده یورش کردند و در ان شب جنگی و شورشی در پیوست

واندرون روی نمود که گویا فزع اکبر قایم شده قریب بچهار صد و پنجاه
نفر از شجاعان لشکر روم داخل باروی قلعه شده علم خود را بر بالای
برج بر می افرازند دلیران قزلباش از همه جانب بر خواسته بهیأت
مجموعی در مقام مدافعه در آمده آن گروه را بضرب شمشیر از قلعه بیرون
میکنند کثرت و ازدحام در آن شب بحدی بمرتبه رسیده که معامله
جنگ از شمشیر و سنان بدست و گریبان انجامیده شش هفت
نفر از آن پس از جنود نامعدود رومیه بقتل آمده عنان مراجعت برتافته
منکوب و مخذول برمیگردیدند و بعد از یاس و حرمان تمام در شب هفتم
ماه مذکور توپخانها و سیبها را خالی کرده شروع در کوچ نموده روانه
گشتند نظم سینه چاک و دل حزین با چشم گریان میروم تا ابد از
وصل یا صد داغ حرمان میروم ٭ سعی چون کاری نبرد از پیش یا لحجت توان
آمدم چون صبح و چون شام غریبان میروم ٭ دلیران قلعه دار
از وقوع آن عطیه شاد مانیها نموده سجدات شکر ایزد متعال
بتقدیم رسانیدند و نواب همایون اعلی را در مقام ماهی دشت
نزول اجلال واقع شده بود که بتاریخ دوشنبه سیزدهم افندی
نهاوندی که حامل عریضه صفی قلیخان بود بشرف بساطبوسی رسید
چون بمضمون مسرت مشحون آن نامه بر ضمیر صغیر و کبیر پرتو سرور و حبور

افکند از هر طرف غلغلهٔ شادمانی باوج فلک اثیر برآمد و طنطنهٔ مبارکی
و مبارکبادی از هفت قبهٔ گردون درگذشت و هر یک بزبان حال میگفتند
آری چنین است رسم دولت روزافزون که تا شمع اقبال این برگزیده
ایزد متعال برافروخت هر که چون پروانه در معرض آمد بسوخت و تا سرو
بستان کمالش بالا کشید هر که چون نهال بمعارضه برخواست مقطوع
تا آفتاب دولت او تجلی کرد هر که چون ماه در مقابله آمد در محاق افتاد
و تا ماهچهٔ چتر آسمان سایش از افق کامرانی برآمد هر که چون آفتاب
تیغ کشید گرفته شد ۰ این که دیدی هنوز جزوی بود ۰ کار کلی هنوز
در قدر است ۰ قامت رماحش آنچه خورده چو بیار ظفر است چگونه
ثمرهٔ کامرانی بار بیارد و طرهٔ پرچم رایاتش شانه زده نصر لست از چه رو
دلبند بر دولت نیاید ۰ با عزم تو کاسمان بگردش برسند ۰
جز فتح و ظفر کرا رسد همراهی ۰ حضرت ظل الهی از استشمام روایح
فتح چون غنچه شگفتگی آغاز نهادند مانند آفتاب عالمگیر خلعت نور
بخشی شروع کردند و در آن روز جشن پادشاهانه مرتب ساختند
و وزرا و امرا و ارکان دولت بقدر پایه و رتبه هنوازشات و تفقدات
سرافراز گشته آرای جهانگشای بعزم زیارت عتبات و توجه بجانب بغداد
قرار گرفته از محل نزول در روز یکشنبه شانزدهم محرم کت آمده متوجه

کشته شد و قبل ازین قید شده بود که کس طالب زمان بیک ناظر که سردار خراسان بود رفته که بپایه سریر شوکت مصیر آید خدمتش در قسمت کنکور بتقبیل آستان مشرف شده بعد از وقوع این عارفه که نواب اعلی متوجه بغداد گشته شد و مشار الیه را بجهت استرداد قلعه که در شهر زور واقع است مقرر فرمودند موی الیه بتاریخ سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی بعد از پابوس متوجه آن سفر خیر اثر گردید و حضرت ظل الهی کوچ بکوچ بعزم درست و نیت مستقیم راه سپر مطلب بودند در تاریخ سه شنبه پنجم جمادی الاول از جانب زمان بیک بعتبه اقبال خبر رسید که مصطفی پاشای ضابط قلعه گل عنبر چون از وقعه سردار خبر یافته بقصد فرار از قلعه بیرون آمده فیما بین تلاقی فریقین دست داد و همین دولت بی‌زوال بعد از تعبیه صفوف شکست فاحش بر آن گروه راه یافت و یکهزار و پانصد نفر از مستحفظان قلعه مذکور بقتل آمدند و سی و یک عدد توپ با غنایم بیشمار بدست غازیان نصرت انجام افتاد و مصطفی پاشا زخم کاری بر آن گشته و چنین مذکور می‌شود که در کرکوک بدار البوار شتافته بحمد الله که دو سه کام تمام و مقصود المرام بی تعب بغیر لساط طوسی سرافراز خواهم شد این خبر نیز علاوه فتوحات سابق گشته بشکر حضرت واهب بی منت مواظبت نمودند و چون خالق بینه

محل سرادق جلال گردید از جانب صفی قلیخان حاکم بغداد خبر رسید
که خلیل پاشا حاکم ارزن روم با جمعی کثیر حیله را پیاده خود ساخته با دو قبه
برادران
و اسباب قلعه معمور گشته در ضبط آن حد و دساعی است بنا
حکم قضا مضا باسم رستم بیک دیوان بیگی غزور رود یافته که در دفع
ایشان جازم شد. با عساکر نصرت مآثر که بر سر او جمعیت دارند
روانه شوند و ملازم صفی قلیخان را بتعجیل روانه ساخته خود بدولت
و اقبال کوچ نموده روانه شدند کشاره در مقدمات فتح قلعه حله
و محاصره نمودن رستم بیک سپهسالار خلیل پاشا را و فرار
نمودن او با معدودی و سوانحی که در آخر لوبت سبیل الوضوح انجامید
دران اوان که خسرو پاشای سردار از استرداد بغداد نومید
گردیده با جهان جهان خسران و ادبار روی بدیار خود کرد خلیل پاشا
حاکم ارزن الروم بنابر غیرت طبع در مقام حیله جمعی از ینگچری و سپاهی را
بر سر خود جمع نموده اراده داشت که پای ثباتی قایم سازد و از جهت
درمیان اقران و امثال سری برافرازد غافل از ینکه
خس و خاشاک را دربرابر شعله چه اعتبار و قطره را معارضه با دریا
کردن چه محال خواهد بود از انجاکه آفتاب عنایت نوربخش ضمیر
منیر آن خسرو عالی تبار است چون از خدعه و مکر معاندان

مطلع گشته با امرای نامدار در مصلحت کشوده فرمودند که قویم مذهب کامگاری
آنست که با دشمنان ساز کارزار مهیا باید کرد و در آراستگی امور تمادی
بشیوه غفلت نباید سپرد و چون مخالف از جاده صواب انحراف
جوید پیغام بنوک سهام یا بزبان حسام باید داد و چون دشمن از حد و سنت
تجاوز کرد میانجی از شمشیر بران باید طلبید و قطع و فصل از بارک گیتی ستان
چشم باید داشت و چون تواجد عقوق پیدا شود گرز گران را مدندان
شکنی باید داشت و چون شواهد جحود محسوس گردد میان قاطع تیز را
بدفع آن باید گماشت زمان تراکم امداد ظلم جز از برق حسام استمدا
جستن معنی نباید و چون نایره اعتساف برافروختن گیرد جز آب خنجر
گیتی ستان سود ندهد بهشت در سایه شمشیر است هر کرا نه بازبان
کار بود در دوزخ مذلت و هوان باید بود رزق ابرار در ظلال رماح نهاده اند
هر که نه بدان توسل جوید تنگ روزی باید زیست آنرا که تیغ در نیام است
کار با نظام نیست و آنرا که صمصام خون آشام است رفعتی بر دوام است
هر کرا آفتاب دولت روشن باید روز معرکه تاریک باید کرد و آنکس
که چمن مراد شاداب خواهد از ابر ناوردگاه باران خون باید بارید
پس باید بلند اقبال تیز هوش دشمن را گوشمالی دهد که پای از اندازه
خود فراتر ننهد چون مستمعان مجلس اخلاص مناص از باده آن

کلام نصایح انجام مدهوش گردیدند همگی جبین سکینت بر خاک نهاده
مضمون امیمقال اداء نمودند : هر چه پیشه را با عتقاد دلبود : آن همه محض
عدل و داد بود : هر چه پیشه آورد نجات بهاسیت : هست آن اصل را
درست : بعد از استشاره و استجازه آرای جملگی بران قرار
یافت که رستم بیک را بجهت تنبیه آن مخذول با عسا کر ظفر قرین
روانه سازد پس حسب الفرمان قدر توامان رستم بیک بتهیه اسباب
برجال و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده لشکری برآراست
که از بریق تیغ و ترکشان دیده آفتاب خیره کی و از غبار سم ستوران
آیینه سپهر تیرگی یافت با این استعداد روانه حله گشته در محاصره
ایشان جازم گردید خلیل پاشا بنابر قوت شهامت تکیه بر کثرت اوجه
و جمعیت سپاه نموده حصار بلده مذکوره را پناه خود ساخته در
مدافعه اهل جدال ساعی شده دلیران رزم آزموده معارک دیده
سکاری وار آن جمع را در میان گرفته در بردن سیبه و لوت
انداختن مشغول گردیدند حضرت ظل الهی در بیست و هفتم رجب امسال
حسین بیک و لد زمان بیک را برتبه نظارت بجای والد سرافراز
نموده در دویم شهر شعبان سنه اربعین و الف از دار السلام
بعد از متوجه زیارت عتبات عالیات گردیده از آب شط عبور

نمودند و در ساحل آن مکان دلگشا نزول اجلال واقع شد و در همان روز
از جانب رستم بیک خبر آمد که غازیان نصرت شعار چون کار بر محصوران
حصار تنگ کرده بودند خلیل پاشا از راه خدعه و فریب پیش آمده
آوازهٔ صلح در انداخت و چون جانبین بدین امر راضی شدند بتثبیت امر
جان و خوف شمشیر غازیان از یک طرف حله که محصور نمود قلیلی در یک
بودند با دو سه هزار سوار خود بیرون آمده از راه دحیل و جسر بی
وغانه فرار نموده جان از غرقاب فنا بساحل نجات انداخت اما
شش هزار نفر دیگر از سپاهیان معتبر و ینگچری و عرب و تول
با ذو الفقار پاشا حاکم اورنه و صنع الله بیک توم خلیل پاشا و مصطفی
بیک و علی پاشا پناه بنارین قلعه برده اند و عنقریب بدست ملازمان
عتبهٔ اقبال اسیر و دستگیر خواهد شد بجهت تعاقب گریختگان
شاهویردی خان حاکم لرستان و سیاوش بیک لور باشی
غلامان و جمعی دیگر را مقرر داشتیم که تا صید خود را بدام نیاورند
دست از جانب [illegible] ترک ننمایند که حضرت ظل الهی از بشارت این خبر در ابتهاج
آمده بعد از اداب زیارت عتبهٔ کاظمین علیهما الصلواة و السلام
ندای کوچ در داده متوجه حله گردیدند در طی رجعت طریق خبر امرایی
که متعاقب رفته بودند و امان آوردن ذو الفقار پاشای محصور بعرض

رسید و در روز یکشنبه دوازدهم شعبان آفتاب دولت و اقبالش
از افق خطهٔ حاله طلوع کرد و از انوار موکب سعادت یارش ساحت آن
دیار روشنایی یافت عشرتی که در مکامن غیب بجهت سکینهٔ آن
معموره ودیعت بود جلوه گری آغاز نهاد و سعادتی که بخامهٔ تقدیر
بنام مبارک مرقوم شده بود بظهور انجامید هاتف اقبال بگوش ایشان
رسانید که از دولت پای بوس این نونهال حدیقهٔ اقبال که چون
عمر عزیز در گذر است غافل نباید بود تا تدارک امانی محجوب نماند
و از لوامع این شمع عالم افروز اقتباسی ضرور است تا جادهٔ
نیل مقاصد روشن گردد متوطنان آن خطهٔ مبارکه بقدوم اعتذار پیش
آمده جبین ضراعت بخاک راه نهادند چو جاده چشم بر رویش کشادند
چو خاک ره بپایش او فتادند · حضرت ظل الهی همگی را تسلی بخش خاطر
گشته بانعامات و ادرارات سرافراز ساختند و در روز دیگر بجهة
تماشای اسیران و تحسین دلاوران ترتیب جشن عظیمی امر فرمودند
حسب الفرمان قضا جریان باندک فرصتی مجلسی آراسته و محفلی مهیا
کردند که از نشاء شراب روحانی چهره روزگار برافروخت و تناول
اقداح کامرانی خرمن غموم را بکلی بسوخت بجهت آن بزم دلنشین
آسمان طبقهای لولوی شهوار برسم نثار پیش آورد و دست مغربی آفتاب

با قراضه سیمین ماه در پای شاه رخت مخدرات سماوی برای نثار
سر از روزنهای سپهر نیلی برون کردند و زهره را خنیاگری نشاندند
مشتری که سجاده نشین صوامع خضر است طیلسان را بمطرب نواساز
انداخت و دران روز مسعود . سپاه انجمن شد بدرگاه شاه نبرد آزمای
نصرت پناه . هر یک اسیری و دستگیری که داشتند بنظر کیمیا اثر
رسانیدند از رؤس کشتگان که در آنوقت بملاحظه رفت
نظاره کیان خورشید را سر در گریبان میدیدند بقلم منشیان عطارد
نشان حساب مقتولان از پنج هزار بیشتر شد حضرت ظل الهی دست عطا
و بخشش گشوده بانعامات وافره و عطایای متکاثره بقدر استطاعت
هر یک را نوازش نمودند و ملازمان عتبه اجلال جبین مسکنت
بر خاک نهاده سر مباهات بفلک رسانیدند بعد از انقضاء آن
صحبت کثیر المسرت با عزم درست نخست زیارت مشهد مقدس
شهید کربلا را پیش نهاد همت نموده روز دیگر روانه آن صوب
با صواب گشتند و همه از روی اعتقاد درست راه آن مرقد مطهر را
از قدم جبین طی مینمودند تا باستسعاد طواف آستان
گردون آشیان مشرف گشتند رسیدن نوروز سلطانی توی ئیل
سنه اربعین و الف و حادثات که درین سال مبارک از پرده

غیب بمنصهٔ ظهور جلوه گری آغاز نمود بگرفت چمن عیش و جوانی از

برخواند سرود تازه را شکر کای شاه فلک مرتبه تا باد جهان هر روز

خوشت باد ز روز دی خوشتر از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه

اربعین و الف هفت ساعت و ده دقیقه گذشته بود که آفتاب

عالم گیر به بیت الشرف خود نزول نمود و حضرت ظل الهی در آن شب

در خانهٔ سید دراج که از سادات معظم کربلا بود نزول نموده صحبت ایام

تحویل را در آن مکان شریف گذرانیدند و از انبساط نشاط آن بزم

دلگشا خاطرهای پژمرده در اهتزاز آمد و سینه‌های مجروح از خار مشقت

بر هم التفات صورت التیام یافت آنرا که از محنت سفر دلی تنگ

و جگری خونین بود چون گل از باد صبا خندهٔ شادمانی زد و آنرا که بنفشه

مثال قامتی خم و خاطری دژم بود چون نیلوفر از طلوع آفتاب خرم و دلگشا

گشت اولیای دولت قاهره تلویحات اقبال سلطنت را معاینه دیدند

و دوستان سریع الطلوع کواکب مراد متیقن شدند . با تو همراه است

دولت لاجرم . هر کجا رو می نهی رو می نهد . ارکان دولت

و عظمای سلطنت هر یک بقدر مرتبه منظور نظر عاطفت گردیده دیده شان

از مطالعهٔ آفتاب مهر روشن گشت و بشرف بساط بوسی فایز

شدند حضرت ظل الهی که از فرزانگی گوی سبقت از جهانداران ربع

مقدار ربوده و از مردانگی واسطه عقد شهریاران کامکار شده مدت سه یوم
دران مکان شریف که موطن ملائک علیین است آداب زیارت قیام
نموده از سر خضوع و خشوع خاک آن تربت مقدس را کحل دیده بینش نموده
و مجاوران و متوطنان آن خطه والا را زر و قماش بیش بالا انعام نمودند
تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم   سیم و زر بخشیدن از سلطان اعظم
شه صفی   بعد از انکه جام مراد از کاسه اقبال از دست شاهد
ملکوت نوش کرده بمطالب علیه خود فایز شدند از انجا کوچ نمود
از سر کرده قدم و از دیده نعلین بعزم طواف مرقد منور و مضجع مطهر
و مکان مقدس سلطان الاولیا حضرت امیر غالب غالب کل
غالب و طالب کل طالب امام الثقلین و قدوة الخافقین امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلواة والسلام بحرکت آمدند و اولا در
مقام حله بجهت طرح قلعه حوالی و حواشی آن از نظر امعان آوردند
و در انهدام حصاری که خلیل پاشا در میان بناه خود ساخته
بودند ساعی شده بعساکر منصوره قسمت نمودند که در یک طرفة العین
بخاک یکسان ساختند و از حله روی بمقصد عظمی آورده در شب جمعه بیست
و سیم وقت خفتن داخل آن روضه که انموذج بهشت عدن است
شدند و از مقام ذی الکفل تا عالیه عالیه آن سده سنیه پیاده راه طی نمود

همچا جبین ضراعت وشفاعت بر زمین بسوده مآرب وحاجات را
از درگاه واهب العطیات مسئلت مینمودند اعیان دولت سایه
مثال در قدوم مسرت لزوم همراه بوده به جبین خاک روب آن سفاوز
مینمودند دران هنگام که رایت جلال ساکن آن آستان ملایک
آشیان بود در وقت صبح جمعه روز بیست و چهارم نعش محفوف
برحمت غفران سید اجل اعظم اکرم افخم آنکه بحر بیکران فضایلش
مورد اعتراف انام و دریای بی پایان احسانش مقصد وفادهٔ
خاص و عام تابنده خورشید ضمیرش شمع انجمن دانشوری
و آیینه رای منیرش جام جهان نمای هنرگستری بود از مواهب
فضل الهی با غایت تبحر جابه بسیغش تا ذروه کیوان مدارج مبارات میکرد
و با کمال دانشمندی براقی قدرش با سپهر برین محاذات مینمود
و همیشه سحاب احسان علم بر وضیع و شریف میباریدو موایدانعام
فضل رایش صغیر و کبیر مینهاد سر کجا تاب خورده از رضا رجوع کرده گان
ببارگاه علم پناهش الالتجا بردی بر فرقش سایه بیدریغ بازگستردی
و هر کجا خسته از نوک تیر جهل بحضرت آسمان فعتش پناه بردی
مرهم افضال بر جبر احتش از ارزانی فرمودی هر کجا در ربع مسکون دانشمند بیست
خوشه چین خرمن تعلیم و ریزه خوار کف کریم او بوده در سر گوشه اقلیم

هنرمندیست اقتباس انوار ارشاد از مشکوة ذهن وقادش کرده و قتباس[?]
شوارد مرام بمیامن فیض انعاشش نموده، مدتی بنا بر اجماع روای اجتهاد
ایران زمین بر دوش منقبت او انداختند و لمبامن تقدم ارباب عمایم
سایر بلاد بر قامت مفاخر او راست کردند ؛ فضلش نگذاشت در میان حنث دعوی
علمش عمل زمانه را کرد قوی . القصه که از وجود با جودت او اوراق
پراکنده دین یافت نوی ؛ اعنی عارف مناهج السداد و الارشاد
خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد که درین سفر خجسته اثر در رکاب
اقبال بود و باعتضاد قوت طاعتش دلها قوی و با عتقاد در اهتیج
مبانش خاطرها مطمئن می گشت و در مابین کربلا و نجف بنابر عارضه
که بر ذات قدسیش طاری شده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته
بآن مکان قدسی اساس آوردند و بعد از آداب زیارت و تجهیز
و تکفین سادات و علما و فضلا و متوطنان صاف اعتقاد عروه
که آه درد آلودی طارم افلاک را با سطح خاک برابر مینمودند بر جنازه
او نماز کرده در سرداب شیخ علی حدیثش مدفون ساختند نظم
فلک ریخت اوراق علمش زهم کشیدند بر لوح فضلش قلم
و حضرت ظل الهی آنچه لازم تعزیه و تعظیم بود بعمل آورده از ان واقعه
متاثر و متاسف گشته و دران آستان جلیل القدر انواع سعادات

مستحقین ارزانی فرموده خاک آن سرزمین از وفور زر نثار لکه
کوکب ثوابت وسیار گشت و از جمله مزورات دهان طالبان را می
موذن اصفهانی را که از نغمه اذان گوش ساکنان ملاء اعلی را پر داشت
و دست آرزویش در مظان اوقات بطلب حاجات برافراشته بود
از زر سرخ مملو ساختند بعد از تقبیل آستان منوره در روز شنبه
هفتم شهر رمضان زیارت وداع نموده بعزم طوف مسجد کوفه متوجه
گشته یکروز توقف نمودند و از آنجا بدولت و اقبال عنان گرای
کوفه و بغداد شدند چون بلده حله مخیم سرادق جلال گردید
رستم بیگ دیوان بیگی در آن روز آداب ضیافت و مهمانداری
بفعل آورده خدمتش را بنا بر حقوق خدمات جانسپاری برتبه
بلند سپهسالاری سرافراز کرده بتقبیل قدوم مشرف ساختند
و از آن مکان دلگشا بعد از حصول مقاصد برایا و عجزه و فقرا
قضا موافق رای و قدر متابع عزم ستاره زیر رکاب و سپهر
زیر نگین. معموره بغداد محل رحل اقامت گردید و صفی قلیخان
ملقب بتبر علی حاکم بغداد را باعث افتخار گشته در منزل او
مجلس بزم مهیا نمودند خان مذکور آن عطیه عظمی را از مواهب الهی
دانسته در جانفشانی دقیقه مهمل نگذاشت و چون ایام عیش و سرور

و زمان عشرت و حبور منقضی و منطوی شد رای جهان آرا در تعمیر قلعه
و حفر خندق ساعی شده فرمان قضا مضا عز ورود یافت که عساکر
فیروزی مآثر در حفر خندق که چون فکر عقلا عمیق بود شروع نمایند و بنای
قلعه را منوط برای صواب نمای تخته خان استاجلو نموده فرمودند
که امرا و وزرا و سپاهیان و یوزباشیان و سایر عوام الناس
در آوردن مصالح در بند و کومک مومی الیه سهیم و شریک باشند
باندک فرصتی خاطر از پیکار آنها جمع نموده حکم شد که یکهزار نفر
قورچی و دو هزار و دویست نفر تفنگچی و سفید غلام از ملازمان
عتبهٔ اقبال در خدمت صفی قلیخان توقف نمایند که خان معظم
الیه هر امری که اشاره نماید بعمل آورند و یکهزار تومان نیز بتحویل
حیدر بیک یوزباشی قراداغلو مقرر داشتند که صرف ضروریات
قلعه نموده بعد از فراغ متوجه آستان جلال گردد و خود بعزم
طوف درگاه گردون مطاف عسکرین که روسفیدی دارین در و مضمر بود
متوجه گشتند و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رمضان
بعد از طی مسافت بتقبیل و تلثیم آن عتبه سدره مرتبه رسیده جبین
و مسکنت بر خاک نهاده ساکنان آن مزارات متبرکه را با انعامات
و ادرارات از خاک برداشتند و چون خاطر از جمیع مواد

جمع گشت بدولت و اقبال ندای کوچ درداده متوجه عراق گشتند چون
بتبریز که قریه از قرای آن ولایت است مخیم سرادق اقبال گردید در روز
یکشنبه نهم شوال ملازم حسن خان بیکلربیکی هرات بپایه سریر خلافت
مصیر آمده خبر آورد که جمعی از اوزبکان بخارا بالا مرغاب آمده
قصد تاخت و تاراج بادغیس و آن حوالی داشتند و چون حاکم بالا
مرغاب خبردار بود ایشان فرستاد جمعی از قزلباش را مقرر
داشت که تا چهارباغ که از آنجا تا شهر هرات هشت فرسخ است
بروند و چون غازیان بموضع مذکور میرسند سپاه اوزبک برخورده
فیمابین جنگ واقع میشود و بعون عنایت ایزد متعال و یمن
دولت و اقبال شاهی شکست بر طایفه اوزبک افتاده قریب سیصد
نفر زنده بدست درمی آید و عن قریب محبوسان را بپایه سریر خواهد
فرستاد حضرت ظل الهی را از استماع این خبر انبساط در طبع
شریف بهم رسیده کوچ نموده و در هر منزل نزول واقع می شد
خس و خاشاک آن سرزمین از شادی بساط همایون روی
افسردگی در خواب نمیدید و بهر وادی که رحل اقامت می انداختند
از خاک آن مرحله بجای سبزه و گیاه مهرگیاه میروئید و از هر چشمه
که روی می شست سنگش طعنه بر مرواریدمیزد و بر هر کوهی که

که سکار می افکند از فرد ولیتش کان بدخشان می شد چون چشمه بناور فرا مخیم
سرادق جلال کردید از خوشی هوا و نزاهت و نضارت مکان جا
آن سرزمین از فیض غبار مراکب مواکب طعنه بر طبلهای عطاری
میزد و عقبه بیستون بورود قدوم ظفر لزوم سپهر مباهات
بچرخ رسانیده بآن سعادت مستسعد شد و مقام کنکور نیز بعد از طی
مسافت بآن عطیه عظمی سرافراز گشت و در ان منزل میرزا تقی وزیر
دار المرز بشرف پای بوس اشرف مشرف شد: متعاقب محبوسان
اوزبکیه را که قبل ازین مذکور شد ملازمان حسن خان بیگلربیگی
هرات بپایه سریر آوردند و حضرت ظل الهی بنا بر توجه باطنی و
ظاهری بعزم ضیافت بخانه سارو خان طالش رفته تا عصر
بعیش و عشرت اشتغال نموده سان لشکر خان مذکور را ملاحظه
ساختند و امام قلیخان حاکم فارس و امیرخان حاکم کرمان و تارخان
حاکم خوار و سمنان و دماوند را ملاحظه نموده خوانین مذکور را
مرخص ساختند که بجا و مقام رفته بخدمات و رتق و فتق مهمات
مالی و ملکی بحال بتول خود پردازند و در روز چهارشنبه دهم شهر
ذی قعده بعقبه توی سرکان آمده بعزم پادشاهانه از شدن
بتنباکو احتراز نمودند چون استدفاع ان معضله خبر بپاسی

توفیق صورت نمی یافت استکفای آن کار مشکل بقوت ارادی و عزم
درست اختصاص یافت و خان احمد خان اردلان از همان مکان
رخصت انصراف یافته بمملکت خود شتافت و در همین روز
تخته خان که بجهت تعمیر قلعه بغداد توقف نموده بود بشرف پای بوس
مشرف شده منظور عنایات شاهانه گردید و حضرت ظل الهی بطی
مراحل و منازل ساعی گشته در روز چهارشنبه دویم ذی حجه
سریر سلطنت و پادشاهی در دار السلطنه اصفهان بوجود همایون
تزئین یافت و در روز دیگر میر برکه و میر ظریف که از جانب هندوستان
با ارمغان بی پایان بسده سنیه آمده و بجهت مقدمه ورود در رویه
در دار السلطنه مذکور متوقف بودند بشرف تقبیل آستان فلک
توامان مشرف گشته و از جمله سوغات شمشیر و خنجر مرصع بالماس
و لآلی قیمتی که همراه داشتند با کتابتی که مبنی بر تهنیه و تعزیه بود
از نظر اشرف همایون گذرانیده منظور نظر عاطفت گشتند
چون از رهگذر تردد و تعب سفر و حرارت هوا امزاج وهاج فی الجمله
از حد اعتدال منحرف شده بود بتصدیق حکمای حاذق فصد نموده
از آن عارضه فارغ شدند و تقارن این حال نقدی بیک داروغه
فراشخانه که در دار السلطنه تبریز بمحافظت آن ثغور مشغول

بود   محسن بیت

عریضه بدرگاه جهان پناه فرستاده که یکی از شرفای مکه معظمه که نام او ابوا

و از نسل شریف ادریس است با اقوام و عشیرت خود مناقشه و مجادله

نموده بعد از شکست و آوارگی وطن روی بعتبه آمال دارد و در ثانی الحال

مشخص شد که آن مقدمه محض تزویر و دروغ بوده بنابران شریف

مذکور بسوی اعمال خود گرفتار گردید و شرح احوال او در محل خود گفته خواهد

شد چون خاطر جهان گشا از مهمات جزوی و کلی فارغ شد هر روز در مکانی

و هردم در گلستانی بساط عیش و عشرت گسترده ایلچیان هند را

بنوازشات پادشاهانه سرافرازی ساختند و از عارفه که در ان

ایام نسبت به بندگان نیکو اعتقاد اخلاص مند بوضوح انجامید

رستم بیگ سپهسالار را برتبه تفنگچی آقاسی گری سرافراز ساخته

بتاریخ پانزدهم ماه مذکور بخلعت شاهانه ممتاز کردند و ملازمان

عتبه اقبال را که در سفر بغداد بجانسپاری قیام نموده بودند

بانعامات و ادرارات شامل فراخور حال و قدر استطاعت مطالبانی

امان هریک ساکرانبار ساختند و در ان وقت ملازم صفی قلیخان

حاکم بغداد که بهفت روز از دار السلام مذکور بدار السلطنه اصفهان

آمده بود رسیده عریضه خان موما الیه که مضمون آن اشعار

برآمدن خنبر و پاشا که در ان ایام ر بقصبه ماردین قشلاق نموده

بود آورده قید شده بود که سردار بعزم یورش مجدد مصمم شد، و تقی پاشا را
برسم منقلای از پیش روان کرده از آنجا که دریافت ذهن مستقیم
اعلیحضرت شاهی بود دانست که آن اراده از قوت بفعل نخواهد آمد
چرا که سردار جفا کار را از وخامت عاقبت ریشه استقامتش از
بیخ برکنده شد، بهر تیشه که بر بناهای دلفریب زده بود زلزله در کار او افتاده
و سر درختی که از آن بستان سر بریده بیخی از دوحه اقبالش بریده گشته
بد میکنی و نیک طمع میداری . نیکی نبود جزای بدکاری
آن سخن را وقعی ننهاده در بساط خوشدلی با قداح راح مواظبت جستند.
رباعی ای دشمن ملک را الغم کشته چو شمع . بدخواه تو با دم بدم کشته
چو شمع . برگشته زپیش تو سیاه دشمن . هم رشته هم سوخته هم کشته
چو شمع . ذکر واقعه که در دار السلطنه قزوین بسبب خروج درویش
رضا روی نمود و باستیصال او، چون بحکم سابقه عنایت الهی
نوعی که سبق ذکر یافت دار السلطنه اصفهان مقر سرادق
جلال گردید درویشان توانگر طبیعت و رعایای پادشاه خلیقت آن
ملک در سایه معدلت شاملش آرام گرفته امداد امن و سلامت
شایع و مستفیض شد و عوا بد رفاهیت و استقامت عموم یافته
چنانکه فتنه جز در چشم خوبان نمایش نداشت و بر پریشانی جز زلف

بتان طناز نگذشت در آن زمان که قامت خمیده فلک زیر زور از بار
گران آشوب روزگار راست بود در روز سه شنبه نهم ذی حجه
اربعین و الف عریضه که مضمون آن مشعر بر حالات درویش رضا
بود از جانب شاهویردی بیک ترکمان که در ینیال دار و حکمی دار السلطنه
قزوین با وشفقت شده بود به پایه سریر اعلا رسید و قضیه که سانح
شده در طی عریضه به عز عرض رسانید چون این کمینه بی بضاعت
از جمعی که بقول ایشان اعتمادی و بسخن آن طایفه وثوقی داشت تحقیق
احوال آن مخذول العاقبه را نموده بنا بر آن مجملی بر طبق عرض میگذارد
که درویش مذکور خود را بجهت اعتبار جماعت افشار منسوب میساخته
و در اوان نشو و نما که غمزه قتالش بر سر نوک مژه دلی آویخته داشت
و بر سر تار زلف عقلی در زنجیر کرده بخدمت رکاب داری قراحسن
استاجلو بیگلربیگی قلمرو علیشکر اشتغال مینمود و در سفر و حضر
و شب و روز لحظه از خدمت دوری نمیجست و بلوازم خدمات
دلخواه دست رد بر سینه ملتمس هیچیک نمی نهاد. شیرین سخنی
اشاره فهمی. از هیچکس نبود وهمی. قضا را در آن زمان
از رشک عارضش در تاب بود در یکی از اسفار آذربایجان در محل عبور
غزلیق رود ارس گشته داغ جانکاه بر دل عاشقان باسوز و ساز می نهد

آن جگر سوختگان سرچند ز نشیب و فراز آن بحر بک و ناز مینمایند اصلاً اثری
از جثه لطیف و بدن نظیف آن حریف ظریف نمی یابند لاعلاج بیت
با سینه چاک و لب پرناله چو مجنون   دا دند رضا بالقضا با دل پرخون
چون در وجود او از فساد تخمیری و در احلیش تاخیری شده
بود از آن بحر مواج بعد از سه روز بساحل نجات می افتد و برفاقت
جمعی از درویشان که نام قید و صلاح در پیش ایشان عیب و عار
بود بسیاحت مشغول میگردد بحسب اتفاق سفر از بلاد روم و مصر
بر اکش و انطاکیه که اقصی بلاد مغرب است افتاده بعد از سلوک
و خلوت بقانون اباحتیان کسب علوم غریبه مینماید و جمعی که بصحبت
او رسیده بودند خصوصا میرزا محمد تقی وزیر مازندران و دارالمرز
نقل غریبی از و بیان مینمودند که عقل از قبول آن امتناع میکند
که چون بمنزل و خلوت او وارد شدیم زینت مقام و مکان و اثاث بیت
بنوعی بنظر جلوه گر شد که قدرت و مکنت هیچ یک از امرای عالیشان
بران نهج و قانون نبود و هر لحظه ادای غریبی از و بظهور میرسید
القصه درویش مذکور چون از سیاحت دل تنگ گشته بدارالسلطنه
قزوین میرسد در قریه کافر آباد بلوک قاقران رحل اقامت
انداخته بتسخیر قلوب میپردازد و باقره خان بیک توشجی

که در سلک قورچیان خاصهٔ شریفه منتظم بود لاف خویشاوندی
زده بمصاهرت همشیرهٔ او سرسپاهان خود را السپاهان می آرد
هرچاره که بد کرد بد اندیش ولیکن . دولت که بما داد حکومیم که جهان گرد
در اندک فرصتی جمعی از ترکان صادق که بفسانه و فسون نیرنگشان
شیفته بازار راه روند رفته خود را بربقهٔ اطاعت او در آورده
خدمتش را مهدی عصر میخواندند و از هجوم عوام الناس و مردم
کوتاه بین باد غرور و پندار در دماغ آن نابکار راه یافته خیالات
فاسد شهربند وجود او را از تصرف والی عقل باز گرفته ارادهٔ جهانگیری
در خاطر مصمم نمود و با فدویان کور باطن ناقص رای خود بامر مشاورت
پرداخته قرار میدهند که در روز موعود که خروج واقع میشود
اولا دار السلطنهٔ قزوین را که پای تخت اعلیحضرت شاه جنت مکانی
رضوان آشیانی شاه طهماسب انار الله برهانه است بتصرف
در میآورد و چون از مهام تسخیر آن ولایت فارغ شویم ساکنان
ربع مسکون بتقبیل انامل و تلثیم آستان بارو می خواهند کرد گویا آن
صاحب اعتقاد سمعنا و اطعنا گویان در شانزدهم ذی حجه از محل خود
با سلاح و سلب تمام متوجه میگردند جمعی بدستور قراولان با علم
و برق و گروهی در رکاب نکبت انتساب او بتلاوت قرآن

و آداب تکبیر و صلوات پرداخته روی بمقصد می نهند در اول ولایت
بخانه شاهویردی بیک داروغه فرستاده او را تکلیف بملازمت
مینمایند که اگر بطوع و ارادت بخدمت آید فبها و الا بسیاستش اقدام
نمایند و داروغه مذکور چون بر کماهی احوال مطلع میگردد میرزا ابوتراب
ولد میرزا اجمال را که بامر کلانتری دار السلطنه مذکور اشتغال داشت
و از قدیم الایام ابا عن جد از زمره دولتخواهان این سلسله عالیه اند خبردار ساخته
در مقام مدافعه و مجادله در می آیند و اوباش و رنود دار السلطنه
مذکور بی محابا روی بآن بخت برگشتگان گذاشته داد دلاوری
میدهند آن مخذولان محمودی عاقبت نامحمود را در آستانه متبرکه منوره
شاهزاده حسین علیه التحیه و الثنا محاصره نموده کار بر ایشان تنگ
میسازند درویش مذکور که خود را مهدی موعود وا مینمود نتایج قبح
سیرت شامل حال خویش یافت و ثمره غدر و مکیدت بتعقیب روزگار
خویش دید از دستی که در دامن نزاع زده بود بند بر پای خود دید؛ و از بانی
که جاده بیوفایی سپرده جز باد بدست نیافت نشانده زهر گیاه قهر کینا
بچیند و رساننده لذت نیش نوشش نه بیند جهان را نشاید سپردن به بد
که بر بدکنش بی گمان بد رسد تدبیر جز اعتراف بتقصیر نمیدانست
و چاره جز اظهار بیچارگی نمی یافت هرچند زبان بعذر گناه گشاد

کام و دهان ایرا از خاک دیده و چندانکه جبین معذرت بر آستان
مسکنت مینهاد سر رشتهٔ پای کوب عوام میگردید آخر الامر دل از حیات
مستعار بر داشته تن خاکی از بحر خلاص شده خود را سر بالا نموده
پناه بحجره که در آن حوالی بوده برده عوام الناس پس بعد از هجوم با شتعال
آتش خرمن حیات او را بباد فنا دادند و مریدان و معتقدان جمعی
که تاب مفارقت و قدرت مهاجرت او نداشتند در جانسپاری
رفیق او گشتند مثل درویش خان بیک ولد علیخان زنگنه حاکم
سابق خواف و شاهقلی بیک زنگنه که در سلک غلامان خاصه شریفه
منتظم بود و ولی اسلطان شاهی سیون و برخی چند که نام ایشان اگر
اظهار شود باعث بدنامی دودمانشان میگردد بهر حال در طرفة العینی
شکست بران کم عقلان بی ناموس و ننگ افتاده کار جنگ با تمام
میرسید و گروهی که ارادات فاسد داشتند بمحض این فتح سر
در گریبان خود کشیده پای از حد خود بیرون نهادند چون این
خبر بمسامع جلال رسید طبع همایون را ابتهاجی و سروری
روی داده بکاسات راح روحانی اقدام نموده فرمودند

آسمان داند که از سرو و کدو .:. خود کدامین سر سزای سرور است

الحمد لله که دولت بیدار را بلطف عاطفت ایزدی از بیهوشی خواب

قت

غفلت مصون است و عنایت سبحانی در جمیع مواد و همه جا همه

همسمون در هنگام این گفتگو لحظه بلحظه سجدات شکر بتقدیم میرسانیدند

و قطرات عبرات از آنجا که رقت قلب سلیمست از دیده میباریدند

و چون این قضیه سانح شد میرزا تقی وزیر مازندران و دار المرز چنانچه

سبق ذکر یافت که بملاقات درویش مذکور فایز شده بود بعرض

رسانید که اسباب مجلس و اموال درویش قابل ضبط است چرا

که آنچه بنظر امعان ملاحظه رفت ظروف و اوانی همگی نقره و طلا و فرش

اسکار و نهانی او همگی حسب المدعاست اگرچه حضرت ظل الهی آن مقدمه را

وقعی ننهاده و دانستند که اصلی ندارد اما اشعار بکلانتر و داروغه

قزوین شد که در تفحص آنها سعی بلیغ بتقدیم رسانند ایشان حسب الفرمان

بمنزل و مکان آن سیه روی سرد و جهان رفته در عوض ظرف

نقره و طلا کاسه چوبین و بدل قالیهای ابریشمین بجز کهنه حصیری

و گلیم پشمی نیافتند مشخص شد که آن مقدمات بعلوم غریبه و نیرنجات

مغایره بنظرها در می‌آمده دست از آن بازداشتند زمانه چون

بساطش درنوردید فلک برکار و بار او بخندید چون رفع

این نوع دشمنان بعون ملک منان از قوت بفعل آمد مقارن

اینحال خبر استیصال خسرو پاشای سردار و بقتل آمدن او

در الکا ماردین بلازمان صفی قلیخان بعز عرض رسانیده آن نیز علاوه
بهجت و سرورگشت در وزیر وزیر ساما عیش و عشرت زیاده شد
و ابواب بهجت و حبور گشاده میگردید هر دم در باغی و هر ساعت در
بوستانی بزم آرای شادمانی و حضور مینمودند و درین اوقات که
بازار شادی و مبارکی گرم بود سلیم خان شمس الدینلو که قبل ازین
در آخسقه بدست رومیان گرفتار شده بود مرخص گشته بپایه
سریر رسیده بتشرف پای بوس استسعاد یافت و منظور نظر
شفقت شاهی گردید و سکر خان حاکم بردع بعزم طواف کردون مطاف
آستان علیه وارد اردوی معلا گشته و از زمره محبسان
محفل انس گردید چون توقف میر بر که و میر ظریف ایلچیان هند
در دار السلطنه اصفهان امتداد یافت حضرت ظل الهی انجا عت را
بنوازشات پادشاهانه سرافراز نموده بانعام و خلعت گرانبها
ممتاز ساخته مرخص نمودند و ابراهیم جاووش که از جانب
پادشاه والاجاه روم باتفاق سلیم خان آمده او را مرخص نموده
محبوسان که در قلعه حله بدست غازیان افتاده بودند باتفاق ابراهیم
جاووش نموده رخصت انصراف دادند در روز سه شنبه غره
بشهر جمادی الاول عریضه حسن خان حاکم هرات رسیده مشعر بر احوال

اوزبکیه واراده تاخت که در خاطر داشتند آن بود که عبد العزیز خان
ولد نذر محمد خان بمعاونت جمعی از اوزبکان سپاهی بخارا و بلخ اراده
تاخت خراسان نموده در اول مرتبه قلعه قوربان را محاصره بنمایند
و در هنگام محاصره جمع کثیری از اوزبکیه مقتول شده لاعلاج مراجعت
نموده روی بجانب جام و خواف و باخرز میگذارند و در آنجا
نیز چون کاری بسعی ایشان بتوفیق اقبال بیزوال از پیش نمیرود
بمیان اعراب اهل خفاجه رفته قلیلی از گاو و شتر و گوسفند اهالی آنجا
بتاراج میبرند عساکر و سکنه خراسان بجهت کامیابی ایشان جمعیت نموده
اراده داشتند که سر راهی گرفته گوشمالی دهند آن مخذولان از بیم
خبردار گشته بلا توقف مراجعت بنمایند و دیگر امری که قابل عرض
باشد نیست حضرت ظل الهی فرمودند که ارقام مطاعه باسم بیگلربیگیان
و قول بیگیان و یوزباشیان و مین باشیان تفنگچیان صادر
گردد که این نوبت چون از دشمنان دست بردی چنین واقع شده
ما آنها را از غایت کرم عیبی سهل انگاری نموده در مقام تنبیه و تأدیب
ایشان در نیامدیم اگر من بعد ظاهر گردد که از ولایت خراسان
بزغاله یا گوسفندی بر سبیل تاراج برده اند و ایشان در مقام مدافعه
نیامده اند آزار و سیاست را آماده باشند بزوج حدم امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب قسم که دیگر در باب بتنبه و آزار ایشان مداهنه
و مسامحه نخواهد نمود میباید که چون خبر ورود آنقوم بدیشان رسد محل مضیق
و مکان عبور بر ایشان گرفته نگذارند که پای از حد خود فراتر نهند القصه
امرای و سپاهیان خراسان ازین مقدمه متنبه شده بیدار دل گشتند
و بتاریخ شنبه شهر جمادی الاخر خبر فوت صفی قلیخان بیگلربیگی حاکم
بغداد رسید نواب همایون از ان واقعه بغایت اندوهناک شدند
بنا بر انکه خدمات لایقه و آداب جانسپاری از ان غلام فدوی
نوعی بعمل نیامده بود که بیان توان نمود بلفظ گهربار فرمودند که قتل که
حضرات از تقصیرات و زلات او در خواهند گذشت و بجهت حکو
بغداد قرعه اختیار باسم بکتاش خان بر آمده رقم ایالت آن
مذکور را نوشته بهمدان بجهت مشار الیه فرستادند دولت
که بی چون دل آید بکنار . و در همین روز قوچه بیگ برادرزاده اوغلو
برتبه میرشکار باشی گری سرافراز گردید و جانی بیک بیاد دل صحبت
بایلچی گری ولایت روم تعیین شد و شهسوار بیک جلودار باشی را
بدستور سابق امیر آخور باشی ایلچی که در اصفهان می فطنت منسوب
کرده بتفقدات شاهانه سرافراز ساختند گفتار در بیان آنچه در اوا
اینسال روی نمود و بقتل آمدن والدان عیسی خان قورچی باشی و لغو

نمودن وزارت بطالبین و سایر مقدمات که از پرده کمون منصه

ظهور جلوه گری آغاز نمود هر روز زمانه را فریبی باشد در طی فراز و

نشیبی باشد فارغ منشین که هر کسی را از ازل اندر خور حال خود بعضی

چون از بدو فطرت نهال قامت سروی از افراد انسان را در جو بهار

زندگانی بنحوی نشو و نما داده و بنوعی در گلشن حیات پرورش نموده اند

بنابران بعضی را برگ و بار مراد بحسب دلخواه رونق افزای چمن مراد

می گردد و برخی از لذت حرمت باد بهاری نومید گشته بزحمت صرصر

خزانی مبتلا میشوند مصداق این مقال واقعات عیسی خان قورچی

باشی و سید محمد و سید علی و سید معصوم ولدان اوست که چون

خدمتش بواسطه حقوق خدمت و نیکو بندگی بمصاهرت این دودمان

سربلند شده بود و بدیدن فرزندان از عمر تمتعی داشت تا آنکه

جایگزین آرای امید آن مردی و مردمی و آراستگی ایوان دین داری

و کامکاری بوجود فایض الجود حضرت ظل الهی زینت پذیر شد و در

بستان خسروی نهالی تازه سر بر زد و از گلشن شهریاری

نوگلی شکفیدن گرفت حق سبحانه و تعالی در جبلت مبارکش شجاعت

اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع کرده و در طینت شریفش

دل شیر را با زهد شبلی قران داده مراتب دین و دولت را معمور

گردانید و مراتع ملک و ملت را شاداب داشت زمانه بر ناصیه مبارکش
نوشته . پناهت بازده بکار و کار . نیفتد به مردار زو بها
هم آورد او گر بود زنده پیل . کم از قطره باشد بر رود نیل اورنگ
جهانبانی از ذات عدیم المثالش زینت رسانید افلاک نهاد و ساحت
عرصه جلالش رشک افزای صحن مینو گردید خواست که ریاحین
سلطنت را آب تیغ جهانگیری سرسبز دارد و حیاض ابهت
و جلالت را از قطرات غمام حسام مالامال گرداند اول خدشه
و خاشی که در سرابستان دولت باعث پژمردگی غنچه اقبال بود
و دیو ناموس مملکت داری هر صاحب شوکتی را بجهت عظیم بودن
ملک دفع آن واجب و متحتم وجود ولدان عیسی خان قورچی باشی بود
بنابر آن حکم قضا مضا بقتل ایشان صدور یافت و خود بدولت
و سعادت پای اقبال در رکاب آورده بعزم سیر و شکار متوجه شده
رستم بیک دیوان بیگی و چراغ خان میرزاده را بجهت تمشیت
آن امر مقرر فرمودند ایشان حسب الفرمان قضا جریان در تقدیم
آن امر ساعی شده سر آن سه نفر را همان لحظه بنظر همایون رسانیدند
و در همان شب که دهم شهر رجب بود تخته خان استاجلو و محمد
طاهر وزیر عیسی خان مذکور مغضوب شده بسزا و جزای خود رسیدند

تخته خان مذکور را عباس قلی بیک ولد او حسب الامر مقتول ساخته

بدان خاکی اورای سپهر مواکب برکب اقبال گردانیده بمنصب

پدر سرافراز گردید و بشفقت بی‌نهایت شاهانه شاهانه مفتخر و ممتاز گشت

خاطر اشرف را از رهگذر استغنی فی الحجله اطمینانی بهم رسیده بنوشیدن

کاسات راح ریحانی مواظبت نمودند اما جمعی که گمان بکیدت و تزویر

همیشه در زره داشتند و شمشیر انتقام از نیام برآورده انتهاز

فرصت میمنودند و هر لحظه هوای دلخراشی را بصوت رعد لبیان

می بستند و هر ساعت خار ستمی برپای اخلاصمندان می شکستند

بحرفهای دور از کار مخرب حواس ظاهری و باطنی می گشتند تا روز

شنبه بیست و سیم شهر مذکور چهار پسر خلیفه سلطان اعتماد الدوله

و چهار نفر و لدان میرزا رفیع الدین محمد صدر و میرزا رضی با

محمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهد مقدس مکحول

نموده گوشه نشین زاویه فراموشی ساختند و نواب علیه زینب

بیگم را از حرم علیه عالیه بیرون کرده بخانهای قدیم خود فرستادند

و حکم شد که اعتماد الدوله مذکور و میرزا رفیع صدر در خانهای خود

ساکن شده بعد تمشیت امور سلطنت نپردازند و بلفظ دربار

گهرنثار فرمودند که اخلاصمندی و نیکو بندگی خلیفه سلطان بر

پیشگاه ضمیر آفتاب تاثیر با نوعی پرتو انداخته که اگر قتل فرزندان او را
با و می فرمودیم بی تاخیر و تعویق بدست خود بعمل می آورد اما چون در عالم
مملکت داری اینقسم حالات بعید بنسبت حیدر و بمقتضای ادوار
فلکی دست در دامن اصطبار باید زد تا آنچه در پرده غیب است
بمنصه ظهور جلوه گر شود و علی ای حال توبیخی را بعد از شیوع مقدمات
بمشهد مقدس فرستادند که میرزا ابوالقاسم ولد دیگر میرزا
میرزا محسن را از شربتی که برادر چشیده بود بخشی داده بار دوی معلا
آورد آن نیز باندک فرصتی بعمل آید القصه تا مدت زمانه را چنین شد کار

چون رای جهان آرای از وقوع سانحات فی الجمله فراغی یافت
و ذهن مشکل گشای از حل مفصلات مطمئن گردید و ساحت ایران
در سایه عاطفت برگزیده یزدان آرام گرفت و معاقد امور سلطنت
بمبانی رای متین استحکام یافت و بر مقتضی نص و اجعل لی وزیرا
من اهلی تعیین وزیر صایب تدبیری ملهم شد بر رای عالم آرای
اهل هوش مخفی نماند که پیشان کشورستان ملوک بی معاونت
رایزنان چون رای جهان آرای از وقوع سانحات فی الجمله فراغی خانه وزرای
صایب تدبیر نفاد نیابد و بلارک جهانگشای بی معاضدت کلک سحر
آزمای امضا نبرد بنابرآنکه بهمت همایون را بر شید مبانی

کامرانی کماشته بود و همت مبارک را بارتفاع کاخ کامکاری
مقصور کردانیده رای اندیشهٔ صواب را بهر جانب روان کرد و برید
فکر صلاح اندیش را بهر طرف فرستاد که شاید عامل سلطنت را وزیری
مبارک تدبیر پذیرد. کنه تلقی کیفیت مصالح ملک. زلفظ ملهم تایید و
منهی اقبال. چند انچه باقدام حضرت سلوک جادهٔ استعدادات
فرمود و ببصیرت تمام استشراق کرام و خواص نمود ملهم صواب
بعالیجناب وزارت پناه مخدوم وزرای جهان مستخدم عظامی
نافذ فرمان آصف برجبین زینت خورشید رای وزیر مبارک تدبیر
عالم آرای. جهان وزارت او را بطوع داده عنان. فلک سعادت او را
بفتح گشته ضمین فتح الله ابواب النجح علی اولیایه و افاض علی العالمین
سبب الآیه که ذکر مناقب آن درضمن مقصد سیم بتصریح التقید تحریر
درآمده اشارت میکرد در روز سه شنبه شهر شعبان خدمتش را بامر
وزارت و سیادت و نجابت پناه حقایق آگاه میرزا حبیب الله
ولد شیخ حسن جبل العاملی را برتبه صدارت و چراغ خان میرزا زاده را
منصب قورچی باشیگری و میرزا محمد را بواقعه نویسی و علیقلی
بیک. ایشک مهدیقلی بیک امیرآخورباشی را بخدمت جلودار
باشیگری و مهدیقلی بیک ولد محمد رضا بیک را بشغل مشعلدارباشیگری

سرافراز ساخته در ان ساعت مسعود بشرف پابوس مشرف
گشته و همین دولت بی زوال را مورد گورر داخته ابواب مراد
بروی کار خلایق گشوده اند پدیدن نوروز سلطانی هجری سال احدی
اربعین و الف و وقایع که در میان سال بحجسته مآل از قوت بفعل آمد
و بنای عمارت نجف اشرف که انشاالله مبارک و مسعود باد.
یکساعت و بیست دقیقه از دو شنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم
سنه احدی و اربعین و الف گذشته بود در دار السلطنه اصفهان
واقع شد و حضرت ظل الهی بکیه بعون و عنایت نامتناهی باری بود
در عمارت حوضخانه محفل آراگشته و در روز دیگر بعمارت علی قاپو
بترتیب مجلس بهشت تزیین امر فرموده غمزدای خاطرهای محنت اکین
شدند از نفحات دلکش نوخاستگان ریاحین از گوشه انزوا برون
خرامیدند و نسیم معطر را القوت نوشدار وی بهار گیرایی دست
بهم رسید بلبل عشقبازی با گل آغاز نهاد و صبا کشاکش زلف
سنبل از سر گرفت نبات از آرزوی قامت سرو خبر میل بالا
نداشت و نرگس از پریشانی زلف بنفشه بخواب نمی شد و سوسن آزاد
بصد زبان میگفت . زعدل شه و اعتدال هوا . صبا برگشاد از رخ
گل نقاب . بتان بستی یاد دهی بهشت . یکایک برون آمده از حجاب

و هزار دستان بهزار دستان بشیر امید. از خار و خاک و خاره بادی
بهشت دماه. رویید بنفشه زار و سمن زار و لاله زار. اردیبهشت ماه
بساقی ندا دهد. خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار. چون ایام عیش
متمادی و روز تهنیت و مبارکبادی بانجام رسید رای عالم آرا
بانجاح مرام بیچارگان و اسعاف احوال درماندگان مصروف
میداشت و لحظه بلحظه خاطر همگنان را بنوازشات پادشاهانه مینواخت
چون بانوار رای شریعت و میامن همت همایون احوال ملک روی
بصلاح نهاد بحکم الملک والدین توامان عمارت ساحت دین را
که همواره مطمح همت مبارک بود پیش نهاد ضمیر ساخت و آبادانی
بنای گردون اساس غروی بنجف اشرف را که همواره برای منیر انور بود
مقصد خاطر خطیر گردانید و آن صحن بهشت آثار الحلیه عمارت آرایش
داده بنای بنیاد نهاد که صفای صفه ایوانش از عقیدت بانی حکایت
میکند و رسوخ قواعد بنیانش از رسوخ آثار نشان میدهد شرفات قدر رفیعش
سر بسوی افلاک کشیده و چون مراقی جاه بلند خیالش سده منیع آن
با عیان نجوم دعوی مساوات کرده فروغ صفای صفه اش پرتو
نور بر آیینه سپهر انداخته و از انوار سقف عالیش ماه استعاره
روشنایی نموده خوشی ارتخای دل اهل هنر بساحت قیمتش کریحه

وخرمی از خاطر پریشان ارباب فضایل بدان جمعیت آباد قرار گرفته

رضوان که پرده دار حریم سعادتست . صد در زصحن جنت اعلی برو گشاد

وچون آن رای مصمم گشت اولا سرکاری آن مقام رفیع الشان با میرزا

محمد تقی وزیر مازندران تفویض نموده وثانی الحال بسعی تحاشی خان حاکم

بغداد آن ساحت دلکشا باتمام رسید اکنون بحمد الله از مبدا دبابه

صباح تا مقطع دیباجه رواح عرصه شرافتش مطاف طواف انس وجن

گشته ملایک بجاروب ترکان بخدمتکاریش کمر بمیان جان بسته

دارند وخاک مشکفامش کحل البصر آسمانیان وزمینیان شد.

خود بر سر خاکش از کرامات . تا تار همی رود بتارات . خاکش چو بعنصر

حق شود تر . مهری بنهد آسمان بردبر . مهرش چو بدو قرار گیرد .

رضوان الله لکار گیرد . چیزانکه تراب بوتراب است . آلستن نافهای

نالست . زین رهی برای مشک زادن . گشت آهوی بتی سپیرون

آن نافه که آهو آورد بر . خاک اسد الله است بهتر . آن خاک

کثیف تیره ناکست . وین خاک لطیف نور پاکست . خاک این خاک

نزد کردون . بهتر باشند زخون آن خون . امید که بسبب بنای

سر غرفه قصری از دار السلام کرامت گردد ودر عوض سر خشتی بهشتی

روزی می شود وچون همه روزه الواب شفقت شاهی بر روی بندگان

بگربک حق شناس گشاده بود در روز یکشنبه چهاردهم شهر مذکور خلف بیک
که ذکر مناقب او در طی کتابت این نسخه مکرر در آمده بجهت سرداری
خراسان تعیین شده بعد از پابوس روانه گردید و خبر فوت عاشور
خان حاکم مرو در همان وقت بعرض حجاب درگاه رسید و مرتضی قلیخان
ولد محراب خان را بعد از چند روز برای حکومت مرو روانه نمودند و همه
وقت حضرت ظل الهی در استکشاف حالات ثغور گوش بر آواز بود
دقیقه در باب حزم و احتیاط فوت و فرو گذاشت نمی کردند درین روز
ملازم طهماسب قلیخان حاکم ایروان خبر قتل خسرو پاشا و حافظ احمد
پاشا را بپایه سریر اعلا آورد مفصل آنکه پاشایان مذکور که برتبه
وزارت اعظم رسیده مکرر با جنود نامعدود بولایت ایران آمده
دستبردها کرده بودند باز ایشان را تکلیف سفر عراق و آذربایجان
نموده که میباید در استرداد بغداد و ایروان و بعضی قلاع الکا
قزلباش کمر اجتهاد بر میان بندید ایشان جبین ضراعت و مسکنت
بر خاک نهاده بزبان اعتذار عرض مینمایند که انتقام امور از وجود
ناقص ما متمشی نمیشود چند نوبت که باین اراده فاسد عزم جزم کردیم
بغیر از شرمساری طرفی نبستیم با پادشاه قزلباش معارضه نمودن
آب در غربال پیمودن است و نام همنبرده بردن و پیرامون این

امور نکشتن درجه اعتبار بلند ساختن هست پادشاه والاجاه
روم را از استماع این فضایح و اشاعه ایشان آتش غضب التهاب
یافته آن دو سردار بلند اعتبار را بالقتل آورده بدن خاکی ایشان را
نگونسار می سازد و چون جاسوسان مذکور این خبر را بالعرض رسانیدند بجهت
تعیین اخبار شخص جاسوسان معتبر تعیین شد که بولایات روم رفته آنچه
سانح شود اعلام نماید و خود بدولت و اقبال بتاریخ شنبه ماه شهر
رمضان بعزم سفر آذربایجان کوچ نموده بواسطه حدتر خص اقربه دولت باد
برخواهر تستند و امام قلی بیک ترکمان را که قبل ازین در سلک ملازمان
معتبر علی قلیخان اتیک آقاسی باشی منتظم بود بجهت ایلچی گری هند
دکن مقرر نموده روانه ساختند و چون هنوز آتش فتنه عیسی خان
قورچی باشی منطفی نشده در روز چهارشنبه چهارم شهر شوال انطفاء
شعله حیاتش کرده رشته سلسله او را بمقراض غضب قطع ساختند
و خیراتخان ایلچی دکن را که قبل ازین مذکور شد طلب نموده در حوضخانه
بزم آراستند بعد از شفقت و الطاف پادشاهی که نسبت بمشار الیه
واقع شد او را نیز رخصت انصراف فرمودند که باتفاق امام قلی
بیک روانه مقصد شوند و سوغات پادشاهانه و خلعت خسروانه
بجهت سلطنت پناه قطب شاه جدا نمودند از انجمله پنجاه راس

اسب تازی خانه زاد بود دیگر اخبار پس و بشارا فرا خور آن بتصور نمایند
حضرت ظل الهی در تمشیت این امور بودند که خبر آمدن باباغی ولد شاهزاده
خسرو پسر شاه سلیم پادشاه والاجاه هندوستان را ملازم امام قلیخان
بعرض رسانیدند که باباغی بندگور بسعی خویش از ورطهای مهلک خلاصی
یافته از راه دریا به بندر عباسی آمده و بدستور آبا و اجداد خود بشاه
بدرگاه عالم پناه آورده و هنوز پایه این خبر سرا پا خوانده نشده
بود که ملازم خلف بیک از خراسان آمده بعرض رسانید که امرای بخارا
مثل بندر طوقای و عبدالرحیم بهادر و نظر بروتی که هریک بقدر رتبه
گوی سبقت از امثال و اقران ربوده اند بعزم محاصره قلعه مرو
آمده اند و قلعه باروچاق را نیز اراده استرداد دارند چون پرتو
این خبر بر پیشگاه ضمیر اشرف تافت حکم فرمودند که امرای عالیشان
مثل امام قلیخان و امیرخان حاکم دارالامان کرمان جمعی از ملازمان
خود را بسرکردگی ملازمان معتبر و او تارخان حاکم خوار و سمنان
و خلیل سلطان سیل سپر متوجه خراسان شوند باتفاق خلف بیک در حفظ
و حراست آنجا و دساعی باشند و مقارن اینحال خبر گرفتاری
مرتضی قلیخان که ایالت مرو باو مقرر شده بود رسید مفصل آنکه خدمتش
چون بمشهد مقدس داخل میشود خبر محاصره مرو متواتر باو میرسید

هر چند خلف بیک و اعیان دولت در مقام ممانعت در می آیند
که درین وقت رفتن با آنصوب صلاح دولت نیست و داخل شدن قلعه
از جمله محالات است مومی الیه اول مرتبه فسخ عزیمت نموده انتهاز
فرصت میجوید آخر الامر جمعی از ملازمان بکریک متهور که در صحاری
و اراضی ورا اهیهای مغوله بر و بلد بودند تعهد ان میکنند که با نوعی داخل
میتوانیم شد که ممکن باشد که سپاه اوزبک را ابدا دستی نباشد لا علاج
امرا قرار بآن میدهند که اگر احمقدیه رفتن خان مذکور بقلعه باعث
استظهار قلعه داران و سپاهیان میشود مرتضی قلیخان نیز از غایت
تهور و بسالت کمر آن امر خطیر را بر میان بسته با سی و پنج نفر از ملازمان
جانسپار متوجه میگردد و بلدان راه نوردشب و روز از راه و بیراهه قطع
مفاوز نموده چون نزدیک مقصد میرسند که دو روز دیگر داخل قلعه میشوند
شبی در مزرعه اقامت انداخته کس بجانب قلعه می فرستد که از
حقیقت احوال اهل حصار استظهاری دهند قضارا آن شخص
بدست جمعی از قراولان اوزبک افتاده توشمالات و استمالت نا محات
از معرض کمون بمنصه ظهور در می آید امرای اوزبکیه از کماهی حالات
مطلع شده کس بجهت محافظت راهها تعیین مینمایند و همه جهت را ابلد حاجیب
مسدود ساخته طالب صید بدام خود میشوند تا آنکه خان مذکور را

بدست آورده بقید اسار مقید میگردانند اهل قلعه بعد از وقوع این مقدمات
واطلاع آن درمی فطنت قلعه پشت از مشتر ساعی گشته داد مردی
و مردانگی میدهند سپاهیان اوزبک در هنگام محاصره جمعی کثیر
و جمی غفیر از زخم تیغ غازیان ظفر شعار بدار البوار میروند چون امرای
ایشان همچنین صیدی بچنگ آورده بودند [illegible] مقدمه را دست آویز
همت ساخته دکاری نیز چون از [illegible] از پیش نمیرفت
از جانب مروعنان گرای گشته مراجعت مینمایند در اثنای
این واقعات از جانب حسن خان بیکلربیکی هرات نیز عریضه بدرگاه
جهان پناه رسید که بتاریخ نهم ذی قعده بیست هزار نفر از سپاهیان
والی بلخ با عبد العزیز خان ولد ندر محمد خان و یلنگتوش
و سونج بهادر قوشچی باشی و پاینده یساول و حاجم بی حاکم غوری و برادرزاده
اورازقوش بیکی در سر پل چشت و سپاه آب حوالی بار و چاق جمعیت
نموده نشسته اند و اراده دست بردی دارند حضرت ظل الهی چون از
کماهی حالات آگاهی یافت ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب فرموده
بامر مشوره پرداختند قرار داد خاطر آفتاب تاثیر بران شد که رستم بیک
سپهسالار را با عساکر نصرت مآثر بکومک خلف بیک و امرای
خراسان روانه سازند و پنجهزار تومان بکلب علی بیک ایشک آقاسی

دهند که دران ولایت رفته بتوقف وشعور امرای مذکور تفنکچی کرفته

در خدمات رفیق ملازمان جانسپار باشند وحکم قضا مضا درین باب صادر شد

که سپه سالار مزبور وکلب علی بیک بلاتوقف متوجه شوند وجهة امر شایسته فوره

وخدمات دیکر بسرعت بطلب امام قلیخان فرستادند که بزودی بعز بساط بوسی

مشرف کردد [illegible] سپهسالار رکنیه بعون عنایت سبحانی

نموده بعد از [illegible] رخصت انصراف یافتند در اثنای این

حالات از جانب خلف بیک خبر رسید که بیمن دولت بیزوال اوزبکان

بلخ وبخارا بی نیل مطلوب مراجعت نموده خایب وخاسر روی بمقر خود

نهادند نواب اشرف اقدس همایون را از شنیدن این خبر اسباب

عیش وسرور آماده کشت ودر عمارت حوضخانه سلطنت پناه رستم

محمد خان ولد نذر محمد خان که از متوطنان این درکاه بود درین روز بطلب

داشته بتفقدات شاهانه وعنایات پادشاهانه سرافراز ساختند

ودرهمان روز از جانب خان احمد خان اردلان خبر رسید که در

ولایت روم درمیان ینکچری وسپاهی جنکی عظیم واقع شده جمعی کثیر

مقتول شده وابتدا شورش آن مرز وبوم است حضرت ظل الهی از

استماع این اخبار اصلا از جا نیامده صبر ووقارش با کوه البرز

دم مساوات میزد   کر بکیرد دی عالم را سپاه   کوه پیش صبر او باشد چو کاه

انشاءالله که وجود فایض الجودش که باعث آرایش روزگارست
از آفت عین الکمال مصون باشد و ذات بیمثالش از عوارض دهر
بوقلمون در حمایت ملک بیچون بوده پریشانی ادوار روزگار بخاطر منیر
راه نیابد بالجمله آغاز گفتار در ذکر خدعه و یاغی شدن داود و مردود
و یکزبان شدن با طهمورث و رفتن رستم بیک سپهسالار
بولایت گرجستان و سوانحی که در سفر خیر اثر روی نمود و قتل
آمدن چراغ خان قورچی باشی و یوسف آقا امیر شکار
باشی و وقوع مقدمات که در ضمن این واقعات بوقوع
انجامید و رفتن نواب همایون بدار السلطنه قزوین هرکس
بدی کند بدیار نشود . از سوء عمل بغم گرفتار شود . زنهار بغیر نیکویی
کار مکن . گر چرخ دو روزی بتو غمخوار شود . بر رای عقلاء
تیز هوش پوشیده نماند که دولت مستعار روزگار غدار بمنزلی
که نزول کرد اگرچه در تعمیر بنای او چند روزی پای برجاست و در سفید
کاری سقف و جدار آن ساعی است اما باندک فرصتی خشتی از بنای
سستش کشیده بخاک یکسان میسازد مصداق انتقال حالات
دولت سلسله الله وردی خان حاکم فارس است که با وجود غلوی
اخلاص و نیکو بندگی که از دیرباز باین دودمان ولایت نشان

ثابت داشته از بیخردی و ناقص رایی یکی از اولاد درطرفة العینی هبا منثورا گردید و ناموس چندین ساله آن خانواده بباد فنا رفت تفصیل این اجمال آنکه در محلی که رایات اقبال در دار السلام بغداد نزول اجلال داشتند داود خان که از زمان نواب گیتی ستانی فردوس آشیانی برتبه بیگلربیگی گری ولایت قراباغ وایروان سرافراز گشته همیشه منظور نظر عاطفت بود بعزم زیارت این آستان متوجه گشته دران مکان بشرف پای بوس سربلند گردید و هر روزه شفقت بینهایت ممتاز گشته بین الاقران سر بمباهات بفلک میرسانید بعد از آنکه چند وقت مقیم عتبه اقبال بود رخصت انصراف یافته بالتشریف خاص متوجه محال تیول خود گردید چون در طینت او تخمیر فسادی بود بی واسطه وجهتی از مسلک عبودیت منحرف شده راه نفاق پیمودن گرفت و جمرات عناد که در جبال رماد او خمود یافته بود اشتعال پذیرفت و افاعی خلاف که در شعاب مدارات مختفی ماند زبان دراز کشیده سیل قطرات معاداة جمع شده روان گشت و نهال فتنه که از جویبار ضدیت آب خورده بالا کشید موج آشوب که از مدتی باز در بحر فرصت بود در اضطراب آمد از فرط تهتک بترتیب مقدمات نزاع و تهیه اسباب فتنه شروع نمود بالموروث مردود والی گرجستان که خفت دم تقادعت و بیمرگی زد

ایروان

نفاق که از

ابواب مصادقت و اتحاد گشوده و در میانه رسل و رسایل آمیخته تعهد و تمکین
مقدمات نزاع را استحکامی داد و طهمورث مذکور بجهة تسلی خاطر داود
مردود شیش قریه بلبلی که از اعمال گرجستان است و اعتبار تمام
درمیان اقران دارد چند نوبت نزد خان فرستاده بآیین خود
قسمها یاد کرده که در رضاجویی و صلاح دید بنوعی که قرار یابد بیرون
نخواهم رفت تا آنکه مردود سپر بی آزرمی بروی کشید و شمشیر انتقام
بی منفعلی بیرون آورده با هفده نفر از غازیان قاجار که درمیان قوم خود اعتبار
داشتند و جمعی دیگر از ملازمان خود بعزم اینکه طهموث مارا بعروسی طلب
کرده و بدانجا خواهیم رفت اسباب تقطیع آنچه بسیر و مقدور باشد
با خود برداشته میرویم غازیان جانب یار صوفی نهاد بسخن آن
چاپلوس بیشرم و عار و اعتقاد عنان اختیار از دست داده
برافقت او اتابع سواحد لا قدم بقتل گاه بیکذارند آن بی حمیت حق
خدمت چندین ساله آبا و اجداد خود را بر طاق نسیان بنهاده آن
گروه را بمعاونت گرجیان بقتل آورده روی گردان میشود و بعد از
تمیز آن مقدمات بعزم تاخت گنجه و ولایت قراباغ و بردع
وارسبار با جنود نامعدود گرجی بحرکت آمده در نهب و سبی
و تاراج دقیقه فوت و فرد گذاشت نمی نمایند بدکنش گرجی کینه کار

بانجام کند یا سر خویش فدای سر آن نام کند بالجمله چون این خبر
بمشبان دودمان ظفر توامان رسید هیچ یک از مقربان عتبه
اقبال ایارا ای گفتن آن امر شنیع نمود تا آنکه بالهام غیبی سنوح
آن واقعه گوش زد آن مظهر الطاف الهی گردید از آنجا که غیرت
طبع بلند و فطرت بخت ارجمند بود آتش غضب بنوعی التهاب یافت
که خرمن حیات سلسلهٔ ایشان را بسوخت و در همان روز حکم جهان مطاع
عز ورود یافت که رستم بیک سپهسالار که بعزم سفر خراسان
رفته و در قصبهٔ خوار توقف داشت بی تکاهل و تساهل متوجه کردستان
شود و در تادیب آن گروه که پای از حد مطاوعت بیرون نهاده اند
ساعی باشد چون خاطر مهرآگین که از نسق مهام فراغت یافت
در دلجوئی مظلومان و گوشمال ظالمان پرداخته دست درازی قویان
از دامن ضعفا کوتاه ساخت نخست تادیب جمعی را پیش نهاد همت کرد
که متصف علوم بد نفسی و مبتدع رسوم بد ذاتی بودند خصوصا صحرا
خان قورچی باشی هرزاده که گویا از روز ازل خلقت او از نطفه بسلیمه
کذاب بوده و در بطن آکلة الاکباد پرورش یافته از وخامت عاقبت
تنشاد بار بر پای اقبال و باندک نشاءهٔ تقرب هنوز لباس
مراد اتش بر قد آرزو راست نیامده بود که دست از آستین معنی لغزش

عت
پروان کرد و بهیچ گونه دایره مقصودش بهم نرسیده که پای از مرکز اطاعت
بیرون نهاده از خبث طینت در قطع شجر آمال آشنا و بیگانه بیساعی
شد چو تیره شود مرد را روزگار ۰ همه آن کند کش نیاید بکار ۰ آری
چون آینه دولت پشت کند ایام دولت چون پشت آهسته تاریک
گردد و آفتاب رای را چون عواصف نکبت ورندان گیرد چون ابر
صاعقه بار تاریکی بار آورد سر گرانکار گردد مفاتیح امانی ابواب
دواهی بگشاید و بمقالید مراد درهای ناکامی باز شود دست اسدی
که بر گردن آز و حمایل شد بی بند بر پای نهد و پای کامروائی که بکوچه
مطلوب رفتی به پیش حوادث باز شود ۰ هر کو جور روزگار به عذر میرود
از روزگار هم ستاند سزای خویش ۰ در مدتی که در خدمت حضرت
ظل الهی از غایت تقرب سرمباهات بار میسود در بوته امتحان بود
تا آنکه در روز چهارشنبه چهارم محرم اثنی و اربعین الف سر غرور
آن نابکار را بفرمان قضا جریان علی قلی بیک برادر رستم بیک
سپهسالار و جانی بیک غلام خاصه از تن جدا ساخته پای
کوب عوام ولیام نمودند از وقوع این قضیه زمین و زمان را نشاط باقی
تازه و حضوری اندازه روی نمود و خواب راحت راه بدیده شب
زنده داران خوفناک برد و نغمه سرور در گوش سینه بگوشان هولناک

نشست . عالمی شاد شد از مرگ چنین بیباکی . شامت وجود او
بنوعی در ساحت عنبر ابیز آورده بود که با وجود قلع بنیان او آثارها
بران مترتب شد و خانوادهای قدیم روی در انهدام نهاد تا آنکه
در وقت عصر چهارشنبه غرهٔ صفر یوسف آقای امیر شکارباشی
که یکی از فدویان این دودمان بود حسب الامر مقتول گردید و کیوبیک
یوزباشی که از خویشان یوسف آقا مذکور بود همان شربت چشید و جمعی
از غلامان خواجه سرای قدیمی که سایه مثال همیشه در رکاب قرابتشان
بودند مغضوب گشته بکرمان فرستادند که در آن ولایت متوطن
نمایند چون ضمیر مهر تنویر از تشویش حالات مسطوره بالکلیه فراغت
یافت در دلداری کافهٔ برایا دست انعام گشادند از برکت عدالتش
رعایا چنان مرفه و مملکت چنان امن شد که در شب دیجور از انوار
امن بازار شمع افروخته و در مقام هراس شحنه الضیافتش پاس
داشته در آن ایام هر که را از کس مثال زر و سیم بود بی ترس و بیم
بر طبق اخلاص داشت و آنکه دامن چون دامن گل پر از زر مغربی
داشت بر چهارسوی چمن بی حجاب می نشست . گشاد حشمت او دست
عدل بر عالم . کشید همت او پای ظلم در زنجیر . و از عواید احسان
و فواید جود وضیع و شریف را ممنون عوارف و مشمول عواطف گردانیده .

نه آن کرد با مردم از مردمی. که آید در اندیشهٔ آدمی. لاجرم بنیان اخلاق حمیده اش عالم آراستگی تمام یافت و باغ مراد دهمین آرزو پیراستگی تازه گرفت.. روزی سه چار که بضرورت مشوشست احوال روزگار نه بر وفق اختیار. چندان نبود ولی که ضمیر خدایگان حاصل کند فراغت کلی ز گیر و دار. گردد ز دشمنان شکم خاک ممتلی گیرد عدو زرنگ زمین چون لاله زار. ایمن شود زمانه ز بدخواه شوربخت خالی شود زمین ز بداندیش خاکسار. چون مدت اعراض حضرت ستاره دمی شد منهی اقبال از طرف خبر فتح و فیروزی بگوش سامعان بزم جلال میرسانید در ان روز احوال کیوپک و یوسف آقا که از خبر حساب بیرون بود بعلی قلی بیک برادر رستم بیک سپهسالار و کلب علی بیک ایشیک آقاسی باز بان سرزه در ایان از همه جهت بسته گردد شفقت نمودند و در شب چهارشنبه حکم اشرف شرف نفاذ یافت که جمعی از بی سعادتان که در قلعهٔ الموت محبوس بودند و از وجود ایشان بادی ملک رخنه دار میشد مقتول سازند و اسکندر سلطان که داخل غلامان بود بآن امر مامور شده تمامی را از حصار قلعه بزیر انداختند چون خاطر فیض مظاهر از رهگذر خلشهای که در راه دولت جمع شده بود فراغت یافت بساط عیش و کامرانی گسترده در

انجاح مهام و اسعاف مرام کافه برایا ساعی گشته و علی الصباح روز
چهارشنبه خبر آمدن سلطان بایاغی نزدیک رسید حسب الفرمان
قضا توامان مقرر شد که طالبخان اعتماد الدوله و امرا و ارکان
دولت با سادات و قضات و اعیان دار السلطنه اصفهان
باستقبال او رفته شرایط تعظیم و تبجیل نسبت بآن سلطنت پناه
بتعمل آورند و جهت سکنی آن سند آرای گورکانی عمارت دلپذیر
دا آقا رضای دابی را التعیین نموده که دران مکان فرح نشان اقامت
نموده وظایف مهمانداری مهیا کرده نهایت احترام لازم دارند
آنچه از لفظ گهربار در رشتار جاری شده بود از قوت بفعل آمده همگنان
در منزل مذکور بساط شادمانی و کامرانی گستردند در روز پنج شنبه
دویم شهر صفر حکم قتل اولاد حسین خان استاجلو که از صبیه سلطان
حیدر میرزا بودند نموده داود بیگ غلام خاصه شریفه قورچی رکاب
بآن امر مامور شده و درهمین بیست منوچهرخان حاکم کسکر را گرفته حاکم
او را به امیر آقا شیرچی باشی شفقت نموده قزاق خان حاکم شیروان را
امر شد که مقید و مغلول نمایند و حکومت شیروان را بالفتح خان
حاکم دربند عنایت نمودند سیاوش سلطان باشی آجوقی را بحکومت
دربند سرافراز ساختند لله الحمد تعالی و تقدس که نهال آمال اولیاء

دولت بی‌زوال ثمره خرمی و دوستکامی بارور گشته مذاق جان
دوستان چاشنی گیر حلاوت شادکامی گردید از روی ابتهاج
و انبساط نشاط شادمانی را در خانه طالبخان اعتماد الدوله گسترده
دران روز نهایت شفقت درباره منسوبان عتبه اقبال مصطفی ظهور
جلوه گر شد و در هشتم شهر مذکور امیرخان سوکلن را برتبه قورچی باشیگری
سرافراز ساخت در بیست و ششم بشرف پای بوس اشرف مشرف
شد لقدی خان بیگدلی شاملو را بایالت مرو تعیین نمودند و خواجه
محبت خازن را که از معتمدان درگاه بود بریش سفیدی خواجهای
حرم محترم مقرر فرمودند و شاه نظر بیگ که از غلامان و معتمدان
حضرت گیتی ستانی بود بمهتری رکاب خانه سرمباهات بفلک ساییده
و آغشتی سلطان برادر اوتار خان که محل اعتماد بود بایالت شوشتر بشرف
پابوس مشرف شد دگر جاسبی بیگ و کرکین بیگ که ایشان از
غلامان معتبر بودند برتبه یوزباشیگری مشرف گشتند و نوروز سلطان
بایالت جواشیر و داود بیک غلام که از زمان نواب علیین آشیان
الی الآن در نهایت اعتبار زندگانی میکرد بجهت برداشتن تیر
و کمان امر نمودند بتاریخ جمعه هفدهم شهر مذکور خانه رستم خان را
بقدوم فرخنده لزوم رشک فرمای غرفه‌های مینو نموده بجرع کاسات

روحانی اقدام نمودند و در همان روز صفی قلیخان ولد ارشد امام قلیخان
بشرف تقبیل آستان و تلثیم سدهٔ بلند مکان مبادرت نموده در مجلس بزم
صدر نشین گردید و در جمعه بیست و چهارم از جانب خلف بیک سفره چی
منهیان خبر آوردند که اوزبکان بمحاصره ماروجاق پیش دستی نموده
قدم جرات پیش گذاشته بودند بمحض شنیدن آمدن قشون
با نولایت متفرق شده باد صرصر نفاق وجود آن بی اتفاق چند را
پراکنده ساخت و در بیست و هفتم بایسنغر میرزا ولد سلطان دانیال
بن اکبر که از جنگ بلاغی گریخته ببلخ رفته بود در ذی قلندران
بپابوس مشرف شده در خانهای الله قلی بیک قورچی باشی سابق
نزول نمودند چون همیشه سلوک جادهٔ اقدام برهنمونی تدبیر صواب
نیک سر انجام آید و صوب مقدمه مراد بارشاد عقل مستفاد
وضوح پذیرد و بخت جوان از مساعدت رای پیر بمطالب عالیه
رسیده و دولت بیدار بمعاضدت بازوی کامکار پایدار ماند
پس درینصورت آنچه صاحب دولتی را روی دهد بمحض سرودش
و الهام خواهد بود چون حضرت ظل الهی بمجرد عقل دوراندیش
هر یک از بندگان جان نثار را که وجود قابلیت ایشان بجهت
مشیت مهمی مخلوق شده با آن امر مامور ساخته پایهٔ مرتبه ایشان

با علام رایات سرافرازی بها زند شاهد انتقال آنکه بتاریخ پنجشنبه
ربیع الاول خبر وسلطان حاکم خواجشیر را طلب نموده بمنصب میر
شکاری وابراهیم بیک ولد خلف بیک را بایارت ولایت
بکابن ممتاز نموده شرف پای بوس یافتند و در روز سه شنبه چهارم
ربیع الثانی خبر طغیان طهمورث والی گرجستان بوساطت ملازم
جانی بیک غلام که بضبط اموال چراغ خان باردبیل رفته بود
بسمع مبارک اشرف رسیده حکم جهانمطاع عالم مطیع شرف نفاذ
یافت که عساکر منصوره که بسرکردگی رستم خان سپهسالار عازم
ولایت خراسان بودند آن سفر را موقوف نموده متوجه گرجستان
شوند و بجهت حکومت ولایت قراباغ واران محمد قلیخان زیاد
اغلی مصاحب قاجار مقرر نمودند و روزی که خان مذکور
بتلثیم قدوم مشرف میشد عبدالله بیک ولد امیرخان قورچی باشی
بجهت خدمت مهرداری بپابوس رسیدند و رقم اشرف
مجدداً بجهت ایالت مرتضی قلیخان حاکم مرو که از نجبار امراء
نموده بود سمت ظهور یافت بر عالمیان ظاهر است و شبهه نیست
که هیچ کس را بی رنج گنج میسر نشود و بی زحمتی نعمتی بدست نیاید
به پیشگاه سعادت کسی نرسد و تواند آمد که در مشاق جاده طلب صبر

کنند و جمال کعبه مراد کسی تجلی کند که رنج بادیه تعب را متحمل گردد
بمقدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت و بر حسب اجتهاد بپایه جاه
منیع توان رسید و انموذج این سیاق آنکه چون حضرت ظل
الهی از شورش و بر هم خوردگی گرجستان خلشی بخاطر مبارک
رسیده بود همیشه آینه ضمیر را چون جام جهان نما در جولان داشت
تا چهره کدام اخلاصمند در آن عکس پذیر گردد از آنجا که نهایت
خلوص عقیدت و یکجهتی بود آن قرعه بنام نامی رستم خان که قوللر
آقاسی بود بصفات موصوفه متفق برآمد در شب شنبه هشتم شهر
ربیع الثانی سنه ۱۰۴۱ حکومت گرجستان کارتیل را باو شفقت نموده
بعد از تقبیل آستان و پوشیدن خلاع فاخره روانه آن ولایت
شدند چون خاطر نزهت مآثر حضرت ظل الهی از رهگذر آن گفتگوها
جمع شده با سلطان بلاغی در عمارت حوضخانه ملاقات نموده روز
دیگر بعزم شکار بباغ وحش که در بلوکات لنجان واقع است تشریف
برده نهایت عیش و عشرت بعمل آوردند و چون اراده سفر فرش
نهاد همت والانهمت بود در روز جمعه بیستم از دار السلطنه اصفهان
کوچ فرموده بباغ قوشخانه طوقچی نزول اجلال نمودند و در آن روز
امام قلیخان حاکم شیراز آمده بشرف پای بوس مشرف گشته

با علامات سرافرازی سازند شاهد انتقال آنکه بتاریخ پنجشنبه
ربیع الاول خسرو سلطان حاکم حوانشیر را طلب نموده بمنصب میر
شکاری و ابراهیم بیک ولد خلف بیک را با امارت ولایت
بکابن ممتاز نموده شرف پای بوس یافتند و در روز سه شنبه چهارم
ربیع الثانی خبر طغیان طهمورث والی گرجستان بوساطت ملازم
جانی بیک غلام که بضبط اموال چراغ خان بار دبیل رفته بود
بسمع مبارک اشرف رسیده حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ
یافت که عساکر منصوره که بسرکردگی رستم خان سپهسالار عازم
ولایت خراسان بودند آن سفر را موقوف نموده متوجه گرجستان
شوند و بجهت حکومت ولایت قراباغ و اران محمد قلیخان زیاد
اغلی مصاحب قاجار مقرر فرمودند و روزی که خان مذکور بود
بتلثیم قدوم شرف میشد عبدالله بیک ولد امیرخان قورچی باشی
بجهت خدمت مهرداری بپای بوس رسیدند و رقم اشرف
مجددا بجهت ایالت مرتضی قلیخان حاکم مرو که از نجار امرا جمعیت
نموده بود سمت ظهور یافت بر عالمیان ظاهر است و شبهه نیست
که هیچ کس را بی رنج گنج میسر نمیشود و بی زحمتی نعمتی بدست نیاید
به پیشگاه سعادت کسی نمی تواند آمد که در شاق جاده طلب صبر

کند وجمال کعبه مراد کسی انجلی کند که رنج بادیه تعب را متحمل گردد
بمقدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت وبحسب اجتهاد بپایه
منیع توان رسید والمندرج این سیاق آنکه چون حضرت ظل
الهی از شورش وبرهم خوردگی گرجستان خلشی بخاطر مبارک نشسته
رسیده بود همیشه آینه ضمیر را چون جام جهان نما درجولان داد
تا چهره کدام اخلاصمند دران عکس پذیر گردد از آنجا که نهایت
خلوص عقیدت ویکجهتی بود آن قرعه بنام نامی رستم خان که قوللر
آقاسی بود بصفات موصوفه متصف برآمد در شب شنبه هشتم شهر
ربیع الثانی سنه ۱۰۴۱ حکومت گرجستان کارتیل را باو شفقت نموده
بعد از تقبیل آستان وپوشیدن خلاع فاخره روانه آنولایت
شدند چون خاطر نزهت مآثر حضرت ظل الهی از رهگذر آن گفتگو
جمع شده با سلطان بلاغی درعمارت حوضخانه ملاقات نموده روز
دیگر بعزم شکار بباغ وحش که در بلوکات لنجان واقع است تشریف
برده نهایت عیش وعشرت بعمل آوردند وچون اراده سفر قمشه
نهاد همت والانهمت بود در روز جمعه بیستم از دار السلطنه اصفهان
کوچ فرموده بباغ توشخانه طوقچی نزول اجلال نمودند ودران روز
امام قلیخان حاکم شیراز آمده بشرف پابوس مشرف گشته

و با نواع شفقت شاهانه ممتاز و سرافراز شدند و بعد از آن رایات
جاه و جلال روز بروز کوچ نموده منزل بمنزل طی مینمودند چون جعفر آباد
قم مخیم سرادق جلال گردید بعضی از مقیمان آن ناحیه مذکور ساختند
که تلی که در حوالی جعفر آباد هست طلسم است و صعود بآن بهیچوجه ممکن
نیست دران اثنا طهماسب بیک نام شخصی یا حوالوکه از ایل ترکمانست بتحیه تربت
اشرف آمده قبول اینمعنی نمود که بر فراز آن تل رفته آتش برافروزد
حسب الامر رخص شده مشار الیه متوجه آن امر خطیر شده در شب سیم
علامت آتش ظاهر ساخت و بعد از سه روز داخل قزوین شده
وارد دوی کیهان پوی در شب پنجشنبه نوزدهم داخل تربت
شده بدولتخانه مبارکه نزول نمودند اهالی آن دیار از قدوم بهجت
لزوم روشنائی چشم بهم رسید و غبار مراکب مواکب را حولت
توتیا در دیده رمدکشیده جای دادند و حضرت ظل الهی همگنان را
بنظر عاطفت هریک از اعیان را فراخور حال نوازش نموده بخلاع
فاخره سرافراز ساختند . داد درخورد هرکسی انعام . تا از و هیچکس
نشد ناکام . بعد از چند روز استراحت و عیش گستری در روز پنج
شنبه بیست و ششم ماه مذکور عریضه فرخ خان حاکم شیروان
و محمد قلیخان حاکم قراباغ داران بپایه سریر خلافت مصیر آمد مضمون

آنکه طهمورث مردود اراده تاختن این محال از حضرت ظل الهی در آن
آن مقدمه توکل بر مهیمن بیچون نموده فرمودند که ایشان در فکر استخلاص
قشون خود باشند که عنقریب رایات جاه و جلال به آن صوب
باصواب خواهد شد و خود روز بروز در عیش و کامرانی میکوشید تا اینکه
و هر روز اخبار مسرت آثار از اطراف میرسید ارکان دولت
و اعیان مملکت در آستان ملک پاسبان معتکف بوده در
تدابیر آثار سعی بعمل می آوردند و آنچه مصلحت ابد مقرون بود معروض درگاه
جهان پناه کرده یکسر مو از خدمات و جانسپاری تقصیر از خود
راضی نشده آنچه لازمه اخلاصمندی بود بظهور می پیوست مصرع
تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ذکر مقدماتی که در آن هنگام روی
نموده و بقتل رسیدن امام قلیخان و فرزندان او و سوانحی
که در ضمن آن امور واقع شد چون واهب متعال مرتبه جلال
هرکس را بحد کمال میرساند آیینه ضمیر او را عکس پذیر حالات
بنی نوع ساخته آنچه سراً و علانیةً از ایشان بظهور آید
البته فروغی از آن بر آن مرآت پرتو انداخته اظهار کردار خود
مینماید اگر در لباس نیکی جلوه گر است صفحه آن آیینه چون نفس
روشندلان منور میگردد اگر برخلاف آن است نتیجه بجز تاریکی

و سیاهی نمی بخشد . بزرگ آن بود کز بی نیک و بد . بگردد دمی
غافل از روی کار . به یکان رساند سر افسر درود . بد انرا
برآرد ز هستی دمار . حضرت ظل الهی که ضمیر منیرش آفتاب
درخشانیست که عالمی را در پرتو خود نورانی دارد و ذات با کمالش
دوحه ایست که خلقی در ظل عاطفتش استراحت مینمایند همیشه
منظور نظر و مطمح خاطر عالم آرایش در استکشاف غوامض حالات
مظلومانست و دایم صرف اوقاتش در استطلاع احوال مستمندان
چون درین اوقات از وخامت عاقبت نامحمود داود بردو که
شیوه نمک بحرامی شعار خود ساخته خدمت و بندگی چندین ساله
خانواده آباء و اجداد خود را بشر صرف فنا داده بود اثری باحوال ایام
قلیخان و سلسله او که در آداب طرز دانی و نیکو خدمتی ید بیضا داشتند
بجزای اعمال گرفتار شدند اگرچه کلیه مفاسد این فتنه آن بود اما
مظلومان فارس نیز که از ستم و دست درازی منسوبان بی باک آن
خان بایشان رسیده علاوه آن معنی شد . تیر ضعیفان چو کشاده
از کمان . بگذرد از نه سپر آسمان . آه کسان خورد نباید شمرد
آتش سوزان چه بزرگ و چه خرد . حضرت ظل الهی را بالهام غیبی معلوم
شد که مرهمی بر دل مظلومان نهد و انطفای آتش ستم را باب تیغ دفع

نماید در شب شنبه غره شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۴۱ بعد از آنکه چند روز
در دار السلطنه قزوین بعیش و عشرت مشغول بودند آن عشرت
تازه بنیاد نهاده فرمودند که میدان دار السلطنه مذکور را چراغان
نموده هرکس در بزم عیش مشغول باشند و در آن شب حکم شد
که علی قلی بیک دیوان بیگی بقتل امام قلیخان ساعی بوده حسین خان
ناظر صفی قلیخان و ابو الفتح بیک و علی قلی بیک ولد ان اوره که
باتفاق والد در سده سنیه بودند مقتول سازند ایشان بفرموده
عمل نموده در همان ساعت سر مقتولان را بسم ستوران مظهر اقبال
انداختند زمانه بزبان حال می سرود . سر دشمنان تو پی سپر باد
که خود دشمنان ترا سر نباشد . فدای سم مرکبت باد اگرچه .
نثاری از آن کم بها تر نباشد . سخن بر سر دشمنت قطع کردم .
که مقطع از آنجای بهتر نباشد . درین مقدمه هر چه توان نوشت سبحان
من لا یزول ملکه و بلکه زهی عاقبت وخیم ظلم که چگونه صحایف کار
و بار بار رونق او را در طی زوال آرد زهی شآمت شوم ستم که چگونه
اسباب شوکت و عظمت او را داهی و منصرم گرداند نظم
ستم مکن که برین کشت زار روز ازل . بداس دهر همان بدروی که
میکاری .. القصه چون طبع پر ملال از آن قضیه فراغت یافت

درهمان شب ایالت کوه‌گیلویه را باغورلو خان ایشیک آقاسی
باشی و دارایی ولایت لار نا فرد کلب علی بیک ایشیک آقاسی
گردید و باغورلو خان فرمودند که در دهلهٔ اول که بفارس رسد باقی او لادرا
بقتل رسانیده القار احدی نفر ننماید و میرزا محسن وزیر نظارت
بناه حسین خان را با میرزا معین الدین محمد وزیر خان مقتول بضبط
اموال و اسباب بتعیین فرمودند که بولایت فارس رفته
دران امر دقیقه فوت و فروگذاشت ننمایند و در روز جمعه چهارم
شهر مذکور در عمارت هشت بهشت نشسته نسق ولایت امام
قلیخان نموده امارت دورق را بمهدیخان بیک عرب و حکومت
سرمور را برخوردار سلطان قلیچ اوغلی ذو القدر تفویض نمودند
وضبط جزیرهٔ بحرین را بسوندوک سلطان زنگنه مقرر داشتند
امرای مذکور درهمان روز بپابوس نواب همایون مشرف
شده روانه بمقصد گردیدند دران اثنا واخشتی سلطان حاکم
شوشتر عریضه بپایهٔ سریر فرستادند که سید محمد خان والی
عربستان جمعیت نموده بر سر قلعهٔ شیخ فرهاد که در اهواز
ساخته رفته و چون بدانصوب بسیرسند جمعی از عربان
ال کثیر از و روگردان شده نزد شیخ فرهاد و جمعیدان حرب مبیرسند

دمشار الیه را ازین جهت کاری از پیش نمیرود و از ان امری که مصمم
ضمیر ساخته مراجعت مینماید و در طی عریضه خود قید نموده بود که علی
پاشای حاکم بصره باغوای شیخ فرباد آل کثیر و آل فضول ادوات
قلعه گیری مهیا نموده اراده تسخیر قلعه حویزه دارند و مقارن این احوال
از جانب میرزا تقی وزیر دار المرز که سرکار عمارت نجف اشرف
بود عریضه بپایه سریر خلافت مصیر آمده که در دو فرسخی غزوه کان
سنگ مرمر ابلقی بهم رسیده که آنقدر سنگ که بجهة ازاره
فرش ضرور باشد بهم میرسد و چند پارچه از ان سنگ نمونه ارسال
داشته بود عرض نموده بود که تمام عمارت مبارکه موقوف
بچنین سنگ بود الحمد لله که بیمن برکت آستانه مقدسه و اقبال
بیزوال آن آرزو از قوت بفعل آمد و دیگر حالت مسطره نماند
ذکر تولد پادشاه اعظم نصره الحق و الدین سلطان محمد میرزا
خلدت ایام دولته و سلطنته الی یوم التناد امید که سایه
عاطفتش بر سر عالمیان تابنده و مستدام باد بماند نام در
دوران کسیرا • که فرزندی بماند یادگارش • ازان نام
صدف در گوشش مانده است • که مینامند در شاهوارش
چون همه وقت سهنیان اقبال نوید فتوحات از اطراف میرسانیدند

و اندیشه ملال در دل آن صاحب اقبال و اجلال نماند و سر و زر
بهزار نوع بساط شادکامی و عشرت گسترده داشتند که در شب
دوشنبه شهر رجب المرجب سنه ۱۰۴۱ مبشران سعادت قرین
بشارت طلوع کوکب اقبال را بآن شادمانه‌ها قران دادند
مژده مقدم همایون خسرو جوانبخت را زیب و زینت آن خبر مهیا
گردانیدند انوار مولد همایونش ساحت مملکت را روشن گردانید
اسباب رفعت و کامکاری مشتاقان عتبه اقبال بمیامن قدوم
این همایون طلعت بمدارج کمال رسید و موجبات اقبال
این آستان سلطنت آشیان بمبارکی طلوع آن کواکب فرخنده
فال میسر و مهیا گشت حضرت ظل الهی را ازین بشارت که غره
فتوح و نور دیده مطالب ارجمند بود ریاض امانی چنان شاداب شد
که تا قیام قیامت دست ذبول از تعرض آن کوتاه خواهد ماند اد
سرور و بهجت چندان روی نمود که روشنائی دیده امید معلوم نمی شد
که از طلوع طلعت این نیر همایون است یا از انوار غره آفتاب
میمون هر چند از طلوع آفتاب طلعت همایونش خورشید سلطنت
روی نمود و از شروق غره میمونش کوکب اقبال بمدارج کمال معتلی
شد اما بر صحایف عقل دوربین بخامه الهام مسطور بنشسته که هنوز از نفحات

گلستان این سواد ومسعود نسیمی ظاهر شده و از لمعات نیر اعظم
بارقه سطوع یافته. خورشید انجمن گردد بالات. بر افروزند انجم از
جبالت در زمانی که آن گوهر یکتای خلافت از نهانخانه صدف
بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع
نمود بباغ مجد ومعانی گل امید وشگفت. نهال دولت ودین را
بری پدید آمد مهنیان اقبال ومبشران فرخ فال این نوید دولت
افزا را بمسامع جلال رسانیدند نواختن نقاره بشارت از شد
روزگار صلای نشاط عام درداده نغمه انبساط در مغز زمانه پیچید
. دوران بنشاط مجلس آراست. ساقی بنشست وشیشه بر خوان بنشست
بستند روزگار آیین شد انجمنی بهار آیین. گل سرزد ولوبوستان
برافروخت. شمع آمد ودود و دهان برافروخت. شاه آمد و دو سه کام
بنشست. در بزم نقل وجام بنشست. هم تاج بر آسمان بر افکند
هم ناصیه گرد بر زمین بند. ساقی سر آبگینه بگشاد گنجور در خزینه
بگشاد. از بس که فشاند در جهان در. شد دامن وجیب آسمان پر
از جمله مآثر شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور آمد آن
بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم ابدی محبس
مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل وقیود یافتند

عشرت را روز بازار دیگر آمد اقبال را حشم و چراغ تازه بر افروخت
امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور حضرت ظل الهی یافته
در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند
و برکات انفاس قدسی بر بری صوری و معنوی رسیده در بهارستان
دولت سرسبز و شاداب شوند بموجب اشاره عالی اختر شناسان
حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم در نوشتن زایچه طالع شروع
نمودند بعد از احتیاط تمام بعرض رسانیدند که طالع اقبال مدار
کمال مرتفع است و علاماتی که از سیر کواکب مشاهده افتاد چون
آفتاب بر تو عدالت عالم گیر خواهد شد از بن رهگذر خاطر آفتاب
ماثر حضرت ظل الهی را انبساط تازه و نشاطی بی اندازه روی داد
و روزگار بجهت شادکامی آنحال بزبان آمده اند. نسیم عیش
میاید و ما غم. خیال گنج می بندد چراغم. مگر باد بهشت آنجا
گذر کرد. که چندین خرمی در من اثر کرد. الحمد لله که زمین قدوم
مولود مسعود که درین زمان بر ساحت مطالب قطرات سحاب
مواهب بار است خشک سالی فاقه چگونه روی نماید و چمن امید
از رشحات فیض انعام شاداب گشته نهال آرزو وا از چه ثمر برد
شود ابواب احتیاج بمسامیر افضال محکم است نیاز از کدام

طریق توسل جوید و اطناب اکرام باو تا دوام مسند و دست با
افتقار چگونه بهم اتصال یابد از عموم عدل و رافت و شمول عاطفت
سر گرا طایر مرادی در هوای خیال پرواز آید تا حسنه بهم زده بلند
پرواز آن امید بر دست حصول مشاهده میکند و سر گرا نقش بند از نو
نیرنگ مطلوبی بر ورق ضمیر انداخت تا خیر دار د صورت مقصود تحلی
کرده در عرصهٔ عالم که نمودار خلد برین است پیش نهاد نفوس میتی
در صحن سرای گیتی که مدار دار السلام است مرجوبیند باینسند
شد قدر روزگار از انحنای سپهری بخط مستقیم بدل شد و همین را فسردگی
از خاطر رفته نضارت و نزهت بی اندازه رسید سرو باغ چشمه
عشوه سازی از بر طرف نموده جان در یک قالب است و بلبل را
ناله و افغان فراموش شده با گل در یک بستر و نهالی اند شگوفه
در درم ریزی تقصیر ندارد بید مشک خرقه پشمینه را باد داده صدر
نشین باغ است بنفشه سر افکندگی که پیش ازین داشت این زمان
سربلند است . هوا از برگ گل اکنون بهند زلنگار افسرها
صبا اکنون کشد در باغ از شنگرف چادرها . نسیان دیده واستی بگرید
ابر برگلها . بشکل عارض غنچه ها بخندد می بساغرها . زبس غواصی
باران میسانی بخاک اندر . زمین مانند دریا شد زبس در ها و گوهرها

الحمد لله که صبح دفع عین الکمال را سپند ستاره بر آتش خورشید میریزد
و سعد ذابح جدی و حمل را برسم قربانی پیشکش میکند . روح قدسی پس آیت
ان یکاد بخواند . سوی ملک خدایگان بدمید . سبحه طرازان صوامع
علیین بازوی کامکار خسروی را تعویذ نوشته اند و معتکفان معابد
علوی حرزهای موثر تمیمه و شاخ کامکاری ساخته میگویند .

چو برزد آن سر اختر هوا بود داد . سرانجام این کار فرخنده باد

و صلی الله علی سید المرسلین و آله اجمعین القصه چون حضرت ظل الهی از
این عارضه از مخزن عدالت واهب متعال نصیب شد ساکنان
و متوطنان دار السلطنه قزوین را از واسطه آن عطیه عظمی دیده روشن
گشت و کوکب رفعت آن گروه از افق جلال لامع شد حضرت ظل
الهی بعد از فراغت از امور کلیه بعزم سیر و شکار کوه متوجه قرای رامند
دار السلطنه مذکور گشته کلنگ و شکاری بسیار صید نموده بمقر سلطنت
خرامیدند و در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان حسین بیک یساول
صحبت که بجهت سان گرفتن عساکر نصرت مآثر رفته بود بعتبه علیه اقبال
آشیانه آمده نسخه که رستم بیک سپهسالار ترتیب داده بودند بنظر آورد احوال
گرجستانات آنچه روی نموده بعز عرض رسانید و خدمات او
مستحسن افتاده بشفقت شاهانه سرافراز گردید و از جانب حسن خان

حاکم هرات عریضه بدرگاه جهان پناه آمد که حسین قلیخان ولد خود را
با جمعی کثیر فرستادیم که تا حوالی بلخ تاخت و تاراج نموده غنایم
بسیار آورده اند و فرخ خان حاکم شیروان کس فرستاده معروض
داشت که جمعی از غازیان مستحفظ شماخی را بر سر ... فرستاده تا تاخت
و خرابی نموده جمعی از گرجیان را بقتل آوردند و از جانب غورلوخان
حاکم کوه کیلویه عریضه رسید که شیخ فرهاد و شیخ حمیدان اظهار یکرنگی
و یکجهتی نموده متوجه درگاه گردون پناه اند و بتاریخ ۹ شهر شعبان المعظم
سنه ۱۰۴۱ ولایت کوه کیلویه را از غورلوخان بجهت تقدیم رسانیدن
قتل پسران امام قلیخان که حضرت همایون از خاطر او محو فرموده
بود و تقدیریان مقدر بود قطع نموده بنقدی خان بیکدلی شاملو شفقت نموده
فرمودند که ولدان امام قلیخان را که قبل ازین حکم قتل ایشان شده بود
چشم ایشان را از حلیه نور عاطل سازد و وظیفه بجهت ایشان مقرر دارد
که بفراغبال اوقات گذرانند و رقم شد که اغورلوخان بهمان
خدمت ایشیک آقاسی باشیگری مشغول باشد و در روز دوشنبه
ششم شعبان ایلچی اروس را در باغ جنت طلب نموده جشن عظیم
نمودند بعد از آن مهمانی شروع در انعامات و ادرارات نموده
اموال امام قلیخان را بملازمان عتبه اقبال قسمت نمود و بتاریخ

چهارشنبه بیست و یکم عریضه رستم خان سپهسالار را بپایه سریر خلافت
خلافت مصیر رسید که طهمورث مردود در نواحی مخزان توقف داشته
چون خبر ورود عساکر نصرت مآثر را می‌شنود خانه کوچ از ناورکاخت را
پیش انداخته بجانب باشی آچوق فرار مینماید و عساکر منصوره
او را تعاقب نموده تا آنچه روی دهد بعرض پایه باریافتگان جاه و جلال
خواهد رسید و بتاریخ سه‌شنبه هشتم رمضان المبارک مرتضی قلی
بیک یوزباشی بحر توشمال از گرجستان بهشت روز بدار السلطنه
قزوین آمده خبر آورد که عساکر فیروزی مآثر که تعاقب طهمورث نموده
بودند پنج شش هزار اسیر و زنده بدست آورده طهمورث نیم جانی
بصد هزار تشویش از گرداب هلاک خلاص ساخته بباشی آچوق
فرار نموده در همان وقت از جانب مرتضی قلیخان حاکم مرو خبر
به پیشگاه عتبه اقبال آمد که جمعی از ازبکان بحوالی سرخس و درون
آباد بتاخت آمده بودند کس فرستاده آن بخت برگشتگان را
مغلوب ساخت چون حضرت ظل الهی از همه جهت خاطر مبارک
جمع نموده از اخبار مسرت آثار که از اطراف منتشر بود انواع سرور
و نهایت حبور بهم رسانیده در ان سال رفتن آذربایجان را بتعویق
انداخته در قزوین رحل اقامت انداخت و هر روزه بسیر و شکار

مشغول بوده ابواب رحمت و عاطفت بر روی عالمیان گشوده شد و در

نظم همیشه تا که براورنگ زرنگار سپهر . نشسته خسرو سیاره کان بال

تخت و پادشهی همچو قطب ثابت باش . نهند اختر تا بنده تیغ حیران

رسیدن نوروز تنگوزئیل اثنی و اربعین و الف در وقتی

که در میان محسنة فال میمنه ظهور جلوه گر شده و رفتن رایات

جاه و جلال بجانب ولایت آذربایجان و آنچه در آن حدود

بعمل آمد انشاء الله همیشه ایادی دولت روز افزون

منکوب و مخذول باشند نوروز رسید و شد جهان زرنگار

گردید چمن نرگس گل گلناری . از فیض بهار شد جهان باز جوان

ایام بدی داد خط بیزاری . در روز دوشنبه دهم شهر رمضان المبارک

سنه اثنی و اربعین و الف در دار السلطنه قزوین که پنج ساعت

از روز ندکور گذشته مهر خاوری از خانه حوت نقل مکان کرده به برج

حمل که بیت الشرف اوبود نزول نموده در عمارت هشت بهشت بزم

پادشاهانه ترتیب کرده اقاصی و ادانی درین روز بهجت افروز

بتقبیل قدوم مبارک سرافراز شده عالم آراستگی تازه نصیب شد

و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع پشت بهزیمت داد و از مهب مواهب

دمعزن غرایب و هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمته

از باد هوا عیسی دمی بر انگیخت که در احیای نبات نبات ید بیضای موسوی

آراستن بر شاخ نمود دست قدرت مشاطه وار عروس باغ را

بزیور لطف و جمال آراست و طفل رضیع نبات از پستان ابر مطیر

شیر تربیت و بر شیح نوشید پیراهن شجره از طره سنبل و بنفشه مشکین

گردید سوسن آزاد خنجر همین بر اعدا در دولت و دین کشید گل حباب

کمان برقع و گوشه هودج بر انداخت و لاله صحرا نشین زبان

آتشین بمدح خسرو روی زمین کشاد از بوی بهار هوا چون زلف دلبران

معطر گشت و بساط خاک چون ناف آهوان ختن بمشک آگین

شده بسعی مجاهدان جنوب و شمال از یمین و یسار باغ و راغ طرف لطایف

و اصناف تحف طرایف از یاقوت رمانی و سجاده بهرمانی و عود قماری

و مشک تتاری از کتم عدم بصحرای وجود آورده . از خاک بر انگیخته شد

لعل و زبرجد . با باد بر آمیخته شد مشک و قرنفل . مرغان قدس

در بستان انس دستان سبحان من احسن کل شیء خلقه

سرائیدن آغاز کردند و از کمال شوق زبان صدق بنظم این مقال

آراسته شد . سحاب از هوا باز گوهر فشان شد . مگر دست خورشید

سلطان نشان شد . چه پیراست در عهد طفلی شکوفه . عجب سالخورده

جهانی جوان شد . چو در مدح جهانگیر شاه زمانه . برزم اندران لاله لعل زبان شد

که طلیعت از آل عباس دارد ، بنفشه که نیلوفری طیلسان شد ، در مطرز ناری
بالکاری آرام گرفت و در هر گوشه ظرفی با جزایفی بنفشه بست چون خالق بیچون
بتازگی طینت انسان را که اشرف مخلوقات است از شمیم عنبر نسیم بهار روح
افزای دماغ جان گشت و از کدورت ظلمت دی و سرما و شدت محنت
خریف و شتا خلاص و نجات داد و دلهای پژمرده را حیات تازه
بخشیدند، فانظروا الی آثار رحمة الله بگوش هوش ایشان رسانید
تا موجب تزاید طاعت و عبادت و وسیله شکرگذاری و متابعت
گردد حضرت ظل الهی خلد الله و حفظه الله تعالی شانه بعد از تمادی جشن
نوروزی در دلجویی کافهٔ برایا ساعی بوده ابواب رحمت بر روی
عالمیان گشوده با انعامات و خلاع فاخره هر یک از منتسبان عتبهٔ
علیا را سرافراز ساختند و پایهٔ مرتبهٔ ایشان را از اعلا علیین بگذرانیدند
و اخبار مسرت آثار هر روزه بدرگاه عالم پناه میرسید و در آن روز
جانی بیگ شاملو یساول صحبت که بایلچی گری بجانب ولایت روم
رفته بود مراجعت نموده بتشرف پای بوس مشرف گردید و اوضاع
و اطوار آن مرز و بوم را آنچه معلوم کرده بود بعز عرض رسانیده منظور
نظر عاطفت گشت مقارن این حال از جانب میرزا تقی وزیر دار المرز
که در تحف اشرف بار سرکاری عمارت مبارکه مأمور بود خبر آمد که جعفر

نهر آب که باستانه غزوین می آوردند باتمام رسیده آب آمده بروضه
داخل شد ویک تنگ آب بجهت تیمن وتبرک مصحوب بلازم خود
انفاد درگاه جهان پناه نموده بود عالمی ازین شادمانی سجدات شکر
الهی بتقدیم رسانیدند ودر روز دوشنبه بیست وچهارم مزاج
باعتدال حضرت ظل الهی از رهگذر هوای نامعتدل سوء المزاجی در
یافته از جادهٔ صحت منحرف شد بخوردن منضج ومسهل شروع نموده
فصدهای متواتر واقع شد طبیبان جالینوس فطرت در معالجه
ید بیضا نموده در ازاله مرضی که بوجود آن مرکز اقبال راه یافته
بود ساعی گشتند تا بالکلیه رفع آن آلام شده صحت هم آغوش
گردید وزمانه باین رباعی تر زبان بود رباعی صد شکر که گلشن شفا
گشت تنت . صحت گل عیش ریخت بر پیرهنت . تب ز الغلط
بر تو ره افتاد ز شرم . مشت عرقی گشت وچکید از بدنت .
عالمیان ازین موهبت عظمی چه خوشیها که نرسید وخلایق را
ازین عطیهٔ والا چه شادمانیها که روی نداد هر کس بفراخور حال
بتصدقات لآلی جیب وکنار مستحقان را رسا ساخته ودعای
دوام دولت رطب اللسان گشتند چند روزی که از آن واهمه
متمادی گشت حضرت ظل الهی بعزم شکار محوز که قوری الحینهای خاصه

شریفه است و در ری شهریار و ساوج بلاغ و اقامت میل نمودند از
روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال از دار السلطنه قزوین بآن سمت
روانه شده ملازمان همت گشایان عتبه اقبال الجهت تهیه امور
شکارهای امور ساختند بعد از چند روز آن خدمت متمشی شد بیست و دو
کاو و کوهی با سایر شکارهای آهو نوعی در جرکه جمع شده حضرت ظل اللهی چند
کاو را بدست مبارک صید نموده بنهایت ابتهاج نمودند بعد از
روانه قریه کره و نیکی امام شده سایه رحمت بفرق ساکنان آن قرا
انداخته هر یک را بنوازشی و تلطفی سر فراز ساختند در آن وقت
از جانب طهماسب قلیخان قاجار بچخور سعد خبر رسید که چون از
گرجستان مراجعت نموده بحوالی آب گر آمد خبر رسید که بهاء الدین
بیک و محمد بیک محمودی و تاج الدین بیک ملا دخردی و احمد بیک
ولد شیخی جان پاشا و باقی امرا کردستان و غلامان قارص
و دیار بکر قریب به چهار هزار سواره و پیاده جمع نموده بقصد تاخت چخور
سعد روانه اند بعد از استماع این خبر در کنار گر ایلغار نموده
بناحیه فرخ بلاغ نزول نمود خبر رسید که مخالفان از آب
ارپس گذشته بتاخت و تاراج مشغولند غلام زاده قدیمی
همان لحظه توکل کل بذات بیهمال ملک متعال و اقبال بی زوال

آن مرکز دایره اجلال نموده در کنار ارس پس خود را بآن بخت برگشتگان رسانید چون تلاقی فئتین روی داد در وهله اول شکست بمخالفان روی داده بنیروی بخت جوان و ولی نعمت حقیقی شکست بر مخالفان افتاده روی بفرار نهادند خود در گذار و مراد بیک بلازم خود را با جمعی از غازیان قاجار شیرسکار در گذار دیگر گذاشته راه عبور بر آن طایفه مسدود ساخت از همه این واقعه بعضی از آن مخذولان بآب تیغ و برخی بآب ارس غریق بحر فنا گشتند و بهاء الدین بیک و محمد محمودی زخم دار از معرکه بیرون رفته اثری از ایشان ظاهر و مشخص نیست که طعمه ماهیان شدند یا نیم جانی بیرون بردند و یار علی سلطان و سکر بوردی سلطان بیات که بزبان گیری آمده بودند بتیغ بکشت خورده بر خورده جمعی کثیر را دستگیر نمایند از یمن دولت بیزوال اینچنین فتحی روی نموده آنچه تاخت کرده بودند از دست ایشان گرفته بصاحبان سر محل سپرد . هر چاره که بد کرد بد اندیش ولیکن . دولت که بماند چگویم که چها کرد . حضرت ظل الهی از صیدگاه بقصد نزول دار السلطنه قزوین و دولتخانه مبارکه در حرکت آمده در آنوقت از جانب مرتضی قلیخان حاکم ار دغر بعیضه بدرگاه جهان پناه آمد بمضمون آنکه قزاق قزاق و قاماق جمعیت نموده بر سر تاشکند که نزدیک بسمرقند است

آمده محاصره نموده اند و جمعی بحوالی بخارا آمده تاخت و تاراج کرده اسیر
و غنیمت بسیار برده اند و اوزبکان که خبر وصول سلطنت پناه رستم
محمد خان را شنیده اند جمعی از ایام قتیمی آن روی گردان شده میخواهند
که بر سر او جمعیت نمایند و تا حال آن اراده از قوت بفعل نیامده تا چه
روی دهد بپایه سریر خلافت مصیر عرض خواهد کرد چون در مکتب خانه
الهی که لوح محفوظ ازلی و ابدیست و جمیع عقول و افهام در آن ترکم حضور
سواد خوان مکتب تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که زمان جهان عقل دنیا
ظهور تعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام
فراهم آمده دارند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک عقول فرمایند
حضرت ظل الهی را ازانجا که ادراک طبع بلند و دریافت عقل ارجمند بود
اراده مطالعه کتب از خاطر آفتاب مآثر سر زد و در تاریخ دوشنبه
سلخ شهر شوال سنه ۱۰۴۲ ابتدا آن امر مبارک نموده بمعلمی حکیم احمد ولد حکیم
سلمان شیرازی شروع در خواندن و نوشتن نمودند اگرچه در نظر ظاهر
بینان بآموزش فرستادند اما در دیده معنی شناسان بارگاه ظهور
آنحضرت را بپایه والای آموزگاری بردند بتوفیق ملهم غیبی در اندک زمانی
تخته دانایی بر سر معلم زده در ادراک دقایق از همه کس در پیش بودند
و در غره ذی قعده بیستم بیک سهمبالار رسید که چون طهمورث فرار نمود

بستن ولایت گرجستان باحسن وجهی نموده قلعه ترقی که بمتانت

حصار مشهور بود بدست آورده اسیری بسیار بدست غازیان نصرت

شعار آمد بعد از اطلاع آن احوال خدمات او پسندیده افتاده افادات

وافاضت پناه مولانا کمال ولد مولانا جلال منجم را که از دیرباز در عتبه

اقبال به نیکوخدمتی شهرت داشت بخدمت سپهسالار فرستادند

که اگر امری واقع شود ساعت تعیین نموده آنچه لازمه احوط است بعمل آورد

مشار الیه بعد از تقبیل آستان روانه گرجستان شد و در روز

جمعه چهارم ذی قعده مرتضی قلیخان حاکم مرو سرخی بدرگاه جهان

پناه فرستاده در طی عریضه قید کرده بود که ندر محمد خان والی بلخ جمعیت

نموده معلوم نیست که اراده تاخت خراسان دارد یا محلی دیگر خواهد

رفت آنچه روی دهد بعرض باریافتگان درگاه جلال خواهد رسانید

و از جانب سپهسالار امیرخان داغستانی بعتبه اقبال آمده معروض

داشت که قلعه الاد در را که قبل ازین خراب شده بود بحلیه آبادانی در آورده

باتمام رسید و سیاوش بیک یوزباشی را با پانصد نفر تفنگچی در آنجا

گذاشته آذوقه تعیین نمود و اراده آنست که بجانب محال گوری

که قرای معظم گرجستان است رفته قلعه صفی آباد را بسازیم و جمعی از

مردم کاخت که عصیان ورزیده تمرد نموده بودند بجزای اعمال

رسیدند و درین محل از جانب خان احمد خان اردلان عریضه بپایهٔ
سریر رسید که چون اکراد مخالفت داشتند و در حوالی رودخانهٔ
زاب جمعیت نموده اراده آنکه دستبردی نمایند این غلام قدیمی
چون از احوال مطلع شده بتاریخ روز دوشنبه شهر ذی قعده از شهرزور
روانه آن حدود شده بعد از تمادی ایام و قطع مسافت بقلعه اربیل
رسیده تفنگچیان و ملازمان قلعه را احاطه نموده عثمان پاشا مستحفظ
قلعه بقصد محاربه بیرون آمده بعد از تقابل فئتین بشکست لشکر مخالف
افتاده صد و پنجاه نفر از ایشان طعمهٔ شمشیر و سنان غازیان اردلان
شدند الکاء اربیل و حوالی موصل با تمام و الکاء سلیمانیه و بغداد کله
زیر که تعلق بسفید خان کرد داشت و کوجر نیز و قمطران با تمام بتاخت
و تاراج در آمده از سم ستوران غازیان نصرت نشان نشیب
و فراز آن ولایت بخاک یکسان شده اسیر بحد و مواشی و مراعی بعد بیست
غازیان افتاده سالماً غانماً مراجعت نمودیم و در روز پنجشنبه
دویم شهر ذی الحجه الحرام حسن بیک بیادل صحبت را نزد سپهسالار
فرستادند و رقمی باو نوشته مضمون آنکه در تاخت و محاصره
ارزن روم دوان هر کدام صلاح دانند حقیقت آنرا العرض [illegible]
جاه و جلال رساند و پیش از این در کرجستان مکث نکرده متوجه

جهات مذکور کردید بتوفیق اله آنچه موافق دولت روزافزون باشد
از قوت بفعل آید متقارن آنحال امیرخان قوم شرف خان
کرد و ذکریا خان به پابوس اشرف مشرف شده عرایض از جانب
امرا اکردستان که محتوی بر اظهار یکرنگی و اخلاصمندی بود
بنظر همایون اعلی رسانیده بنوازشات و تفقدات سربلند
شدند و در روز سه شنبه بیست و یکم شهر مذکور از جانب طهماسب
قلیخان حاکم ایروان سر و زنده جمعی را که قبل ازین عرض
کرده بود بسده سنیه آوردند و محبوسان از قید سلاسل خلاصی
یافته منظور نظر عاطفت کردیدند متقارن انحال خان احمد خان
اردلان نیز احتیت بره و دوستاق و جمعی را که در الکاهو صل
بقتل آورده بودند بدرگاه جهان پناه آوردند میر عماد الدین کرد
که از جمله محبوسان بود بنظر نوازش اختصاص یافته سربلند کردید
هنوز چشم ثوابت و سیار از تماشای رؤس دشمنان سر بدر
نیاسوده بود که رستم بیک سپهسالار اساری که در کرجستان
بدست آورده بود با رؤس مقتولان و جمعی از کرفتاران مصحوب روینده
بیک غلام خاصه شریفه باستان ملک آشیان ارسال نموده
این فتح عظیم بغایت مستحسن افتاد بجهت جلدوی غازیان

پیشکار مصحوب محمد صالح بیگ برادر میرزا تقی وزیر دار المرز مبلغ
پانزده هزار تومان باردوی سپهسالار فرستاده مقرر شد که بعد از
نصرت مآثر قسمت نمایند مشار الیه بتاریخ سه‌شنبه دوازدهم
روانه گردید برای ارباب الباب پوشیده نماند که در قانون
جهان گذران این عادت مستعار برقرار است که هرکسی را که باید
بسبب سوء المزاجی در صفحه سینه رسید تا دلی را پرخون و دیده را جیحون
نسازد بهیچ وجه تسلی نمیگیرد این قاعده در مذهب اخلاص و ثبوت
اختصاص کدام عاقل رخصت دهد که در مصاحبت دوستان
یکدل مشفق و یاران همدم موافق دوری جوید و بر منشور یگانگی طغرای
بیگانگی و رقم بی‌شفقتی کشند و عهدنامه دوستی را کطی السجل للکتب
در نوردند و بر عیار الفت غبار وحشت اختیار کنند و زنگ تغیر
بر آینه مودت راه یابند و نقش سکه مصافات برقرار نگذارند و قدم
از دایره وفا بصحرای جفا نهند و از جاده وداد و نهج اتحاد دیگر شوند
و آب بیرحمی آتش مهر بنشانند ترجمه این مقال آنست که میرزا تقی وزیر
دار المرز که قبل ازین مذکور شد که بسرکار عمارت مبارکه غروبه بود
بجهت رنجشی و خاشی که میانه او و بکتاش خان بیگلربیگی دار السلام
بغداد بهم رسیده چون بعد از انجام متوجه شده سینه گردید

ظاهرا سرا یا علانیه بعرض پایه بارگاه جاه و جلال رسانیده که یکتاش خان
خیال فاسد در دماغ راه یافته اراده باطل در خاطر دارد حضرت
ظل الهی از آنجا که ذات مبارکش آئینه جهان نماست آن حرف را
بر وقعی نگذاشته در مخزن نسیان جای میدادند اما خون بعضی
از دوستان بیگلربیگی دار السلام ازین خبر اطلاع می یابند که یکی
از آنها حیدر بیک یوزباشی قراداغلو برادر شاهرخ بیک وزیر بود
که با بیگلربیگی مذکور قاعده یکجهتی را قائم داشته بود بهاشم
بیک مستوفی خاصه شریفه که با حیدر بیک مذکور مصاحب بودند
میگوید که این قسم گفتگو می شنیده ام و یقین میدانم که یکتاش خان
ازین گمان خطا همچو منشک بی هوش بهتر آنست که او را ازین مقدمه
اعلامی حاصل شود شاید که تقریبی عداوت میرزا تقی را العرض بناید
آن غافل از سر انجام خویش قلم بی سعادتی را نقطه زده صفحه کاغذی را
بجهت اعلام این مقدمه و سجل قتل خود نوشته بملازم یکتاش خان
که در اردوی معلا بود داده که روانه بغداد نماید ملازم مذکور
کاغذ مذبور را بوساطت میرزا محمد واقعه نویس آورده بمیرزا تقی میدهد
خدمتش آن کاغذ را بجنس بنظر نواب کامیاب میرساند که
شاهد گفتگوی من همین نوشته است حضرت ظل الهی ازین معنی

آشفته گردیده حکم بر قتل حیدر بیگ مذکور نموده هاشم بیگ را مشار فرموده
چشم او را از حلیه نور عاطل ساختند و در همان روز قراقاش چاپار را
بقدغن طلب بکتاش خان فرستاده او را بدرگاه جهان پناه برگشته
چاپار مذکور بچهارشبانه روز از دار السلطنه قزوین مدار السلام
بغداد رفته بود و بتاریخ شانزدهم شهر مذکور حسن بیگ یساول
صحبت که بجهت عرض لشکر و معاینه محاصره جهات رفته بود مراجعت
نموده عریضه رستم بیگ سپهسالار آورده که تاخت و محاصره
محال که فرموده بودند ممکن است هر چه امر اشرف صادر گردد
بدان عمل رود در جواب عریضه حکم محاصره قلعه وان نوشته شده
مصحوب کلراقا جلودار خاصه شریفه نزد سپهسالار فرستادند
و درین چند روز نفر از جماعت لرستان که بمار خوری اشتهار
دارند بعتبه اقبال آمده چند افعی که از شیراز آورده بودند در حضور اشرف
نوش جان کردند و آسیبی بایشان نرسید و در غره شهر صفر سنه ۱۰۴۲
بکتاش خان باعتقاد تمام روی نیاز بر آستان ملایک پاسبان
مالیده نقد اخلاص خود را بمحک امتحان رسانیده منظور نظر و عواطف
خسروانه گردید و حسب الامر مقرر شد که طالبخان اعتماد الدوله و میر
خان قورچی باشی بحقیقت افترایی که بخان مذکور کرده بودند برسند

ایشان بعد از رسیدن بسنجان اهل غنا دریافتند که چراغ گذرا
نمود فروغی را استیهار العز عرض رسانیده بکتاش خان بشفقت
شاهانه و عنایت پادشاهانه بتشریف خاص و شمشیر و اسب بازین
و لجام طلا سرافراز شده رخصت مراجعت بجانب دار السلام
یافت و در عصر همین روز عریضه سلطنت پناه رستم خان والی گرجستان
رسید که مردم قلعه سخری که از قلاع معتبر باشی آچوق است شاهی
سون شده قلعه مذکور را بدست ملازمان آنجناب سپرده اعیان
ایشان بتفلیس آمده دم از اطاعت میزنند حضرت ظل الهی بر تحریر بجهة
ورود اخبار مسرت آثار شکر موهبت الهی بتقدیم رسانیدند و در آن روز
در عمارت بهشت جشن عظیم نموده بساط نشاط کامی گستردند امرا
عظیم الشان و بکلربیکیان والامکان و وزرا و کلانتران و سایر
دیوانی فراخور حال پیشکشهای لایق بنظر کیمیا اثر گذرانیده بانواع نوازشات
سرافراز شدند و در همین روز عریضه سپهسالار بنظر کیمیا اثر رسید
که بتاریخ سلخ محرم بحوالی وان رسیده در شب بیست و سیم شهر صفر
سنه ۱۰۴۲ که منجمان ساعت تعیین نموده اند بتوفیق مهیمن متعال
واجب الاذعان محاصره قلعه وان خواهم کرد اما ورود موکب اقبال
و سایه چتر همایون فال مملکت آذربایجان ضرور است حضرت ظل الهی

نزاراده کوچ از خاطر فیض مآثر سر زده اول مرتبه فرمودند که جبادی باشی
یراق جبا خانه و قورخانه و آلات قلعه گیری برداشته با کیزاریونان
روانه اردوی سپاه ظفر نشود که رایات ظفر آیات متعاقب بدولت
و فیروزی روانه الکاء آذربایجان است و رقم شفقت آمیز به سپهسالار
نوشته مصحوب قراقایش فرستادند که روز بروز آنچه روی دهد
بپایه سریر عرض نمایند و با یحتاج که ضرور باشد تفصیل نموده بغرض
که در غرض انجاح و اسعاف او سعی نماید و در خدمات تقصیر از خود راضی
نشود که عنقریب ماهچه رایات نصرت آیات از وسعت آباد آذربایجان
طلوع خواهد نمود چون ضمیر مهر تنویر حضرت ظل الهی که مهبط انوار است
از رهگذر آن مقدمات و سفارشات جمع شد و روز شنبه ششم
شهر صفر خبر رسید و عریضه طهماسب قلیخان مطالعه شد مضمون آنکه
ابراهیم پاشا حاکم فارس بعزم تاخت بحوالی سعدآباد آمده بعد از اطلاع
غازیان ظفر توامان ایروان از قلعه بیرون رفته با ایشان معارض
میشوند و بتوفیق مهیمن متعال و اقبال بیزوال ولی النعمت حقیقی در اندک
فرصتی بر منی لغان دست یافته جمع کثیر از آن مخذولان معاقبت
دستگیر و اسیر میکردند و برخی مقتول گشته فرقه راه گریزش گرفته
متوجه فارس گردیده در کنج خفا یا متواری میکردند امید که دشمنان

عاقبت نامحمود همیشه منکوب و مخذول باشند ذکر نهضت موکب
همایون از دار السلطنه قزوین بصوب الکاء آذربایجان و محاصرهٔ
قلعهٔ وان و سوانحی که در آن اوان روی نمود اکناف پشتها زگرازان
شود تهی بر رخش چونکه رستم دستان شود سوار چون خاطر
خطیر از انتظام امور عراق فارغ شد و رای منیر از انالهٔ مآرب آشفته امور
پرداخت معتمدان درگاه عالی را بهر ناحیه روان گردانید
تا هر کجا رایتی از تعدی انتصاب یافته مطموس گردد خبر رسید
که چون موکب اقبال پی سپر ولایت آذربایجان نشده ازین رهگذر
متوطنان آن ولایت را از عبور لشکر مخالف آسیب و ضرر رسید
اگر شهباز بلند اقبال و همای همایون فال در عرصهٔ آن مرز و بوم
پرواز آید ساکنان آن خطه در مهد امن و امان آسایش نمایند
چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت عزم جزم نموده در روز یکشنبه
بیست و دویم شهر صفر ۱۰۴۳ سحرگه که طاوس مشرق خرام
برون زد سر از طاق فیروزه فام از دار السلطنه قزوین روانهٔ خطهٔ
آذربایجان و دار السلطنه تبریز شدند و منزل اودر قوشخانه
توقف نموده روز دیگر بدولت و اجلال کوچ بر کوچ روانهٔ مقصد پیمودند
در اثنای طی منازل سپهسالار دو نفر جاسوس را که با پیشای

ازین روم نزد ذکریا خان کرد بجهت اخبار آمدن قزلباش
بجانب وان فرستاده بود بدست آورده بیعت به اقبال
آوردند و حضرت ظل الهی بلفظ گهربار اخبار نجابت آثار والا رتبت روم را
استفسار نمودند و چون رایات اقبال حضرت نشان بساحت
زنجان رسید ملازم طهماسب قلیخان بیگلربیگی چخور سعد عریضه
بدرگاه جهان پناه آورد مضمون آنکه چنین با نشای حاکم ارزن روم
جمعی از ملازمان خود را بسرکردگی حسین بیگ بجهت زبان گیری
بچخور سعد فرستاده ملازمان این غلام با آن جنود نامحدود در خورد
شکست بایشان داده حسین بیگ بقتل رسیده جمعی زنده بدست
غازیان نصرت شعار افتاده جماعت اسیر مذکور ساخته که جم غفیر
و جمع کثیر از سپاهیان قارص و مغازرد تاخت بر سر ایل قزاقلر
و شمس الدینلو برده اسیر و غنایم بسیار بدست آورده متوجه
مقصد خود شدند این کمترین بندگان بنده والاجاه چون ازین احوال
اطلاع یافت جمعی از ملازمان بتحفظ قلعه را از سر راه ایشان
فرستاده در سه فرسخی قارص تقابل فئتین روی داده جنگ عظیم
واقع شده مخالفان به نیروی دولت روزافزون روی گردان
شده شکست فاحش بحال ایشان راه یافته غریب بپانصد نفر

از ایشان مقتول شده غنیمت بسیار بدست غازیان شیرشکار می افتد
حضرت ظل الهی ازین خبر نصرت اثر شکفته و شادمان گردیده بعزم
شکار بر کنار رود متوجه شدند و از زنجان بقصد تقبیل آستان
سدره نشان سلطان الاولیا روانه اردبیل شده و از قریه شماسی
که تا قرب جوار آستانه منوره مقدسه حفت بالانوار القدسیه
دو فرسخ باشد پیاده گشته بعزم طواف آبای کرام خود متوجه گردیدند
و در آن روز بعد از مراسم طواف و زمین بوسی از جانب خلف
بیک خبر رسید که با لشکر خراسان بعزم تاخت حوالی بلخ و از خود
روانه شدیم انشاء الله بیمن دولت بی زوال آنچه روی دهد بعرض
خواهد رسانید و بعد از آن بعزم زیارت سلطان الاصفیا سید
جبرئیل بموضع کلخواران رفته آنچه لوازم طواف و ضراعت بود
بعمل آمد بعد از فراغ ازین مقدمات بامور ملکی پرداخته کلب
علی بیک دوات دار را مقرر فرمودند که بدار السلام بغداد رفته
دو هزار نفر از ملازمان بکتاش خان را آورده با لشکر خان احمد
بتاخت و تاراج موصل اشتغال نمایند و از اردبیل کوچ
نموده در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول داخل دار السلطنه
تبریز شده کاتب حروف را که یکی از بندگان درگاه هست و همیشه

سایه مثال در رکاب دولت و اقبال متمکن بود درین سفر که از اردبیل
کوچ نمودند کوفت صعبی عارض شد که نه زبان را قدرت گویایی
و نه دست و پا را قوت گیرایی از ضعف و ناتوانی به مشقت روزی
یک فرسخ طی مینمود تا نیم جانی را به تبریز رسانند چون سابقه خدمت
این غلام ملحوظ خاطر فیض مآثر حضرت ظل الهی که شفقت شاهانه عموماً
بود بمجرد شنیدن این واقعه حکما بجهت استعلاج تعیین نموده اکثر
اوقات بلفظ گهربار استفسار احوال مینمودند و از یمن رحمت الهی
و توجه شاهنشاهی ماده قوی روی بانحطاط نهاد چون در راجعت خیری بود
بعد از چند روزی بتقبیل آستان مشرف شده بشفقت شاهانه سرافراز
گردید انشاء الله که دشمنان دولتش تا ابد مخذول بوده دوستانش
خوشوقت و خوشحال باشند از اظهار این گفتگو از سر مطلب افتادم
باز عنان سخن را اگر بدست آرم در نزد سخن فهمان بهتر خواهد بود حضرت
ظل الهی در دار السلطنه تبریز متمکن شده قضا موافق رای و قدر
متابع عزم ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین بداد خواهی
مظلومان پرداخته و دست نوازش بر سر محتاجان آن دیار کشیده
بزیر دستان زردامان آمال ایشان را گرانبار کردند که درینوقت
ولد محمد شریف خان قورچی استاجلو از جانب سپاهان لار آمده

شخصی را که شاهی شیون شده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و از حصانت
و متانت قلعه وان در عریضه خود خود شرح و بسطی داده که این کمینترین بندگان
شمه از آن بیان میکنم چنین قید نموده که چون غازیان نصرت قران
بمحاصره قلعه اشتغال نمودند بمعونت عنایت الهی و توجه امداد پادشاهی
شروع در سیبه و نقب شده اما قلعه مذکور بطریق قلاع دیگر نیست
بنا بسیت که از غرایب تاسیس عبرت نمای وهم دور اندیش و ابدرت
مکان حیرت افزای عقل دوربین کوهی در میانه دریایی بر آورده
و جزیره در گردابی بصنعت دست ترتیب داده راست چون کوی
زمین در میان آب قرار گرفته یا کشتی در لجه عمان لنگر انداخته
انشاء الله بامداد حضرت بیچون بدست اولیا دولت قاهره خواهد
آمد عنقریب . بباز وی قوت خرابش کنند . بسیلاب چون
غرق آبش کنند . حضرت ظل الهی را چون همیشه کارهای گران
بعون ملک منان از پیش میرفت بکیه بعون آفریدگار کرده منتظر
واردات غیبی بود درین اثنا از جانب طهماسب قلیخان عریضه
آوردند که بجهت استخلاص قلعه وان متوجه شوند حضرت ظل الهی
در همان روز جانی بیک یساول صحبت را مقرر نمود که بجو زسعد
رفته با قشون آنولایت هرگاه لشکر مخالف متوجه وان شوند ایشان

نزازان بسمت بالکا آن جماعت فت تاخت وتاراج نمایند مشارالیه
بجهت تقدیم آنخدمت بپابوس اشرف مشرف شده و در روز دوشنبه
بیست ویکم شهر ربیع الاول محمد علی بیک اگیرق که قبل ازین بسفر هندوستان
بجهت ایلچی گری رفته بود آمده بعد از کشیدن پیشکش که قریب ده
هزار تومان بود بشرف پابوس مشرف شده و در روز جمعه بیست وپنجم
شهر مذکور از جانب خلف بیک خبر رسید که چون یالنکتوش قبل
ازین با یکهزار نفر از اوزبکان تابعه شهر باغ آمده قلعه مذکوره را مستحکم
کرده باقوام خود سپرده بود این غلام چون ازین معنی اطلاع یافت
با سلطنت پناه رستم محمد خان و امرای خراسان سوای حاکم هرات
ایلغار نموده قلعه مذکوره را محاصره کردیم و بعد از چند روز که سیبها
پیش رفته بحوالی خندق رسیدیم اهل قلعه دست بامان در آورده
بیرون آمدند و قلعه مذکور بتصرف اولیای دولت قاهره آمد و قوچ قار
بهادر عم زاده یالنکتوش و مراد قلی بهادر قوم مشار الیه حاکم قلعه و اوچی با
با دویست نفر از اوزبکان که در قلعه بودند بدست آورده سرداران را
نگاه داشته ما بقی را بقتل آوردیم بتاریخ پنجشنبه هفتم شهر ربیع الثانی
قراقاتیش وکجری بیک از جانب سپهسالار یاردوی کیهان پوی آمده
خبر آوردند که عساکر دم سپرگردی مرتضی پاشا وخلیل پاشا بغزاکری تشتشا

شش فرسخی وان نزول فرمودند در روز دوشنبه یازدهم چون لشکر مخالف
نزدیک قلعه آمده صف آرای گشتند عساکر منصوره با وجود آنکه جمعیت
تمامی نداشتند و فوج فوج بجهت آوردن آذوقه و خدمات متفرق شده
بودند در برابر سپاه رومیه در آمده شروع در محاربه نمودند بنابر دانست
که تیغ بسالت اگر برکشیده بازوی شهامت بود در قطع و فصل مقاصد
مرغ روی آید و سفارت تیر اگر با بشارت تدبیر بود در دل دشمن
جایگیر افتد تیز زبانی خنجر آبدار بی امضای عزائم آتشبار مفید
نیفتد و حجت قاطع شمشیر بی تایید رای منیر بمطلوب نجاح نرسند
از دریا، و غابا بنابر حلم گران سنگ بساحل نجات توان رسید
و از بحر امواج سحابهای عزیمت برق مثال توان گذشت
القصه چون تلاقی فریقین دست داد از اول روز تا سه ساعت
شب میان آن دو گروه بساط شطرنج افکنده پیادگان طرفین
در دست و پای اسپان افتاده غبار معرکه بالا گرفته بود اخرالامر
سرداران روم بطرز رفتاری نموده خود را در دامن کوهی که در حصانت
و استحکام نظیر نداشت کشیده از ان مقدمه بقایمی دست برداشتند
رستم بیک سپهسالار و امرای عالیشان مثل محمد قلیخان مصاحب
زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و فرخ خان بیگلربیگی شیروان

و آقا خان مقدم و امیر خان حاکم گرکرود و دیگر سلاطین در خدمت
سپهسالار جابلقی نموده آرای همگی بان قرار یافت که چون اشکر منی [اف]
دست از محاربه برداشته خود را بمکان محکم رسانیدند فی الحقیقه
این نیز علامت مغلوبی آن گروه است همان بهتر که ما نیز با جنود
نا معدود دست از محاصره قلعه برداشته در مکان وسیع رحل
اقامت اندازیم و انتهاز فرصت نمائیم تا آنچه مشیت خداوندی [نسبت]
از قوت بفعل آید جنگی با منیعی یکجهت شده از حوالی قلعه کوچ کرده
یکدو فرسنج راه طی نموده رحل اقامت انداختند بر عالمیان ظاهر
و هویداست که از مبداء تکوین که گوی زمین در خم چوگان اقتدار
بنی آدم آمده و عرصه میدان خاک جولانگاه نوع گشته هیچ دیده [ندیده]
اینچنین رزمی بدیده و هیچ شاهبازی صید خود را بهمچنین بنگ [بر]
زصد دلیر یکی باشد آنکه توفیقش حسام قاطع و بازوی کامکار
چون خبر این واقعه عظمی بعز عرض رسید ارقام مطاعه شرف نفاذ
یافت که خان احمد خان اردلان و شاهوردی خان لر فیلی و
طهماسب قلیخان بیگلربیگی حویزه و کلب علیخان افشار حاکم ارومی
چون بر مضمون حکم جهانمطاع عالم مطیع مطلع گردند با قشون خود
متوجه اردوی سپهسالار شده دقیقه فرو نگذارند که لشکر مخالف از مقام خود

حیان

فرار نمایند و اغورلوخان ایشک آقاسی باشی شاملو را با جمعی از قور

و غلامان و آقایان و تفنگچیان نیز بجهت تمشیت این امر مامور

ساختند چون ارقام روانه شد از جانب سپهسالار کلب مراد

توشمال آمده خبر آورد که چون در میانه اردوی کیهان پوی عسرت

و تنگی آذوقه بود لاعلاج کوچ نموده چهار فرسخ از قلعه دور شده در

میانه الکاء زمیل جلالی نزول نمودیم که خاطر از رهگذر آذوقه

جمع شود و در عرض لیله قید نموده که طهماسب قلیخان بالشکر حجور سعد

و کلب علیخان افشار و اغورلوخان ایشک آقاسی باشی داخل

اردوی کیهان پوی شدند و اراده آنست که در میان الکاء

زمیل جلالی قلعه ایست که در حصانت و متانت قرین ندارد

و موسوم بکیرلک هست و الاحین بیک برادر زمیل جلالی مستحفظ

آن حصن حصین است چون سد راه مترددین شده او را متصرف

اولیاء دولت قاهره در آوریم حکم قضا مضا صادر شد که مطمح

نظر فرخنده اثر و همت والانهمت آنست که قلعه و ان متصرف

در آید ادوات قلعه گیری و مایحتاج آن همگی مهیاست بنیاد

که سعی در استخلاص قلعه مذکور شود که عنقریب رایات جاه و جلال

نیز روانه آن حدود است الحال بعد از گرفتن قلعه کورلک بنا

بعز عرض رسانند که بدانچه مقرر شود عمل نمایند و چاکر مذکور را مصحوب
علی بیک قورچی روانه ساخته خود بدولت و اقبال در دار السلطنه
تبریز رحل اقامت انداخته اوقات شریف را بر سیستن قنداق
مظلومان صرف مینمودند که در روز یکشنبه بیست و هشتم قرا او
قورچی قاجار بعتبه علیه آمده چند نفر کرد زنده و دو سه نفر شاهسیون
بنظر کیمیا اثر آوردند و مقارن اینحال گرگین چلودار که نزد خان احمد خان
رفته بود که جمعیت لشکر نموده بتاخت موصل روند و در ثانی الحال خان
مذکور را باردوی معلا طلبیده آمده بودند عریضه خان احمد خان را بنظر
رسانید آنکه قریب بده دوازده هزار نفر از غازیان نصرت شعار
در حوالی قره آغاج جمعیت نموده اراده رفتن موصل دارند چون
کس بطلب این غلام آمد واجب بود که بعز عرض حجاب درگاه برسانم
که چون در ینولایت ایل و الوس بنهایت جمع شده اند مبادا از
آمدن این غلام چشم زخمی از رهگذر لشکر مخالف برسد بنابران آمدن را
موقوف بعرض داشت که بهر امری که از کریاس گردون اساس
عز ورود یابد بدان عمل نماید وزرا و امرا عالیشان صلاح در آن
دیدند که آمدن او موقوف باشد بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ
که خان احمد خان آمدن آذربایجان را موقوف نموده در تاخت

و تاراج موصل ساعی باشند و بعد از فراغ از مقدمات عریضه مرتضی قلیخان
حاکم مرو رسید که امام قلیخان والی ترکستان و تاشکند را که قبل از این
مخالفان بدست آورده بودند در استرداد آن کوشیده بتصرف
خود درآورده اند ملک از کف رفته باز آید بکف حضرت ظل الهی
ازین خبر خشنود شده بعیش و کامرانی مشغول شدند و در روز چهارشنبه
ششم شهر جمادی الاول میرزا احمد رای اشتهاردی که سابقه
خدمت درین سلسله علیه داشت بجهت وزارت آذربیجان تعیین شده
بشرف پای بوس مشرف شد و در روز چهارشنبه سیزدهم شهر مذکور
سلیمان بیک توشمال از اردوی سپهسالار آمده خبر گرفتن قلعه گورلک
شاهی سیون شده بتقبیل آستان مشرف شدند مقارن حال از جانب
خلف بیک عریضه رسید که چهار پنج هزار اوزبک باتفاق عبدالعزیز
خان تا خت خراسان آمده تا حوالی جام و لنگر تاخت نمودند لشکر
فیروزی اثر خراسان ایشان را تعاقب نموده بقدر دستبردی
نمودند و بعضی از غنایم را استرداد نموده سالما غانما مراجعت
کردند حضرت ظل الهی از استماع این خبر بمحض الهام غیبی قرار بآن
دادند که امیرخان قورچی باشی را بجهت محافظت خراسان روانه
آن صوب با صواب نمایند مشار الیه بتاریخ جمعه پنجم شهر رجب المرجب

بآن خدمت سرافراز گشته پابوس نمودند و روانه مقصد شدند و در همان روز
الکاء مزبور را بتیول لاچین بیک جلالی داده مومی الیه را با جمیع اکراد روانه
آن محل کردند که برفاه بال در آن ولایت زندگانی نمایند و از جانب خان
احمد خان خبر رسید که باتفاق کلب علی بیک دواتدار تاخت
موصل رفته ساحت آن ولایت را سنابک کیهان نمود و غنایم بیحد و بی‌نهایت
بدست غازیان شیر شکار افتاد و جمعی از اکراد یزیدی که از صدمه لشکر جنود
نامعدود در مغارها متواری شده بودند وجود ایشان را اوراندرون
مغارها بآتش سوزناک تادیب نموده خاکستر ایشان را بباد فنا دادند
حضرت ظل الهی را ازین خبر انبساط تازه و فرح بی اندازه روی داده شکر
خالق ذوالجلال بتقدیم رسانیدند و در روز سه‌شنبه هشتم شهر مذکور
سیاوش بیک یوزباشی غلامان بجهت قوللر آقاسی گری تعیین شده
سر مباهات بفلک رسانید چون همت والا نهمت حضرت ظل الهی
همیشه مصروف و معطوف بر آنست که هر یک از بندگان در جاده
خدمتکاری ثابت قدم باشند سر او را بتربیت از گنبد گردون
برافرازند لهذا مقرر شد که جمعی از غازیان که در سفر گرجستان و دوان
آثار جلادت و مردانگی از ایشان بظهور آمده باشد اسامی ایشان را
مستوفیان عطارد نشان بقید تحریر درآورده فرامین بنام

انعام و تحسین دهند ازین جهت جمع کثیر از آن موهبت مستطیع شده کیسه آمال ایشان از وجوهات انعام مالامال گردید بعد از فراغ از مهمی به هر روزه بقصد شکار سوار شده کوههای ارک و کلنبک و صید می نمودند و بخوشی و فرخی اوقات صرف میکردند. ایام بکام اختران فرمانبر و افلاک نهاده بر خط فرمان سر ... ین نوروز ایت ییل سنه ثلث و اربعین و الف و سوانحی که در ضمن سنه مذکوره از قوت بفعل آمد و توجه رایات جلال در بهار این خجسته سال بجانب ییلاق سهند ابر نوروزی علم بر گوشه افلاک زد و ز غریو بش فاخته گل جامه بر تن چاک زد. آب خورد یاسمن بر چشم نرگس خاک ریخت. لاله خیمه در جوار خیمه چالاک زد. در روز سه شنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ثلث و اربعین و الف که سه ساعت از روز مذکور گذشته بود در دار السلطنه تبریز خسرو فلک چهارم از نهانخانه حوت بخلوت سرای حمل قدم نهاده عالم را خرمی تازه بخشید در تالار مبارک جشن عظیم ترتیب کرده از یمن عاطفت آن صدر نشین سپهر خنجر بید را آب دادند و پیکان زن غنچه بدست شبنم سوده گشت سنان نیزه خار بحمایت گری فهد گل برخاست دسپر زر کوب گل پیش تیر باران ابر بهاری آمد در ع

سیمای آب از صیقل وضیا شعاع بر آینه سپهر انداخت و تیر بید
از کمان قوس قزح جهیدن گرفت و درخت عریان از اوراق
پریشان لباس عاریتی در بر کرد و در عرصه باغ نقش اثر تاک و بساط
بدید آمد خاک خشک اغبر با مشک اذفر آمیخته عقدهای مروارید
از گوشهای اشجار آویخته شد عقل خردمند از این کسوت شریف
که اطراز صنعة الله و من احسن من الله صنعة مزین گشته حیران
و سرگردانست . دوران گل و لاله در ایام بهار است .
عالم چو رخ خوبان پرنقش و نگار است . نرگس بچمن در صنم سیر لباست
سوسن بصف اندر بسپر سیم عذار است . از مژده آمدن بهار
عالم را شکفتگی روی نموده ساکنان خطه غبرا را سرودی و متوطنان
عرصه خضرا را حبوری بی اندازه روی داد بر رای خردمندان
دوربین و سخن فهمان نکته آفرین روشن و مبرهن و مدلل و مبین
خواهد بود که رتبه ظل الهی که مراد از آن پادشاهیست بعد از درجه
نبوت و امامت کیفیت جهانبانی است . نیست درین دایره
خرگهی . رتبه به از رتبه ظل الهی . قرب بهمسایگی رب بود .
سایه بشخص از همه اقرب بود . و باین سعادت همه کس را دست رس
نیست و این دولت بسعی دریافت قدم هر کس نی پی شبهه

تا آب از منهل اقبال قویم الالطاف نباشد آن نهال مراد بر فلک اجلال
بالا نکشد و آن شجره طیبه معنویه با اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بگل و میوه آراسته نشود یقین که سعادتی در سرشت هست که این
دولت سرنوشت شده . هرکه افسر سرش از فرزدانی بود
گوهرش را آب و رنگ از نور ربانی بود . آیدش از مصحف امید فالی
بر مراد . رایت اقبالش از آیات سبحانی بود . لاجرم بر هفت
اقلیمش سرافرازی رسد . مسندش بالای اورنگ سلطانی بود
بر سریر دولتش تمکین بود حسب المراد . در ازل هرکو لفیض دولت
ارزانی بود . در ازل از عین اقبالش آب حیات دهنده تا ابد
جام مرادش همدم جانی بود . لاجرم چون سعادتمندی
ازلی الاقبال بر سریر عزت و جلال و قلمرو عدالت و افضال
نزول فرماید فلک در تربیتش افزاید و ملک به تهنیتش زبان گشاید
چون از لطف و رحمت الهی ابواب شفقت نامتناهی بر چهره آمال
حضرت ظل الهی باز بود بر مسند اقبال تکیه داد . بعد از تمادی ایام
جشن نوروزی بداد رسی مظلومان و بدلداری و دلجویی عجزه پرداخته
و دامان آمال ضعفا و مستحقین را از نوال پر ساخته به عیش
و کامرانی مشغول بوده اخبار مسرت آثار هر روزه از ممالک محروسه

بپایه سریر رسید و در روز شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک
از جانب طهماسب قلیخان خبر حرکت خوندکار از استنبول بالنکو
در آمد که چون پادشاه والا جاه روم بعزم سفر از دار الخلافه خود متوجه
میشوند دران اثنا منهیان ایشان خبر تسلط فرنگ را می آورند
که با جمعی از فرنگان با کشتیهای آماده بعضی از بلاد اردم ایلی آمده تاخت
و تاراج بیحد و حصر نموده با غنایم و اسیر بسیار مراجعت میکنند خوندکار
این مقدمه را بفال خوب نگرفته مراجعت مینماید حضرت ظل الهی
در روز غره شهر شوال مبارکی عید فرخنده فال در تالاری که نشیمن
آن بلند اقبال بود جشن عظیم نموده پیشکش حسن خان حاکم هرات
و امیر حمزه خان دارای سیستان و وزیر خراسان با چند نفر سر و زنده
که خان احمد خان از تاخت موصل بدست آورده بود دران روز
از نظر مبارک اشرف گذشته محفل نشینان بزم اعلا نیز فراخور
احوال بخشش و نصیبی یافتند و در روز دوشنبه چهارم شهر مذکور بنده
نام شخصی از ملازمان بکتاش خان حاکم بغداد برسم چاپار از بغداد
آمد عریضه خان مذکور را آورده مضمون آنکه سردار عساکر روم
جمعی را بجهت تاخت حله مقرر نموده احتیاط آن لازم است بنا
بران احکام مطاعه باسم شاهوردی خان لر و خان احمد خان

اردلان و امرا ء فارس عز ورود یافت که جمعیت نمایند که اگر از جانب
رومیه حرکتی واقع شود ایشان نیز در برابر بجهت دفع صایل سعی بعمل آورند
بعد از چند روز از جانب خان مذکور خبر رسید که کنعان ولد ناصر
مهنا خبری بمن نوشته فرستاده است که جمعی از اعراب حلب که
بجهت شتر خریدن آمده بودند چنین مذکور ساختند که ینگچری آقاسی
جمعی از ینگچری را بجهت تقصیری بقتل آورده آنجماعت نیز یکجا جمعیت
نموده کمر قتل او را بمیان می بندند و در میانه ایشان آتش فتنه
بالا گرفته بنابران خوندکار که از اسلامبول بعزم سفر عجم بیرون
آمده بود مراجعت نماید و مفتی را بقتل آورده شورش عجیبی در
بلاد روم روی داده ازین رهگذر بجانب جانه آمدن موقوف شد
درین روز نیز از جانب مهدی خان سلطان حاکم دورق عریضه
بدرگاه گردون اساس آمد که سید منصور خان حاکم عربستان
با جمعی از اعراب ال کثیر و آل فضول جمعیت نموده بر سر قلعه محسنیه
رفته قلعه مذکور را بدست می آورد اما نارین قلعه بدست سید
محمد خان است و امیر نعمت الله خالوی سید محمد خان نارین قلعه
مذکور را محافظت نموده مخالفان را راه نمیدهد تا آنکه سید محمد خان
بکومک او آمده داخل قلعه نشود و سید منصور خان منکوب شده

از پای قلعه فرار نماید و از جانب ایوب خان حاکم سلماس نیز
خبر آمد که عساکر روان و اکراد آن محال جمعیت نموده اراده تاخت
آذربایجان دارند حضرت ظل الهی تکیه بعون عنایت یزوال نموده
بهر طرف روان ساختند اشهار فرصت داشته شد که عریضه حسین خان
حاکم هرات رسید که عبدالرحمن اتالیق با دوازده هزار اوزبک از
الماچی وغیره از راه چهل دختران یکسوی آمده و جمعی را جدا نموده بولایت
خراسان فرستاده تاخت و تاراج نمودند و در روز پنجشنبه
هیجدهم از آب مرغاب عبور نموده مراجعت کرده اند و بملازم
یکتاش خان حاکم بغداد خبر آمدن ینکچری آقاسی را به پیره جک
وخروج سردار از حلب آورده بنظر عرض رسانیدند و نواب
کامیاب درین روز جاسوسی از اهل روم را که در دارالسلطنه تبریز
بدست آمده بود بپای فیل انداخته مقتول ساختند و میر فتاح
اصفهانی را رخصت انصراف بجانب بغداد داده روانه کردند و در بالا
که مسکن آن مظهر اقبال بود دران روز جشن نموده امرا و اعیان
دولت الواب خوشدلی و شادکامی بر روی آمال خود گشوده بگشیدن
جامهای راح روحانی مبادرت نموده داد عیش و عشرت در
دادند نشستند با هم بعیش و سرور کدورت همین بود زان در بالا

در روز شنبه هشتم از جانب امیرخان قورچی باشی سردار خراسان
رضا قلی بیک ملازم او بچاپار آمده خبر آورد که عبد العزیز خان والی
محمد خان بعزم تاخت خراسان با بیست هزار اوزبک بکنسویه آمده چهار روز
توقف نموده اند اما چون متوطنان خراسان از آمدن مطلع شده بودند
اسباب و اموال خود را در القلاع محکم برده آنچه لازمه مردانگی بود بعمل
آوردند مشار الیه را از آن حرکت ناهنجار کاری از پیش نرفته بقصد
محاصره فراه از آن راه روانه شده بیست روز در پای قلعه فراه توقف
نموده از آنجا نیز چون حصانت قلعه را مشاهده مینماید با هزار خرج وار
یأس روی بولایت خود میگذارند و خاطر از رهگذر ایشان جمع شد
حضرت ظل الهی بجهت ورود این خبر خلاع فاخره بجهت قورچی
باشی با ارقام مطاعه روان ساختند و درین روز میر هامی ایلچی
دارای ممالک هندوستان را که بجهت اسب خریدن آمده بود
طلب نموده مجلس پر روی آراستند و سوغاتی که میر مذکور همراه داشت
از نظر مبارک همایون گذرانیده بتفقدات شاهانه سرافراز
گشت و در روز چهارشنبه نوزدهم از جانب سلطنت پناه رستم خان
والی گرجستان عریضه بدرگاه جهان پناه رسید که چون قبل از این
والی داغستان اظهار مصاهرت با این غلام نموده بود درین ولا

همشیره خود را بر داشته که پاور حاکم باشی آچوق و طهمورث برد
از مقدمه آگاهی یافته سر راهها را مسدود ساخته اشتهار فرمنت
داشتند که شاید دستبردی نموده مانع آن از دواج شوند این بنده
خانزاد چون برین احوال مطلع شده با عساکر نصرت آثار امرا فر
و شیروان و بکلجیان کارتیل روانه آن صوب گردیده و در پای التون
قلعه که سرحد باشی آچوق است و جعفر پاشا حاکم اردهان و چند نفر
تفنگچی بکو بک جماعت باشی آچوق فرستاده بود رسیده ایشان را
منهزم ساخته جمعی از ملازمان خود را از راه ولایت کوریال بساری
والی دادیان فرستاده خود نیز از التون قلعه کوچ نموده در یکفرسخی
محلی که طهمورث و حاکم باشی آچوق توقف داشتند نزول نمود و روز
یکشنبه نهم شهر ذی قعده والی دادیان با جنود نصرت توامان خود
در برابر طهمورث و لشکر باشی آچوق صف آرایی میکرد چون ملاقات
فئتین دست میدهد باندک فرصتی شکست عظیم بلشکر باشی آچوق افتاد
حاکم مذکور با چند نفر از اوزناوران کاخت و باشی آچوق اسیر
و گرفتار گردیده دو سه هزار نفر دیگر مقتول میشوند طهمورث و دولت
پادشاه باشی آچوق گریخته خود را بقلعه گنبت می اندازند والی دادیان
دیدی فال همشیره خود را بعد از فتح چنین مصحوب ملازمان اعتباری

بار دوی اینغلام فرستادند و اراده چنان است که فیمابین والی دادیان
و این کمترین بندگان ملاقات واقع شود اگر از سده سنیه رخصت
انصراف حاصل شود بعمل خواهد آمد حضرت ظل الهی از رسیدن
این خبر کمال بهجت و سرور روی داده ملازم رستم خان را با خلاع
فاخره و اسب و زین با ساخت طلا روانه نموده در رقم قید نمودند که
اگر ملاقات فیمابین آن سلطنت پناه و والی دادیان روی دهد
چون در هواداری از یکرنگی میزند قصوری ندارد در رقم را تعجیل روان ساختند
مقارن اینحال عریضه رسید منصور خان عرب که بر قلعه حویزه دست
یافته بود بدرگاه جهان آمده اظهار ایلی و بندگی پیش از پیش نموده
بود ارقام استمالت نامه با خلاع فاخره جهت آن فرستاده
در دلجوئی او دقیقه فرو نگذاشتند و در روز پنجشنبه بیست دوم
میرزا محمد واقعه نویس بجوار رحمت ایزدی پیوسته جای او را بعد از
چندی روز بمیرزا معصوم مستوفی بقایا شفقت نمودند چون کاراگاهان
عالم صورت و معنی در ضمیر روشن نفسان عالم تحقیق دائم بدریافت
معانی دقیق که سرآینه صلاح امور ملک و رز آنست سعی مینمایند
لهذا درین ایام قاید توفیق بالهام حضرت واهب واجب التکریم
در سراچه خاطر آفتاب آثر حضرت ظل الهی که پرتو تجلیات غیبی است

راه یافت که چون دار السلطنه تبریز اکثر اوقات از نهر مهران رود بان
خرابی بان راه یافته خانواده های قدیم از رکنه آن آب بیحال
برابر میگردد هیچ بهتر از آن نیست که چون منبع آن سیل در بنوالات
واقع شده نهر سیل را حفر نموده راهها و نهرها را با سنگ و ساروج
مسدود سازند که دیگر اذیتی و خرابی بشهر راه نیابد فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که در روز غره شهر ذی الحجه الحرام قورچیان و غلامان
و آقایان و عمله موجبات بر سر کار حاضر شده در کندن نهر
ساعی باشند حسب الفرمان همگی با بیل و کلنگ و اسباب و ما یحتاج
متوجه شدند و زمین مذکور را قسمت نموده بفراخور هر کس سهمی رسید
در حفر آن شروع نموده در اندک فرصتی باتمام رسانیدند قضا را پیش
از شروع این امر اصلا قطره باران از ذروه سما میل کره ارض
نمی نمود بعد از اتمام شهر مذکور از اثر باران بسیار سیل عظیمی بهم رسید
که اگر آن کار منتهی نکشید بنای تبریز را از شدت آن سیل در
عدم آباد می یافتند این مصلحت عظمی بی آنکه پای مشوره و صلاحی در میان
باشد از خاطر همایون سر زد امید که تا خامه تقدیر رقم منشورها را
بطغرای هلال موشح میگرداند منشور دولت و اقبال بتوقیع جاه
و جلال حضرت اعلا مخلد باد ایام در آباد بیرون از عدد احاد تا عدد

باشد از احاد مولف بر رای الباب اهل استعداد مخفی نباشد که چون
میرزا تقی وزیر دار المرز که بجهت سعایت جمعی از نظر عاطفت شاهنشاهی
افتاده با علی لبخان اعتماد الدوله مجادله آغاز نهاده بود مدتی چون غریق
که بهر چیزی تشبث نماید بجانب هر کس توسل مینمود و چون گمراهی که
بهر وجه راه جوید بر ان طرف تمسک مینمود تا آنکه بموجب خواهش جان بسیار
در محل مرغوب محاسبه او را که مبلغهای کلی می شد نوشته در روز
چهارشنبه سیم ذی حجه بخدمت اشرف آورده گذرانیدند و چون حساب
اوبی باقی در آمد نواب همایون تفقدات بینهایت نموده مجدداً
وزارت دار المرز را باو شفقت نمودند مشار الیه بشرف پابوس
مشرف شد و درین روز ملازم رستم خان والی گرجستان آمده
خبر ملاقات والی مذکور را با حاکم داغستان و مراجعت سلطنت پناه
معظم الیه را با لکار کارتیل آورد حضرت ظل الهی در روز عید
اضحی بباغ تقی سلطان رفته جشن عظیم ترتیب داده درین روز
میرزا معصوم بجهت واقعه نویسی و میرزا ابو الفتح ولد میرزا محمد
بجهت وزارت غلامان بشرف پابوس مشرف گردیدند و مقرر شد
که سپهسالار در تبریز توقف نماید و خود بدولت و اقبال در ساعت
سعد سوار شده متوجه ییلاق سهند گردیدند و چون چمن سعد آباد که از اراضی

نزول
معتبر تر است و در نهایت صفا و فضا و در نظر همگنان جای دلکشا
واقع شد ساکنان آن سرزمین بعرض رسانیدند که دیگر سمتی
محل مذکور مغاره ایست که از ابتدا تا انتهای آن بیست گز بیشتر نیست
و در آخر آن مغاره گودی است که عمق آن سه گز باشد و آن گود را بحدی
عفونت و سمیت غالب است که هر ذی حیاتی را که در آن می‌اندازند
فی الحال کشته می‌شود حضرت ظل الهی را این معنی گوشزد گردیده بعزم
سیر آن مغاره روانه شدند و چند راس گوسفند و مرغ در آن مغاک
انداختند بتجربه حاصل شد که سخن مردم آن ولایت خلاف بوده حقا
که آن مکان محل تعجب است در آن سرزمین ملازم یکتاش خان
آمده بعرض رسانید که چون دایم از اعراب موصل دستبرد یاری
نموده بود بجهت تلافی مقدمات ایشان کنعان ال مهنا را با خالد
بیک فرستادیم که در تلافی آنچه از دست برآید تقصیر ننمایند ایشان
با قشون خود بجانب آن ولایت رفته اهل موصل تاب مقاومت
نیاورده فراری میشوند اعراب مهنا ایشان را تعاقب نموده تا حوالی
دیار بکر میبرند در آنجا گویت با اهل موصل رسیده جنگ عظیمی واقع
میشود آخر الامر شکست بر لشکر مخالف افتاده جمعی اسیر و دستگیر
میشوند و پانزده هزار گوسفند و شتر و گاو بدست اعراب افتاده

سالی غانما مراجعت مینمایند و آخشتی سلطان نیز عریضه فرستاده
در طی عریضه قید نموده که سید محمد خان که قبل ازین از صدمهٔ سید منصور
خان گریخته ببصره رفته بود سید منصور قلعهٔ حسینیه را نیز متصرف خود
در آورده این کمترین بندگان با شیخ فرهاد بحوالی قلعهٔ حسینیه رفته
که شاید سید منصور دم از ایلی بزند خدمتش از قلعه بیرون آمده
شروع در جنگ و نزاع نمود و جمعی از طرفین مقتول شدند آخر الامر چنین
مذکور شد که سید منصور از کرده خود نادم است حضرت ظل الهی
درین روز کوچ نموده متوجه ییلاقات سهند بود هر روزه اخبار متواتر
از اطراف رسید درینولا طهماسب قلیخان کس خود را بدرگاه جهان
پناه فرستاده خبر آمدن سردار بدیاربکر و آمدن بارزن روم را اردو
اظهار نمود که خواندکار اباظه پاشا را بقتل آورده با فرنگیان صلح نموده
متوجه ولایت حلب است حضرت ظل الهی بسعادت و اقبال ازین
اخبار چیزی بخاطر راه نداده از گدوک شبلی عبور نموده بقوری گل رو بیل
اجلال واقع شد درین روز حسن خان حاکم هرات و خلف بیگ
بشرف پابوس سرافرازی یافته منظور نظر عاطفت شاهانه گردیدند
و بزم عیش و شادمانی بر روی ایشان آراسته بر لحظه بتفقدی ممتاز
و سرافراز می گشتند بعد از دو روز از آن مکان کوچ واقع شده بحوالی

سهند رسیدند در تعریف خوبی آن ییلاق و چمین زبان روزگار الکن است
غایتش شمه از فضای آن بیان کردن لازم است ذکر ورود مخیم اقبال
در ییلاق سهند و بعیش و کامرانی بودن و تقبل آمدن عالیجاهان
اعتماد الدوله و اغوزخان اشیک آقاسی باشی و دیگر سوانحی که
دران مکان روی نمود چون آن سرزمین محل ورود آن مرکز دایره
اجلال گردید در هر طرف آن وادی که سیاح نظر روانه مینمود چشمه
بر روی گل و لالههای رنگارنگ می گشود و بهر مکانی که سیار خیال
عبور مینمود تکیه بر سبزه میکرد و سبزه زارش نزاهت چون روضه
ارم و ریاض عرصه اش سبز و خرم آب روان آن مرغزار
چون جعد بتان پرشکن و آب انهارش بغایت صافی و روشن
طره سنبل شانه زده باد صبا و زلف بنفشه بدست مشاطه نسیم مطرا
جام شقایق چون ساغر صهبا لبالب باده ارغوانی و کاسه گل مالامال
شراب زندگانی صحرایش از طراوت و صفا قبول جان خرد مند
و از خضرت و نزاهت غیرت نمای مرغزار ارم چون ساحت جود کریمان
طول آن بی سرانجام و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن
بسیار گیتی از خط استوا سطحی راست کرده و از دایره معدل قطعه
برانگیخته از سبزی مرغزارش زمانه خط النسخ بر طراوت ریحان

و صفا
کشیده و بساط زمردی پیکرش آب روی زمرد و پیروزه برده از سبزه
چون آینه که عکس خط دلفریب خوبان بران افتد یا خود آبگینه که از
رطوبت هوا زنگار پذیرد . چو مینا چراگاهی مدید بدید . روان
آب در سبزه آب خورد . چو سیماب در پیکر لاجورد . چون حضرت
ظل الهی بدولت و اقبال آن سرزمین را بفر و شکوه آراسته شد و در
منزلی که محل نزول پادشاهان سابق و صورت پذیری اشتهار
داشت فرود آمده سایبانهای منقش بدیبا و زربفت بر سر پا کرده
بر چهار بالش دولت و متکای عظمت تکیه نموده آیین عیش و سرور
تازگی رونق داد و سرور روز بطریقی و هر لحظه روشنی زنگ زدای ضمیر آفتاب
تاثیر گشته در مراعات خاطر محبتان ساعی بودند بر رای کارآگاه آن
عالم کون و فساد و بر ضمیر دانایان و متوطنان سبع شداد ظاهر و باهر است
که پادشاهان اولوالعزم برگزیده حضرت واهب متعال اند بدانچه
در اندیشه خواص و عوام در نیاید سرپنجه نجدت و بسالت و قوت
بازوی کامکاری میسر میگردانند و هرچه برزانت رای و تدبیر صواب متعلق
بود باستشارت رای روشن و استعانت ضمیر منیر بتفصیل
میرسانند. هرچند آن امر در نظر دوربینان بلباس دیگر جلوه نماید.
اما عاقبت آن محمود است المزوج این مقدمه بقتل آمدن طالنجان

ی سرمکنون کشید

اعتماد الدوله است که چون در ایام منصب از باده خوشگوار دولت
عنان تمالک و دوراندیشی را از دست داده مدام پای مدهوش ربا
دست در آغوشش داشت معاندان که از دیر باز رشته صحبت را
در پیچ و تاب داشته و در اشتهار فرصت بودند بگفتگوهای شقاوت
آمیز مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل الهی نسبت باو منحرف ساختند
تا آنکه در روز جمعه دویم شهر صفر سنه ۱۰۴۳ که نواب همایون در خانه حسن خان
حاکم هرات مهمان بودند آن وزیر عالیمقدار را با غورلوخان ایشک
آقاسی باشی و حسن بیک یساول صحبت مقتول ساختند آری در آیین
سخن سنجیست که سر رشته تقدیر بدست تدبیر نتوان پیچید و با شخص قضا مقاومت
مفید نباید چند اسبکروحی که با قضا نازل از راه مرافقت مساعدت
نماید و خوشا کاملی که با اجل موعود بقدر مخالفت تبدل نکند،

خنک برق کو جان بگرمی سپرد · بیک لحظه زاد و بیک لحظه مرد
نه افسرده شمعی که چون برفروخت · شبی چند جان داد و آنگه بسوخت

بعد از کفایت مهم ایشان قاضی محسن ولد قاضی معز را نیز سیاست
نموده بجزای اعمال سزا دادند در همان روز امر وزارت بمیرزا تقی
و منصب ایشیک آقاسی باشی گری بامام قلی بیک یوزباشی ایناللو
نامزد شد بحکم جهان مطاع الطلب اوردان شد و در روز جمعه شانزدهم

شهر صفر میرزا تقی برتبه وزارت سرافراز گشته بشرف پای بوس مشرف
گردید و درین روز سید محمد خان ولد سید حسین خان ولدان ذکریا
خان با پنجاه نفر شاهی سیون شده در مجلس همایون مشمول نظر عاطفت
گردیدند و جمعی از اکراد را که ایوب خان حاکم سلماس گرفته بود بنظر آورد
مورد سیاست گشتند و در روز سه شنبه یازدهم ربیع الاول سنه [illegible]
قلی بیک اینالو بجهت منصب ایشیک آقاسی باشی گری و رضا
خلیفه بجهت اسم خلفای و اغورلو بیک بجهت نظارت دفتر خانه
مقرر گشته پای بوس مشرف شدند و در بیست و پنجم شهر مذکور که از ییلاق
سهند کوچ نموده متوجه چمن اوجان گردیدند در اثنای راه محمد خان بیک
برادر میرزا تقی اعتماد الدوله بجهت وزارت مازندران و آقا زمان
اصفهانی برای وزارت رشت و میرزا تقی اصفهانی جهت منصب
وزارت لاهیجان و عماد که قبل ازین کشیک نویس بود بجهت وزارت
قزوین و محمد بیک ولد منوچهر بیک غلام بجای حسن بیک به یساولی صحبت
تعیین شده پابوس نمودند و از چمن اوجان بعد از چند روز توقف کوچ
نموده متوجه دار السلطنه قزوین شدند و بدولت و اقبال در عمارت دولتخانه
نزول نموده متوطنان دار السلطنه مذکور از ورود موکب مسعود سر مباهات
بفلک سیر سایند و در روز پنجشنبه سیم جمادی الاول عزیمت از جا

علیمردان خان بپایه سریر آمد که صفدر خان ایلچی هند مجدد دولتی آمده
چنین مذکور می‌شود که در غره جمادی الثانی داخل قندهار خود شده
نواب همایون در تدارک آن مقدمه کوشیده ارقام مطاعه بجانب ابن
مذکور نوشته شد که چون وارد قندهار گردد اوضاع و تواریخ آنجا را بعینه
تحریر در آورده بدرگاه جهان پناه ارسال نماید و در آن روز پنجشنبه
ویردی بجهت یساقچی باشیگری و مقصود بیک ولد خلف بیک بواسطه
یساولی صحبت تعیین شدند و در خاطر همایون خطور کرد که در جلگه
قلعه بنا شود که متوطنان آن بلاد از ریگذر ممتردان در امان باشند
و در چهارشنبه بیستم حاجی بیک برادر حیدر باشی بجهت مهیا ساختن
اسباب قلعه متوجه جا شد و حضرت ظل الهی در دار السلطنه قزوین
بعیش و کامرانی مشغول بوده در دلجوئی مظلومان و تنبیه ظالمان سعی
موفور مینمودند که در روز شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول از جانب
امیرخان قورچی باشی که سردار خراسان بود عریضه بدرگاه گردون
اساس آمد که عبد العزیز خان ولد نذر محمد خان با بیست هزار اوزبک
بعزم تاخت خراسان آمده اراده داشت که تا حوالی مشهد و سبزوار
ویران نموده محالی آباد آن نگذارد چون این خبر باصفهان آوردند
این کمترین بندگان در جمعیت لشکر خراسان و تفنگچیان آن مرز و بوم

سعی نمود. باتفاق منوچهرخان حاکم مشهد وجمعی ازمردم هرات ومیرکلان
خفاجه وسایر تفنگچیان خراسانی بعزم جنگ ایشان روان گردید جنود
نامسعود اوزبکیه درحوالی قریه تجرود نزول نموده بودند که عساکر
نصرت مآثر را برداشته بتعجیل ازپی راه روانه گردیدیم وبنوعی طی
منازل واقع شد که چون خیال در دل شب پنهان ازطلایع حواس
میراندیم وچون ضمیر درخزانه راز دار محجوب ازدیده بانان خواطر
می‌آمدیم روی زمین رابدست وپای اسبان چنان می‌سپردیم
که دل خاک ازان آگهی نمی‌یافت و فرود وفراز راه چنان طی میکردیم
که برید انفاس درصعود وهبوط بدان وقوف نیافت قطع منازل
ازماه چنان استتار نمودیم که عین الشمس برآن دیده ورنشد
وپروین مثال لشکرچنان جمع کردیم که دیده مواکب هدهد و بمنزل را
بیک منزل چنان راندیم که همراهان جهات بران اطلاع نیافتند
وچهارگوشه بیابان راچنان درنوشتیم که مسافران صبارا
خبرنشد بامدادی که هندوی پاسبان شب دریچهٔ صبح را ازروی
ترکتاز مشرق بازکرد ولشکر نیمروز ازکمین گاه ظلام برعرصهٔ سپهر
تاختند. چو خورشید تابنده بنمود چهر   درباغ بگشاد گردون سپهر
بمحل موعود رسیده بی آنکه یاغیان ازورود جنود مسعود اطلاعی یافته باشند

در برابر ایشان صف آرای گشته شروع در مجادله شده دلاورانی
که تیغ مردانگی را از سرچشمهٔ شجاعت آب داده بودند و بازار گرمی
را از ترکتاز جلادت و مردانگی بصیقل را زدوده و تیغ انتقام از نیام
کشیده بران گروه حمله ور گشتند نایرهٔ قتال از محل نماز تا وقت
شام موجی بر مشتعل بود که باب سیل العزم منطفی نمی‌شد چون افتاب
در پردهٔ خفای مغرب متواری گردید آن بخت برگشتگان مشعلها
افروخته بکارسازی اسباب معرکه مشغول بودند اما معلوم
شد که مضمون الحرب خدعة را بخاطر رسانیده برافروختن مشاعل را
بجهت روشن ساختن راه گریز مهیا نموده بودند که درین اثنا
جمعی از قراولان خبر آوردند که عبدالعزیز خان با لشکر اوزبکیه فراری
شده روی بولایت خود گذاشته غازیان شیرشکار از شنیدن این
خبر مسرت آثار آن گروه را تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آوردند
قریب بسه هزار کس را مقتول ساختند و اسباب و خزاین عبدالعزیز خان
بدست عساکر افتاده جمعی اسیر و برخی مقتول شده عنقریب بپایه سریر
خلافت مصیر خواهد رسید حضرت ظل الهی را ازین خبر مسرت
و حبور بی اندازه روی داده خلاع فاخره بجهت قورچی باشی
و امرا و مین باشیان و یوزباشیان که دران معرکه حاضر بودند

فرستاده ارقام مطاعه عز ورود یافت که در محل خود هر یک که در جانفشانی
تقصیر نکرده اند بجایزه و انعام سرافراز خواهند شد و ایشان را بهمه
جهت استمال ساخته بنوازشات و تفقدات سرافراز سازند که
درین روز خبر رسید که از جانب والی دادیان ایلچی باتفاق لیخسنرو
بیک قوم سپهسالار بدرگاه جهان پناه آمده بجهت آن مقدمه
مهماندار تعیین نموده ایلچی را بمحل خاصی فرود آوردند بعد از ورود
آن خبر عریضه سید منصور خان حاکم حویزه رسید که سید محمد خان
ولد سید مبارک که ببصره رفته بود بقصد استرداد قلعه حویزه با جمعی
از اعراب آل کربابا و فضول آمده اینغام سید هاشم پسر خود را
برادرا و فرستاده بعد از جنگ سید محمد خان بدست آمد اراده
آنست که این کمترین بندگان بشرف پابوس مشرف شوم و از جانب
علیمردان خان خبر آمد که صفدر خان در بیست و سیم شهر جمادی الثانی
داخل قندهار شد حضرت ظل الهی ارقام مطاعه با خلعت فاخره مصحوب
محمد بیک لیساول صحبت بجهت ایلچی مذکور روانه نمودند و در بیست و هشتم
شهر مذکور رسید و رسیده که امیرخان قورچی باشی در آن جنگ بدست
آورده با کتابخانه و اسباب عبدالعزیز خان بنظر مبارک اشرف
رسید اسباب او را بانعام سلطنت پناه محمد خان مقرر نمودند و درین

روز از جانب طهماسب قلیخان خبر رسید که ابدال نام شخصی از اهل
شوره گل بار و میان قارص زبان داده جمعی از اهل قارص را قلعه مغازه
برد آورده و والد حاکم مغازبرد را که جانشین پدر او بود دستگیر کرده
قلعه را باهل قارص داده است و در روز چهارشنبه دهم شهر جب المرجب
امام قلی بیک قاجار ایشیک آقاسی را بجهت حکومت قلعه آخسته
وسلیمان بیک توپچی را بجهت محی فظت الکاء قبه تعیین نمودند و
خان بجهت سفر خراسان بشرف پای بوس مشرف شد رسیدن
نوروز تنگوزئیل سنه اربع و اربعین الف و وقت تحویل نیر اعظم
از برده خفا منصه ظهور جلوه گر شد بهاری آمد و عالم چمن شد
زسال نو همه غمها کهن شد • قدوم عیش را از سر گرانه • زده ابر بهاری
شادیانه • جهان از خرمی بر خویش بالید • گل قالی زنا بالی خود بدمید
زبس نرم از رطوبت گشت آهن • جرس خود پنبه شد در منع شیون
چنان گل از هوا شاداب می شد • که از آسیب شبنم آب می شد
ره توصیف آن را هر که بسپر کرد • سخن دیگر نیارد مختصر کرد
در روز چهارشنبه دویم شهر شوال سنه اربع و اربعین و الف که
چهار ساعت از روز مذکور گذشته بود مسند نشین فلک از منزل
حوت بخلوتخانه حمل آمده عالم را منور جمال خود دلنشین ساخت حضرت

داده
ظل الهی در دار السلطنه قزوین در تالار باغ جنت جشن عظیم ترتیب
ایلچیان داد یان و سایر مهمانان را طلب داشته تا غروب آفتاب
بعیش و کامرانی مشغول بوده بانعامات وافر ساحت خاطر همگنان را
شاد ساخته پا کامترها واجب الکرم ومفیض الجود ی چنانچه بمسعت عالم را
برحسب ترشح آن گوان چون فرش بوقلمون بازهار و اشجار گوناگون رونق
وطراوت بی اندازه بخشیده ذات خجسته صفات عالم ملک و ملت
وجهان دین و دولت را بفر آفتاب جلال وسعد اکبر عز و اقبال
از مکاره حوادث دوران در حفظ حمایت خود نگاه دارد که باعتدال
هوای دولت که ربیع الابرار ایامست گلبرگ بهجت نوبهار سعادت
بر شاخسار آمال علماء اعلام و فضلاء ایام و ملوک اکناف و امراء
اوتاد و عباد و کافه انام و سایر خواص و عوام بنضرت وطراوت
وخضرت ونداوت تازه یافت که دست آسیب و نکبات
حدثان بذی الشهور و الاعوام بل الی منقرض الایام از تعرض ذیل
واکمام آن قاصر است درین روز نوروز و موسم فرخنده
فیروز که طراز دیباچه جشن شاهان عجم و طرب نامه فریدون وجم است
هر فردی از افراد دولت قاهره و احبا حضرت زاهره با قسام
تحف و هدایا من الذهب والفضه والخیل المسومه و الانعام

بدین درگاه گردون سا و بارگاه فرقد آسا تقرب مینمودند. چیست کان
نیست ترا تا بر تو آن آرند   القصه روزگار فرخنده آثار شاهی
میگذرانیدند که در روز چهارشنبه نهم قباد آقا ملازم طهماسب
قلیخان عریضه بپایه سریر اعلی آورده که سوداگر میرود و یکنفر
جاسوس از استنبول آمده خبر آمدن خواندگار آورده که بقصد دار السلطنه
ایروان روانه است و این سخن بتحقیق پیوسته چون در دار
قزوین از اثر عفونت هوا طاعون و وبا بهم رسیده نواب همایون
به ییلاق دریاوک که در سه چهار فرسخی دار السلطنه مذکور بود انتقال نمودند
و در قزوین از اثر صعوبت آن بیست هزار نفر از دست ساقی اجل
شربت شهادت چشیدند و اثر آن فتور باکثر ولایات شایع شده
در سلطانیه و ابهر و طارم و خلخال و زنجان و بعضی از ولایت
آذربایجان و اردبیل و گیلانات جم غفیر و جمع کثیر نابود گشته
ناله و افغان خلایق بفلک اثیر میرسید حضرت ظل الهی بعد از
چند روز توقف در ییلاق دریاوک بدار السلطنه مذکور رجعت
نمودند و در روز یکشنبه نهم شهر مذکور شاهوردی سلطان استاجلو
بجهت حکومت دربند تعیین شده سیاوش سلطان حاکم سابق
او را معزول ساختند و در آن ایام از مهرسیل در بلده دار المؤمنین

خرابی بسیار روی داد و شخصی بجهت تاریخ آن واهیه این مصرع را گفته
خاک قم را بباد داد این آب الحق بسیار مناسب واقع است دران روز
بنای عمارت و باغ در حوالی آسیاب سیاوش بیک نهاده در ساعت
مسعود جشن عظیمی در انجا نموده داد عیش و عشرت دادند و در روز
دوشنبه پنجم شهر ذی قعده جانی بیک یساول صحبت را اسیر
فرمودند که چون آمدن خواندکار بحدود چخور سعد مشخص شده با لشکر
قراباغ و شیروان و چخور سعد دران ولایت جمعیت نموده اگر از
جماعت اکراد و مخالفان حرکتی روی نماید در ازاله آن کوشند
خدمتش بپابوس مشرف شده روانه مقصد گردید متقارن اینحال
خبر فوت سلیمان خان حاکم کاخت بدرگاه جهان پناه رسیدند و بحری
بیک ماهوی را که یکی از جانسپاران این آستان بود بحکومت
آن ولایت سرافراز گردند خدمتش با میرزا محمد برادرزاده مین باشی
تفنگچیان که بجهت محافظت قلعه لوری تعیین شده بودند بتقبیل آستان
گردون اساس مشرف گشته روانه شدند و در روز جمعه نهم
ذی حجه خبر آمدن خواندکار بولایت سیواس بسمع منتسبان درگاه
علیه رسید که از انجا بالکل متوجه ارزن روم است و توپخانه را
پیشتر نموده درین روز جاسوسی از جانب طهماسب قلیخان رسید

که خواندکار بعد از ورود بازران و وم خلیل پاشا حاکم آنجا را با پسرش

بقتل آورده روانه ایروان گردید احکام مطاعه بشارت آیات

بطهماسب قلیخان و سپاهیان قلعه ایروان نوشته با خلع

فاخره فرستادند که اینک رایات جاه و جلال بعز و اقبال

روانه الکاء آذربیجان است در خدمات خود مجد و مردانه بوده

سعی بظهور آورند که هریک مشمول نوازشات شاهانه خواهند شد

و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۱۲ بساعت

مسعود حضرت ظل الهی از دار السلطنه قزوین سوار شده بعزم سفر خیر اثر

آذربایجان پای دولت در رکاب سعادت گذاشته روان

شدند و بعد از طی مسافت بسلطانیه آمده چند روز در قصبه ابهر

رحل اقامت انداختند و در ان منزل اعتدال سرشت میر قاسم

اصفهانی از بغداد آمده بشرف پابوس رسید و بعد از چند یوم

مشار الیه را بنوازشات و عاطفات پادشاهانه سرافراز گردانیده

بعد از انکه خبر نزول عساکر سلطان مراد بحسن سوبی مشخص شد خدمتش را

باتفاق قاسم آقا ملازم طهماسب قلیخان با بیروان فرستاده

حکم کوتوالی شفقت کردند که در محافظت قلعه نهایت سعی بعمل آورد

و قزاق خان حاکم سابق شیروان را بجهت مرمت نمودن برج

دبارهٔ قلعه دار السلام بغداد روانه کردند که بصلاح دید حاکم آنجا اگر
تعمیری باید بکند و در روز چهارشنبه نوزدهم شهر محرم علی قلی بیک
برادر سپهسالار بجهت دیوان بیگی گری و میر شاه طاهر ترشیزی
بجهت وزارت اصفهان و ولد فضل علی سلطان حاکم پنج ده بجای
والد حاکم شده پابوس نمودند و حکم ایالت دار السلطنهٔ تبریز باسم
رستم خان سپهسالار نوشته شد و در ساعت مسعود از قصبهٔ ابهر
بجدتر حضر رفته علفهای جنگ را بجهت یمن ساعت بسته بکیه تعویذان
عنایت پرورد کارکرده روانه سلطانیه کردیدند و در یکشنبه بیست
وهشتم شهر صفر سنهٔ ۱۰۴۵ ملازم رستم خان سپهسالار که بایروان
رفته بود آمده بعرض رسانید که سلطان مراد خواند کار با وزیر اعظم
وجنود نامسعود روم داخل قارص شده درین چند روز بمحاصره قلعه
ایروان خواهند آمد و در روز پنجشنبه یازدهم خبر محاصره نمودن
ایروان بسمع باریافتگان جاه وجلال رسید و جمعی از غازیان که
ارادهٔ رفتن بقلعه ایروان داشتند مرخص کشته روانه شدند و سر روزه
اخبار متواتر میرسید که عساکر رومیه سیبها و توپخانها را حوالی
قلعه نزدیک آورده کار بمحصوران تنک شده حضرت ظل الهی از
سلطانیه بتعجیل تمام کوچ نموده متوجه کردیدند و چون موضع قرا

بلاغ چرخ بنیاد مخیم سرادق جلال گردید از جانب محمد قلیخان حاکم
قراباغ و فرخ خان بیگلربیگی شروان خبر رسید که چون کار بر کهنه بنان
قلعه تنگ شده بود تاب مقاومت نیاورده قلعه را تسلیم نموده خود را به
و دستگیر تقدیر گردیدند حضرت ظل اللهی را ازین خبر فی الجمله ملالی بخاطر
همایون راه یافت و اما چون همیشه تکیه بعون و عنایات حضرت
ذو الجلال داشت از آن منزل کوچ نموده بمقام آبرش که از ییلاق
سراب است رحل اقامت انداخته شروع در رسانیدن عساکر نصرت
مآثر کرده جمعی از غازیان شیرشکار را بعزم زبان گیری روانه اردوی
خواندگار نمودند و میرزا محسن مستوفی خاصه بجهت مهمانداری
صفدر خان ایلچی بتعیین شد در آن اثنا خبر رسید که خواندگار
از سر تقصیر اهل قلعه گذشته سالماً و غانماً آن جماعت را روانه
نموده خود بعد از تعیین نمودن مرتضی پاشا را با لشکر معتمد خود بایالت
اروان و روانه نمودن طهماسب قلیخان را با خدم و حشم بجانب
استنبول روانه دار السلطنه تبریز است و چون قبل ازین بسمع جلال
رسیده بود که خلیل سلطان قراباتلو حاکم احمدآباد در کومک اهل
قلعه تقصیری نموده حکم بقتل او صادر شد و از جانب حکام قلعه بایزید
و ماکویه نیز خبر رسید که بی آنکه آسیبی بایشان برسد قلعه را خالی

کرده بمخالفان سپرده اند حکم قضا امضا سمت ظهور یافت که آن دو میر
عاقبت نامحمود را پوست از تن کنده بنظر همایون آورند بعد از چند روز
آن امرا از قوت بفعل آمد و محمد علی بیک که قبل ازین بایلچی گری بجانب
هندوستان رفته بود نزد رستم خان سپهسالار که در حوالی
تبریز و آن حدود داشت از فرصت دهشت فرستادند که تحقیق احوال
ایشان نموده بپایه مشار الیه متوجه گردیده سپهسالار از عهده ورود جنود
نامسعود رومی دار السلطنه تبریز را خالی نموده در زوایای آن کمین
فرصت نشسته بود خواندکار بعد از گرفتن ایروان و مقصد رسیدن
به تبریز آمده از راه وان متوجه ولایت خود گردید و سپهسالار با عساکر
فیروزی مآثر ایشان را تا حوالی خوی و سلماس تعاقب نموده
جمع کثیر اسیر و دستگیر نموده بدرگاه جهان پناه فرستادند محمد
علی بیک بعد از تحقیق احوال لشکر بشرف پابوس اشرف مشرف شد
حضرت ظل الهی بعون اقبال و یاری حضرت ذو الجلال از برکش کوچ
نموده متوجه دار السلطنه تبریز شده چون منزل قراچمن محل سرادق
جاه و جلال گردید امرا دولتخانه و منتسبان اخلاص مند بعرض رسانیدند
که استرداد قلعه ایروان از جمله واجبات است چرا که آن محل امسال بدست
نیاید نقصان و خسران بسیار بولایات آذربایجان و شیروان راه خواهد

یافت بلکه اکثر ولایات از دست خواهد رفت حضرت ظل الهی آرای بندگان
دولتخواه خود خوش آمده بجهت استرداد قلعه مذکور عزم جزم نمودند
بشرح واسط آن مقدمه در تحت مقدمه ایروان نوشته میشود گفتن
در وقایع آمدن خواندکار فرمان فرمای ممالک روم بصوب آذربیجان
و مراجعت آن و نهضت رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال
بجهت استرداد قلعه ایروان و فتح کردن آن قلعه خیبر توامان را
بعنوان ملک منان و دیگر سوانح و وقایع که در آن سفر خیر اثر
روی نمود مجسته ترین بیانی و نیکوترین کلامی که سامعان خلوتسرای
قدس و ملکوت و نظاره کیان عالم لاهوت از استماع بهجت افزایش
جان را بدریچه گوش و دل را از نزهت سرای آورند تا از تحریر ارقام
عنبرین فام این کلام مشام فهم و خرد شان بشمایم حکایات معطر گردد
و سکنه خطه غبرا و متوطنان عرصه بیضا را قوتی در تن و قوتی در بدن
می آورم اگر من بی بضاعت کم استطاعت را از فرومایگی بجهت
هر لفظی و بواسطه هر معنی بر در خلوتسرای امیر شرف الدین علی یزدی و جناب
فضایل مآب امیر خواند بدریوزه و گدایی باید رفت تا عباراتی تازه
بدست آورده در کار مشکل پسندان روزگار نمایم اما از آنجا که غیرت
طبع بلند و نیت همت ارجمند است بر معانی دقیقشان التفات ننمود

به تمیز آنچه از خاطر شکسته سر زند تسلی میشوم . قلم چون از کف من گرد پرداز
ز غیب آید بگوش هوش آواز . که کلکت گرچه باشد بی بضاعت
ز فیض شاه یابد استطاعت . ملتمس آنکه هر دری که از بحر خاطر نظر پذیر
رسته معنی پژوهی در آورم اگر در ان تقی با آب صد فی ملاحظه کنند
در ازاله آن بکرم عمیم سعی نمایند و بجان حزین این کم مایه دستگاه عبارت
پردازی منت نهند غرض از تلفیق الفاظ شکسته بسته این ساکن زاویه
خموشی آنست که چون در ان معرکه حیرت افزا که نمونه روز فزع اکبر بود
در رکاب ظفر انتساب سایه وار مقیم بود و آنچه بقلم تحریر آمده بی دستگاه
سخن آرائی است . آنچه قلم نگارد امروز . مملو از درشت فیروز
باید دانست که سبب تلفیق این اوراق بلاغت نشان بعقد فتح و نصرت
صاحب شکوهیست که ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان
خطه غبرا و سرچشمه لطف و عاطفتش منبع آب حیوان تشنگان بادیه خضرا است
رهنمائی که بدستیاری تایید توفیق ره گم کردگان مسالک دین قویم را
بشارع مستقیم در آورده ندای صیلوا داعی الله بچهار طرف اقلیم رسانند
وحق سبحانه و تعالی کلید فتح و نصرت در چنین سرپنجه نهاده
و چنین بازوی کامکار را محل تایید و نقوید گردانیده بهر جانبی که
روی آیات ظفر پیکر بدان آورد مباسم آن تقربا باد فتح قریب

خندان شد و بهر طرف که باد حمایه بر صحیفت نسیم بروزی معطر گشت. باعزم تو کامهمان بگردش نرسد. جز فتح و ظفر گرا رسد همراهی صحیفه خاطر شریفش محل نقوش حقایق و الواح ضمیر منیرش مهبط انوار دقایق طبع گوهر افشانش مخزن اسرار الهی و ذهن وقادش مورد لطایف نامتناهی زدرک غایت علمش عیون مدرکه قاصر. زکنه آیت نعمتش افهام بشر

قمه زر نگار چتر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار سم مراکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر پرچم علم کشور گشایش غیرت افزای زلف پرخم حور و خدم محافل بهشت اساسش حیرت ده غلمان دار السرور در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای نغمه‌های مرحمتش جان اولیاء دولت را مبتهج و مسرور گردانیده سموم قهر جانسوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل افروزش لغنات بخش ریاض ستمدیدگان خنجر شرر انگیز و تیغ بیدریغش لسان صرصر اجل قاطع رشته عمر و اقبال اصحاب ستیز و آویز وسعت ساحت ملک اسکندر در نظر همت عالی اثرش تنگ تر از حوصله مردم بخیل و رفعت شجره قدر گستری و قیصر در برابر عظم شان ملاز مانش بی وقع تر از فرد بخیل. ای تخته گه تنگ تر اعالم تنگ. یک پایه تخت قدر تو معت اورنگ

مشام ایام راز

تیزش چون غمزه خو

لطف تو نمود سوی کرسی آهنگ :. رخ سوده بخاک کف پایش از رنگ
بعد از انکه دهان را بهفت آب بشوئیم نام نامی و القاب سامیش را
بگوئیم مبارز الدنیا و الدین مشید مآثر الشرع المبین ناصر امیر المؤمنین
محی الدولة الصفویه صاحب الدولة الباقی منبع الآمال و الامانی
شاه صفی الدین الحسینی الموسوی صفوی خلد الله ملکها لسلطانها و اوضح
علی العالمین برهانها بی شایبه تکلف و سخنوری و غایله تصلف مدح گستری
از مشاهده صادرات افعال و ملاحظه و ارادات اعمال این پادشاه
ستوده خصال و اضح و لایح میکردد که در هیچ عصری از اعصار
فرهمای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ تاجداری مانند
ذات بزرگوارش سایه سعادت و افضال نفکنده و بار بلند
پرواز تایید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمند کامکاری
لسان وجود فایض الجودش نه نشسته بر ذمت هر یک از نا سخان
دیباهای براعت و ناسخان اوراق بلاغت و فصاحت واجب
مینماید که در نظم نثر فراید وقایع و نشر مآثر بدایع آن شرایط اجتهاد
ولوازم اهتمام بتقدیم رسانند و بر ذمت فضلاء جهان لازم منت
که در بیان مواقف مقدس آن مظهر انوار آله جهد مستطاع
بتقدیم آورند و در ضبط جمل و تفاصیل واقعات همایون نمایت

اجتهاد مفسده نوع گرد ابن بنشیند و من بنده که از مبادی ایام صبی
الی یومنا هذا ذره مثال خاک بر داشته عنایت و ملاطفت آن
مرکز دایره اقبال بوده ام و مانند شاخ ضعیف بنیه نبات پرورده
ابر احسان این پادشاه والاجاه گشته مدتی بود که این اندیشه را
همخوابه ضمیر داشت که در جزای نعمت آن حضرت که رقاب گردنکشان از
طوق منت آن حاجز است و صحایف سپاس داری
از ذکر شمه از آن قاصر بمقابله خدمتی تلقی نمایم تا میامن ذکر بعضی
از مواقف مقدس پس . نشاطی در آرد بخوانندگان مفرح زرا
رساند بدانندگان . فسرده دلان را در آرد بکار . غم آلودگان
شود غمگسار . بنوشتن این مسوده شروع نمودم و آنچه در ایام
دولت بوضوح انجامیده بی شایبه تکلف و تصلف بر ورق اظهار
نگاشتم چون مقدمه استرداد ایروان از معظم امور بود در ان
باب پای ثبات افشرده شمه بیان خواهم کرد تا وقوع این واقعه
عظمی بر عالمیان مبرهن گردد تا انقراض عالم دیگر چنین فتحی صاحب
شوکتی را روی نخواهد داد انشاء الله که آنچه پیش نهاد همت است
از قوت بفعل آید بمنه وجوده چون در فن سیاق تاریخ اولی بنسبت
که نخست شمه از کیفیت حالات والی روم و آمدن او بآن مرز و بوم

در حیز تحریر آورد تا سلسله سخن را ربطی بهم رسد و بعد از آن شروع در
اخباری که موقوف علیه فتح قلعه است نماید از آن سبب بتحریک
نسیم عبارت آرای زلف شاهد معنی را بپیچ و تاب آورده مفصل
آن وقایع را بزبان پرزبانی بیان مینماییم و قامت شاهد سخن را
بدیبای آن معنی می آراییم که چون سالطان نژاد فرمانفرمای مملکت روم
باغوای شیطان و رهنمونی جمعی از جهول و ظلوم از ولایت خود
بعزم تسخیر آذربایجان در حرکت آمده عنان کشورستانی با صوب
معطوف داشت بتاریخ یازدهم شهر صفر در حرکت آمده عنان کشورستانی
سنه خمسین و اربعین و الف حوالی ایروان مضرب خیام او گردید
در نخستین گام یکی از قلعه داران بی سرانجام که همیشه از باده
سرشار پندار در محنت خمار بود سر رشته احتیاط از دست داده پای
وفای خود را به تیشه ادبار بی اعتباری لنگ ساخته چهره مراد را
به نیل بدنامی سیاه کرده بی آنکه برج و باره قلعه را ملاقات
صدمه توپ و شعله قاروره واقع شود بی منازع و معارضی در تاریخ
بیستم شهر مذکور در تسلیم نمودن قلعه ساعی گشته دودمان آبای
خود را که از دیرباز بملازمت این آستان ملک آشیان مباهات
نموده مغز استخوان از خوان نعمت بی اندازه این دولت بلند آوازه

پرورده و آسوده داشته خراب و ویران ساخت انهدام [illegible] سیاه می
مقدمه فتح عظیم دانسته متوجه آنکه در سمرقند می همچون جهیدی و در هر کاری
همین آشیانه پا بر جا است از چه بعد از آنکه ساخت قلعه پرداخت
کاردان و بسیاری ذخیره و وفور توپ و تفنگ آراسته و بهر
و مرتضی پاشا ثانی وزیر اعظم را که از معارف دلیران روم و مشاهیر
بزرگان آن مرز و بوم بود به رتبه دامادی آن سلسله سرافرازی داشت
و شجاعان و رزم آزمایان بقوت شهامت او استظهار تمام داشتند
بکوتوالی و سرکردگی آن قوم مقرر فرموده تیغ خونریز العزم تسخیر تبریز
نموده متوجه آنجا گردید چون پرتو این خبر بر مرآت ضمیر منیر افتاد
تأثیر نواب همایون اعلی یافت از دار السلطنه قزوین که اوت
قشلاق آن برگزیده جهان آفرین بود در حرکت آمد حکم قضا جریان
بجمعیت جنود ظفر ورود و باحضار عساکر گردون مفاخر شرف انفاذ
یافت توا جیان بهرام صولت باطراف و جوانب دیار و امصار
متوجه شدند و خود بنفس نفیس بجهت عرض لشکر قیامت اثر در ییلاق
سراب رحل اقامت انداخته دست اعتصام بر حبل المتین
توکل زده بموره همت بلند شاه عالیجاه و بهمت ارجمند ان سلطان
ظل الله از مبادی نسیم صبا و تبسم گلزار نشو و نما متوجه آن بود که

که هر کتب امری که در نظر ناقص فهمان کوتاه بین شاق نماید بی گمان در تسلیه
خاطر نارسای ایشان کوشیده بنوعی در انجام و تدارک آن سعی نماید
نه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی ظاهر گردد از این جهت در نظر دقایق
سنجان و دانش پژوهان صورت و معنی این ارادت دلیل قاطع
و برهان ساطعیست بر خدا آگاهی آن یگانه زمان که امور کلی و جزوی
او بی معاونت هاتف غیبی و بی حضرت الهام لاریبی مشیت پذیر نیست
پس هر گاه ابواب عنایات الهی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح
شود اگر بکمند او را از طلعت جمال عروس آمال مهجور داشته
ظهور صورت مکاره باز آیند نباید رنجید چه عاقبت غنچه مطلب شکفتن گیرد
و شاهد مراد در آغوش آید همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل تا با لقای آتش
با قدام رضا و تسلیم پیش نیاید خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما
از مصدر عنایات سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان
قربان را برطبق آیه وافی هدایت یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد
پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش
نتافت و نبی عربی تا کربت غربت و شدت اعدای دین و ملت
نکشید شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت رسالتش نوزید
مراد عاشقی گر پس نهد گام • نه بیند بی تعب روی دلارام

در ینصورت خاطر فرخنده ما آثر را از رهگذر چشم زخمی که بکید و بند بعت
بظهور آمده چه امتزاج و تفرق باید ساخت. تو کار خود بکن واگذار
رنجه مشو. که کارسازی تو لطف کردگار کند سبحان الله این چه حیرت است ام میگو
و این چه پراست که پیویم از بیهوشی سررشته کلام از دست دادم
و عنان سخن را از کف رها کردم همان به که مطلب طالب را بمطلوب حواله
نمایم و پرده حجاب از روی شاهد مدعا برداشته بغازه عبارات
تازه چهره دلبر معنی را گلگون سازم که چون ملک آرای ولایت روم
بالشکر خصایل مذموم که همگی را نقش معدومی بجای خط سرنوشت در ناصیه
مثبت بود وسعت آباد دار السلطنه تبریز را مخیم سرادق خود
ساخت از ورود جنود آن خرابی بسیار بر ابنیه و عمارات آن بلده
طیبه راه یافت سهیان قضا و قدر از صبا و صرصر سرعت سیر
استعاره نموده شمه از حرکات ناهنجار ایشان بسمع حجاب درگاه
عرش اشتباه رسانیدند آتش غضب شاهنشاهی شعله ور و سطوت
قهر پادشاهی پرده در گشته بعزم مقاتله و مجادله لشکر نصرت اثر را که
بجهت مصلحت و تدبیر چون شیر در زنجیر نگاه میداشت رخصت انصراف
ارزانی فرمودند که در اراقه و سفک دمای آن خون گرفتگان سعی
نمایند دلاوران ظفر توامان که از نشه نغمه رخصت شنیدند

که هر مکتب امری که در نظر ناقص فهمان کوتاه بین شاق نماید بی گمان در تسلیهٔ خاطر نارسای ایشان کوشیده بنوعی در انجام و تدارک آن سعی نمایند

نه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی ظاهر گردد از آن جهت در نظر دقایق سنجان و دانش پژوهان صورت و معنی این ارادت دلیل قاطع و برهان ساطع است بر خدا آگاهی آن یگانهٔ زمان که امور کلی و جزوی او بی معاونت بانگ غیبی و بی حشمت الهام لاریبی تمشیت پذیر نیست پس هرگاه ابواب عنایت الهی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود اگر بکشند او را از طلعت جمال عروس آمال مهجور داشته بظهور صورت مکاره بازآیند نباید رنجید چه عاقبت غنچهٔ مطلب شکفتن پذیرد و شاهد مراد در آغوش تست آید همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل با القای آتش باقدام رضا و تسلیم پیش نیاید خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل با فرمان قربان را بر طبق آیهٔ وافی هدایت یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق وفدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت و نبی عربی تا کربت غربت و شدت اعدای دین و ملت نکشید شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت رسالتش نوزید

براه عاشقی هر کس نهد گام ۰ نه بیند بی تعب روی دلارام

درین صورت خاطر فرخنده مآثر را از رهگذر چشم زخمی که بکید و خدعه لعبت
بظهور آمده چرا متوزع و متفرق باید ساخت. تو کار خود بخدا واگذار و
رنجه مشو. که کارسازی تو لطف کردگار کند سبحان الله این چه تحریر نسبت است که میگو
و این چه راست که بپویم از بیهوشی سررشته کلام از دست دادم
و عنان سخن را از کف رها کردم همان به که مطلب طالب را بمطلوب حواله
نمایم و پرده حجاب از روی شاهد مدعا برداشته بغازه عبارت
تازه چهره دلبر معنی را گلگون سازم که چون ملک آرای ولایت روم
بالشکر خصایل مذموم که همگی را نقش معدوم بجای خط سرنوشت در ناصیه
مثبت بود وسعت آباد دار السلطنه تبریز را مخیم سرادق خود
ساخت از ورود جنود آن خرابی بسیار بر ابنیه و عمارات آن بلده
طیبه راه یافت سهیمان قضا و قدر از صبا و صرصر سرعت سیر
استعاره نموده شمه از حرکات ناهنجار ایشان بسمع حجاب درگاه
عرش اشتباه رسانیدند آتش غضب شاهنشاهی شعله ور و سطوت
قهر پادشاهی پرده در گشته بعزم مقاتله و مجادله لشکر نصرت اثر را که
بجهت مصلحت و تدبیر چون شیر در رخنه نگاه میداشت رخصت انصراف
ارزانی فرمودند که در اراقه و سفک دمای آن خون گرفتگان سعی
نمایند دلاوران ظفر توامان چه از نشه نغمه رخصت شنیدند

از عرض گاه لشکر فیروز تا ساحل بحر جنود کینه اندوز منافی که بقدر مسافتی
بود بیک چشم زدن طی نموده محیط آن دریای زخار شدند و از هر
طرف سورن انداختند در قطع آمال آن بخت برگشتگان چون یک
آجال در کار بودند و ساحت آن عرصه بهشت نشیم را چون حلقه
خاتم بر سلیمانان آن خیل از ثرم تنگ کرده نمود از صحرای جهنم ساختند
و در عرض سه روز توقف آن مخذولان چندان سپهر و سامان و ثبات
بیجان گردیدند که در ضبط حافظه مهندسی نمی‌گنجید دلیران لشکر بدستیاری
شمشیر هندی نسب افسون گرخط مندل بر دور آن گروه ابرار دوری فلالت اثر القوم
کشیدند که هر که پای از خط بیرون مینهاد سر بجای نقش قدم در
پایش می‌افتاد و هر که دست از آستین جلادت بدر میکرد دستش
از جلد دستی جلاد اجل دیگر روی آستین نمی‌بند بدر از دوی آن گروه
شدت جوع و محنت بی برگی بنوعی سمت ظهور یافت که متمولان آن طائفه
از روث دواب و رؤس کلاب تغذی مینمودند و در آرزوی
جان میدادند و در عوض ماست مهتاب می‌لیسیدند چون نگهبانی
آن معرکه پر آشوب در نظر پادشاه آسمان کلاه رومی سیاه
که دم استبداد و استقلال میزدند و بزبان او بعبارت انا ولا غیری
جاری میگشت و باد نخوتش جبروت عظمت بزودی ابروت خود نمی‌آورد

سر لشت

داساسه اسکندری را کمترین پایه وقار خود میدانست در آمد دا
که از حرکت بی هنجار فایده بغیر از زیردانی ثمرت ننیست و از تخم افشانی
زیاده طلبی بری جز پشیمانی حاصل نه طبل رحیل کوفت که مروتا
از جنگ ستیز خانه زمان رزم مشتاق حسبة از راه گروه سلامت
متوجه دار الامان وان گردیده شفقت و مرحمت حضرت ظل الهی
لشکر نصرت بنیاد را مانع تعاقب شده نگذاشت که مکافات متعاقب
کروه روند با وجود قدغن پادشاهی و غضب شاهنشاهی جمعی از
دلیران شکار صولت شاهین طبیعت مقید لطعمه روبی نشده
از سکاری خود دست بر نمیداشتند تا مورد سیاست گشته
باعث تنبیه فوجی از جانسپاران شدند چون کشتار یکجهت
مخالفین را وزیدن آخر شده و دیوار ادبار آن طایفه بی نهار چون گردباد
بهوا رفت نسیم امنیت از مهب فیض الهی در اهتزاز آمده و صبای
رفاهیت از گلبن عنبر ریاض خرمی وزیدن آغاز نمود و خبر سعادت
اکنون ناسعد و دلبسیع مبارک حضرت ظل الهی رسید بنا بر اعتقاد
درست که همیشه پیش نهاد همت والانهمت بود سجدات شکر متعدد
رسانیده و بواسطه تدارک خللهایی که در ولایت راه یافته بود
عنان عزیمت بسمت دار السلطنه تبریز معطوف داشت

راقم این مسوده بجهت بازگشت لشکر مخالف این تاریخ را گفته بنظر
مبارک حضرت ظل الهی رسانیده مورد عاطفت و شفقت بی‌نهایت گردید
قطعه جهانگیرا شب دوش از ستمهای فلک مردم . غم واندوه می‌شد
بر نشاط و عیش من غالب . که یارب از چه روا این جسارت افزون می‌ماند
مگر اقبال شه گردیده بود از خشیه‌ بی‌تاب . صفی آن شاه نیکو اعتقادی
کز شرف او را . نموده مهدی صاحب زمان بر جای خود نایب .
درین بودم که گفتا هاتفی نامم که اینک شد . بر پیش صاحب دین دفع
این بد طینتان واجب . زبیم تیغ شاهنشاه ایران لشکر رومی
گریزان شد چنان گردیده افلاک شد غایب . رواج مذهب اثنا
عشر بهتر ز اول شد . که غالب شد شاه نور چشم سرور عالی
بی تاریخ این فتح همایون طبع موزونان . شده در جستجو چون خاطر
مشتاق من راغب . چو وحی منزل این تاریخ عالی زآسمان
که فانی گرد رومی را علی بن ابی طالب . القصه چون دار السلطنه
تبریز محل نزول شاه دوران جلالت و اقبال گردید بدستور سلاطین
سالاطین و باد شاهان باداد و دین دلداری رعایا و متوطنان
و خاطرجوئی مسکینان و حاجتمندان نوازشات لایقه و تفقدات
انیقه بظهور رسانید و آن گروه بزبان استشفاع رومی گشت

بر زمین نهاده میگفتند نظم دیدیم روی غصه کنون وقت خرمیست . خوردیم زخم فتنه کنون جای مرهمیست . ارکان دولت و اعیان ملت فراخور احوال بکلفت شاهانه و عنایات خسروانه سرافراز گشته مطایای آمال خود را پربار ساختند پادشاهی که همای همایون فر در هوای فضای بداشت بال اقبال گشوده و نظارگیان قدیم شان در سایهٔ جناح گرامیتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار آلهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی است چگونه در تسکین قلوب خستگان اقطار سعی ننماید و چه واسطه بر زخم ناسور محنت رسیدگان آفاق و امصار مرهم التفات نگذارد بر بیان این کلام خجسته انجام که از زبان قلم بعرصهٔ بیان جلوه گری آغاز نهاده استرداد قلعهٔ ایروان والتیام جراحات متوطنان آن عالی مکانست که چون سمند آرای ملک روم از تصرف قلعه که بجد تمام بدست آورده بود مبتهج و مسرور گشته بنوعی که قبل ازین مسطور گشت روانه ولایت خود گردید حضرت ظل الهی بجمعیت وزرا و امرا و اعیان دولت و سرداران جنود ظفر نشان امر فرموده معامله کنکاش استرداد ایروان از خاطر آفتاب مآثر سر زده در باب نسق و ادوات قلعه گیری ملفوظ

کهربا رند گور ساختند. هرچه آید از ان خلل در کار، هست اول علاج
آن ناچار. چون درین یورش خجسته اثر بر آئینه ضمیر منیر آفتاب
تاثیر آن دارای کشورگیر صورت فتح مصوّر شده بود بعد از اظهار مشورت
ملازمان عتبه اقبال روی ضراعت بر زمین نهاده بعز عرض رسانیدند
که چون توسن ملک رام گردیده است و الا ساعت عنانش بر حسب
مراد معطوف باید گردانید و بازبند آشیان حکومت دست آموز
همایون همت اعلی است بهوای خاطر پرواز باید داد. نظم
ایزد تو داد جوانی و ملک، ملک ترا داد تو دانی و ملک. حضرت
ظل اللهی نخست ترتیب آوردن توپ گران از دار السلطنه اصفهان
بوسعت آباد ایران حاضر سازند هر یک از خالص نشان عتبه علیه را
بقدر وسع و قدرت خیال این مهم خطیر که از عظایم امور در نظر شان
مینمود بخاطر میرسانیدند که آیا تمشیت این امر عظیم بقوت بازوی
کدام صاحب رای دولتیار فیصل پذیر گردد که ناگاه قرعه اختیار
بالهام حضرت پروردگار باسم سامی حسین بیگ که امارات
سعادتمندی و اخلاص گزاری از جبین او ظاهر بود بر آمد خدمتش
در روز چهاردهم شهر جمادی الاول از قراچمن که در دوازده فرسخی
تبریز واقع است بسرعت تمام متوجه اصفهان گردید بعد از انجام

فرمودند که بخدمت انک
چند عدد توپ گران

آن مهام حضرت ظل الهی بر تصمیم عزیمت تسخیر جازم شده برخود منخیر
استخلاص آن قلعه را تصمیم نموده بکوچ نمودن و حرکت کردن جنود
ظفر ورود امر فرمود با وجود شدت سرما و شدت دیگر ثنا که بر این برودی بنوا
بسبردی داشت و ابر و باد سر تا و ان مزاج عینه گرفته بود گاه از نسیم آ
برق خنده دلفروز و گاه از باران و رعد گریه و شور نیز می نمود و برف از
کوه سنگین دل قساوت قلب آموخته گاه از سهام سرد دلها
هیمرا شید و گاه نمک سوده بران می پاشید کشت تماشای خوشم
دلبر من . چشمه گرم آسمان هم . ناتوان ناتوان زیر قدم
بکرشمه می کشد ایما . حضرت ظل الهی در روز دوشنبه دویم شهر
جمادی الثانی از دار السلطنه تبریز لوثوق عنایت سبحان و قوت دولت
روز افزون عنان تقاید توفیق و من یتوکل علی الله فهو حسبه
سپرده روان گردید عساکر نصرت قرین و غازیان ظفر آیین کمر جانسپاری
و خدمتکاری بر میان جان بسته فتح گردار ملازم رکاب ظفر انتساب
میبودند در اثنای طی سفر وزکلب علی خان حاکم لار را آوردن لوی
که قبل ازین در بلده خوی ترتیب داده گذاشته بودند و در بالحال
از شرف سعادت تا فت موسوم مولداش شده امور ساختند چون
کنار آب ارس که از انهار معظم بلاد و امصار راست مخیم سرادق

جلال گردید خان مذکور توپ بالیمز مشهور را باردوی معلا رسانیده
از آب گذرانید چون اردوی همایون را عبور از آب ارس تا سبانی
روی نمود حسب الفرمان قضا جریان عمدت المقربین خلف بیگ
برسم منقلای با چند نفر از امرا زنادار روانه مقصد شده خود بنفس
نفیس تکیه بلطف و عنایت حضرت رب العزت و تاییدو معاونت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امام المتقین و یعسوب الدین امیر المومنین
علی بن ابی طالب و بواطن قدسی مواطن حضرات ائمه المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و روح پرفتوح حضرت صفیه صفویه جنت
باالانوار القدسیه نمودن عنان یکران دولت بنیت فتح و نصرت
بصوب ولایت چخورسعد که ساحت با بهجتش رشک افزای
خلد برین و عرصه جنت مثالش خلاصه معموره روی زمین است
مصروف و معطوف داشتند و در سر قدم مبشر فتح جنز الامان
بگوش جان میرسانید که اینک دروازه قلعه در انتظار موکب سامی
چشم براهست و در هر گامی منهی اقبال مژده میداد که برج و باره از
صلابت جنود ظفر قرین روی بر زمین نهاده در انتظار مقدم
شاه جهان پناه قلعه بغل گشاده نشسته بتاب سراه العقصه بعد از
طی مفاوز و مسالک و صحاری و بوادی چون قصبه شرور محل عبور

گردید بخاطر آفتاب تاثیر که آموزج جام جهان نماست که سکان قلعه را
که از جام غرور و ساغر نخوت مست و بی شعورند از طلوع ماهچه
رایت اقبال مطلع سازند که شاید بخت خواب آلوده آن روز
برگشتگان از خوابهای نوم غفلت بیدار گشته بسرحد تیقظ و انتباه
از روی لطف و مرحمت بزبان عفو و نصیحت و کلماتی که دلیل بر نجحت
قاطع بود اعلام نمودند که ذات همایون ما بنا بر عادت جبلی از جرائم
و ذلات شما گذشته رقم عفو بر آثام همگی کشیدیم باید که بزبان
اعتذار و استغفار پیش آمده باستلام آستان سپهر توامان
شرف استسعاد یابند و به یقین دانند که دولت مرغی است که بهر آشیانه
فرود آید و مملکت عروسی است که بهر کس چهره نماید عنایت ازلی با شامل
حال که شود و بخشش لم یزلی با نقره ون روزگار کدام سعادتمندی
گردد و آیه یختص من یشاء بعد از اتمام نصیحت نامه یکی از ملازمان
جان سپار داده روانه نمودند با این الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه خبث طبیعت و خبث جبلت آن مدهوشان باده غفلت را
بر مکر و خدیعت باعث و محرض آمد آری چون تدبیر خوانان
موافق تقدیر مالک قدیر نبود عاقبت از آن همه سعی و کوشش
جز حرمان و خسران نیافته حسابشان موجب خسارت گردید.

بعد از آنکه بخاطر آفتاب تأثیر پادشاه جهان المحفوف بعنایت
ملک المستعان که همت بلندش کمند تسخیر بر کنگرهٔ وشرفات ایوان
کیوان می‌افکند لمعه باحوال کثیر الاختلال آن طایفه پرتو انداخت
وبعین الیقین مشاهده نمود که کلک قضا منشور ادبار ایشان را
بتوقیع خسران موشح گردانیده بنیت قویم وعزم مستقیم از آن مرحله
کوچ نموده رایت قلعه‌گیری برافراشت بتاریخ روز پنجشنبه پانزدهم
ماه مبارک رجب که روز استفتاح بود ساحت با فسحت ایروان
محل نزول اجلال آن برگزیدهٔ لم یزل ولا یزال گردید وعرصه آن
سرزمین آن سرزمین از سم سمند باد رفتارش بمشک ختن
وعنبر سارا تبدیل یافت محصوران قلعه بعد از ملاحظهٔ اینحال دل
از جان ومال برگرفته بجد وجهد تمام در اسباب حصار
داری ساعی شدند ودر همان روز یرلیغ واجب الاذعان که
بتوقیع ملک بنیان قرین بود نفاذ یافت که قدوة الامراء العظام
رستم خان سپهسالار ایران وبیگلربیگی آذربایجان حوالی قلعه را
برامرا وغازیان نصرت فرجام قسمت نموده جهل سیبه ترتیب دهند
وبر نقبی بعهدهٔ امیری وبر سیبه بوقوف صاحب تدبیری مقرر دارند
که هر یک بقدر وسع وتوان جان شیرین در کف نهاده در خاراشکافی

چون فرهاد ضرب المثل روزگار گردند حسب الفرمان قضا جریان

مریخ هیات سطح آن سرزمین را چوگان کره فلک قسمت درآورد

در امر نقب کندن و سیبه بردن جازم شدند و در انروز امرای آذربایجان

و قراباغ و شیروان و بردع و جوانشیر که قبل ازین بسر کردگی عمدة الاعاظم

سیاوش بیک قوللر آقاسی که در قشلاق قراباغ بجهت تمشیت

مهمات گرجستانات توقف نموده بودند و یکعده توپ بالیمز همراه داشته

بفر بساطبوسی مجلس بهشت آیین شرف استسعاد یافته در ان امر

با سایر دلاوران معرکه نبرد کمر خدمتکاری بر میان جان بسته دست

یکی داشتند بر رای الباب ارباب روزگار پوشیده نیست

که قادر مختار کلید سر بند بسته را بدست اقتدار صاحب دستاری نهاده

و گره سرکار فروبسته را برای مشکل کشای سروالاشکوهی حواله کرده

حضرت ظل الهی حل آن عقده که روزگار از ان ستوه آمده انگشت بسر

تدبیر آسان کرده و کشف هر معضله که ایام از ان درمانده باشارت

رای منیرش سهل آمد   همان چاره دید آن خردمند شاه

که بردارد آن بند از ان بندگاه   بفرمود تا لشکر نامدار درآید

پیرامن آن حصار   ببازوی قوت خرابش کنند   ز سیلاب

خون غرق آبش کنند   عساکر نصرت مآثر دور دایره قلعه را محاصره

نموده مرکز وار در میان گرفتند تا بتوفیق حضرت متعال در روز سه شنبه
بیست و پنجم که ده روز از ورود جنود مسعود تا یخد و دگذشته بود
نظارت پناه حسین خان ناظر سه عدد توپ بالیمز قلعه کوب را یمن
توفیق و تایید حضرت علام الغیوب با جمع کثیر از پیادگان و تفنگچیان
و عراده سازان و حدادان چابک دست بپایه سریر خلافت
مصیر حاضر ساخته بشرف پای بوس اشرف مشرف گردید
وار شنیدن نغمات تحسین سر مباهات بافلاک رسانید مردان
کار دیده روزکار کردیده ازین حرکت حسبت و چالاکی که از آن
اخلاص ضمیمه بمنصه ظهور آمده بود انگشت تحیر در دندان گرفته آفرین
صدای آفرین بلند کردند خدمتش در اثنای طی مراحل از
اصفهان تا ایروان مسافت راه را بذرع در آورده یکهزار و دو
و هفت هزار و یکصد و پنجاه ذرع که دو بیست و نه فرسخ و نیم و یکصد و پنجاه و ذکور
ذرع بوده باشد مشخص کرده و در عرض چهل و سه یوم از دار السلطنه
با یروان آمده بعز بساطبوسی مشرف شد دانشمندان با عقل آشنا
و خردمندان باد راک هنر انواین مقدمه را از برکت حصول
دعای خیر که در طی مسالک از آن اخلاص مناص بوضوح پیوسته
بود و محض عنایت بیچون دانسته رجوع باقبال بیزوال پادشاه

صاحب فرگیتی همال نمودند اگرنه حرکت کوه البرز در نظر ایشان از
قبیل خیالات باطل و تصورات محال مینمود سخن سبب شیر دور
بین موشکاف را از تردد وارهانم و خسارید کیان عمارت را
آب و رنگی تازه دهم که چون الفرمان قدر توامان پادشاه جم مکان
باره و برج قلعه ارو ان بخیوند نصرت ورود غازیان ظفر نشان
تقسیم یافت هر یک بقدر حالت بازوی جلادت کشاده در انجام
آن مهام ید بیضا نموده داد مردانگی میدادند بجهت ترتیب
و تنسیق توپخانه رستم خان سپهسالار نهایت سعی بعمل می آورد
و در محاذی هر برجی که بحصانت و متانت آن روز برشکنان
قلعه پناه را اعتضادی بود توپخانه نصب فرموده در برابر برج
سفید که از بروج اعظم آن حصن حصین بود و سپهسالار آن محل
بعهده محمد قلیخان زیاد اغلی مصاحب قاجار و سکیر بیگی قراباغ
و کلب علیخان حاکم کسکر و عمله بیوتات بود توپخانه ترتیب داده
توپ مشهور بحرت را در آن مکان مهیا نموده حسین بیگ ناظر را مقرر
داشته شد که در آن توپخانه آنچه لازمه سعی است بعمل آورد حسین بیگ
موی الیه بامرا جانسپار که اسم ایشان نوشته شد در تسخیر
آن باره آسمان کردار کمر اجتهاد بر میان بسته داد مردانگی

میدادند و آن خدمت را عطیه عظمی دانسته در سیبه ساختن و توپ
انداختن دقیقه فوت و فروگذاشت نمیکردند امرا اعظام و بگلر
بیگیان ذوی الاحترام خصوصاً صاحبقرانخان و بیک امیرشکارباشی
که بفرمان علیه بسرکاری ضلعی از اضلاع مقرر بود و نهایت جانسپاری
و نیکوخدمتی بعمل می آورد از صدمه نهیب دلیران معرکه دار و گیر
ناله و نفیر اسیر تفنگ اثر میرسید از بام تا شام نایره جدال
مشتعل بود و از صباح تا رواح باران فتنه میبارید خنجر آبدار
هر لحظه سری بخاک می انداخت و تیغ آتشبار دود از خانمان برمی آورد
و بلارک جهانگیر درع را چون دراعه غنچه تا دامن میدرید و تن عدو را
چون گل در خون غرق میکرد صدای توپ رعدآواز و خروش تفنگ
خارج آهنگ رنگ در روی شجاعان روزکار نمی گذاشت صرصر
غضب الهی آتش رزمگاه را دامن زدن آغاز نمود و تندباد حوادث
غبار میدان نبرد را بر سر محصوران افشاندن شروع کرد از دخان
توپ و تفنگ همیشه آنکه ابری مجاور آسمان قلعه نشینان بی نام
و ننگ گشته بغیر از گلوله تفنگ تگرگی بر سر ایشان نمی بارید
ساکنان حصار پر ادبار که شکاری وار در میان جرگه سرگردان و متحیر
مانده دل از جان برداشته بودند گاهی پای جلادت بمیدان

کارزار نهاده با مردم سپه دست بردهای مردانه نمودند تا روزی
سپه مردم شیروان ریخته نهایت جلادت و تهور بفعل آوردند
اما فرخ خان بیگلربیگی شیروان دران معرکه داد مردی و مردانگی
داده با عساکر منصور تیغ مدافعت از نیام انتقام کشیده بسیر مخالفت
بدست اشتلام گرفته هر گاه آن گروه گام پیش نهادندی نوک
سنان خون افشان او چون خار در راه ایشان ریختی و زخم
پیکان خارگذار طریق تقدم ایشان فرو بستی تا آنکه چشم زخمی
بیگلربیگی رسیده بزخم تفنگ جان را فدای آستان ملک پاسبان
نمود فلک را این نشید بزبان آمد تن شاه باید که باشد درست
من و جمله را گو شود پای سست القصه بعد از وقوع آن قضیه آن تخت
برگشتگان از عرصه معرکه برگردیده روی بحصار آوردند و در انداختن
توپ و تفنگ و قاروره کمال چابک دستی و چالاکی بکار بردند از مبداء
جلوس آل عثمان الی الآن مبارزان عرصه دوران این پایه شجاعت
و بسالت برمیان کمان نمی بردند حقا که نقد جان را در راه نا قدردان
حقیقی خود برکف گرفته برضا جویی و خشنود بودند باید دانست
که چون مطمح نظر فرخنده و منظور خجسته حضرت ظل الهی که ارتفاع مناقب
و اعتلای عتبه مناصب دولتش در مرتبه ایست که سیاح

عقل روشن رای بساحل دریای رحمت بی پایان او غوص نمی تواند
نمود. الهی باد تا افلاک و انجم . مباد ایام نیکش از جهان کم
تایید الهی باد منصور. بتدبیرش ممالک باد معمور. دعای صبح
خیزانش قرین باد. سعادت یار و دولت همنشین باد. آن بود
که ساکنان عاقبت نامحمود قلعه را بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند
امیدوار سازند که بضرری از سپاه کینه خواه متضرر نگردند اما
چون فرمان شقاوت نشان ارباب بغی و طغیان بطغرای بی
سعادتی موشح بود. درر غرر آن مواعظ روحانی را ناشنیده انگاشته
از تمویهات و تسویلات شیطانی مخزن سماع انباشته راه نزاع
۱ می سپردند و غافل ازین. سر تفتنی که بندامت بود. شحنه غوغای
قیامت بود بعد از آنکه حضرت ظل الهی از روی موعظه و دلیل
راه حجت بر القوم مطرود ذلیل مسدود گردانید با وجود حصانت
و متانت قلعه که از ثری تا ثریا فرود و فراز خندق و باروی او
و از سمک تا سما امتداد سور و بارگین اوست نه بر بامش طایر بلند
آشیان از بیضه برف تواند نهاد و نه در دامنش از دوری
راه قطره باران تواند رسید. بالشت گاو و ماهی و با اصل همفرقدین
با برج گاو و ماهی و با فرع همفرقدان . درهمان روز معتمدان سده

والا بالهام ملهمان عالم بالا و بفرمان سریع الجریان آن نمودار
موهبت ایزد تعالی در انهدام بنیان قلعهٔ گردون بنیان بسته در اندک
فرصتی بروج حصار را که با بروج سماوات دم مبارات میزد بضرب
توپ پرآشوب بزمین هموار ساختند و مجموع جنود ظفر ورود بروجی که
منسوب بایشان بود مجوف کرده بچوبها استحکام داده و بتعبیهٔ انبان شتر
هیمه و نفط پرداختند منجمان و ستخرجان که رصدبند دقایق اجرام
آسمانی اند همیشه اقبال آسا در خدمت عالیه ربقهٔ اطاعت و انقیاد
دارند در تعیین ساعت یورش ساعی گشته بتاریخ روز سه شنبه
بیست و پنجم شهر مبارک رمضان در آتش زدن بروج و یورش حکم
قضا مضا صادر گردید در همان لحظه شعلهٔ غضب پادشاهی در التهاب
و زلف غیرت پرچم فتح و نصرت بر پیچ و تاب آمد از حضیض ارض
تا اوج سما شعلهٔ عالم سوز صد نیزه بالا سمت تصاعد پذیرفت
پاره که چون باروی کهن برج آسمان بجهت معاونت مخالفان
بیک پای استاده بود از صدمهٔ آن واقعه هولناک بزانو درآمد
و برج که همچون کوه ستون پای وقار بزمین استوار داشت
بیک پهلو افتاد دلیران نصرت شعار را که در امر جانفشانی
طاقت طاق و در مقدمهٔ قلعه گیری بغایت مشتاق بودند سطوت

قهر شاهنشاهی مانع آمده نگذاشته که از محل خود قدم فراتر نهند که شاید
حصار نشینان تیره روز از نارسایی بخت برگشته مطلع شده از نهیب
آنچنان صدمه بضراعت و التماس پیش آیند و بیمن عاطفت پادشاهی
راه نجاتی یابند ایشان خود از غایت غرور قلعه و کثرت ذخیره باصابت مغرور بودند
نقش اطاعت و فرمانبری بر صفحه ضمیر نمی نگاشتند و شیوه تمرد و عصیان
اظهار مینمودند قزلباش ظفر تلاش را دیگر تاب مقاومت نمانده
بفریاد آمدند امرای عظام با احتشام بواسطه رخنت یورش و انهدام
بنیان آن کرده بی سرانجام درکریاس گردون اساس زانو
زدند بعد از استشاره و استخاره رای خورشید اعتلای آن بر
گزیده خالق ارض و سماء بر آن قرار یافت که بجهت تخریب بنای
غربی قلعه که تا غایت از اثر لگدکوب توپ محفوظ مانده معتمد الدوله
خلف بیک که بقراولی و مهمی فطنت اردوی گردون شکوه اشتغال
داشت و با آن حصار پرشر و شور عشقی از دور میباخت توپخانه
ترتیب نماید و در هموار نمودن باره و بروج آن سعی موفور بعمل آورد
آن خان بسیار اخلاص شعار در مدت سه روز باره و حصار
آن سمت را بخاک راه هموار نموده ممر دخول پیدا ساخت چون مقدمات
رونقی و مهمات سامانی یافت سرداران جیوش گردون خروش

آلات وادوات یورش را آماده و مهیا نموده در روز سه شنبه هفدهم
شهر شوال ختم الخیر و الاقبال که خورشید زرین بال شش درجه
بیت الشرف خود را طی نموده روی بر اثر اعتدال داشت شیمه
امر خطیر گشته نخست پادشاه کامکار حسب سنت آبا و اجداد کرام
بجهت ظهور فتح و نصرت جبین ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار
آورده از بارگاه مالک الملک استیلا بر معاندان و استعلا بر مخالفان
مسالت نموده چون چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه
گر شده روی شاهد آرزو را بی نقاب ارتیاب بدیده دوربین مشاهده
فرمود که لشکر فیروزی سمات دل از جهات پستار برداشته بعد از آنکه
سه ساعت از روز منقضی گردد و لوائی که بواسطه علامت یورش
مهیا شده افراخته شود دلیران معرکه کارزار که بعون عنایت
پروردگار نموده بعرصه شیر حاجی آن حصار درآیند و آن شب که حامل
روز سعادت بود پردلان لشکر را از ذوق این خبر پهلو به بستر استراحت
نمیرسید و شجاعان جنود عاقبت محمود را از شادمانی این مژده
راه خواب بر دیده مسدود شد و بتعبیه آلات قتال و جدال
پرداخته بعضی را جز قبضه شمشیر دستگیری و برخی را بغیر از کمان
گوشه گیر یار دلپذیری نبود جنگی سلاح و سلب در بر ترتیب داده آماده

گرفت

جدال گشته، چنان جنگجو تن در آهن گرفت . که مژگان او شکل سوزن
و در روز موعود که زورق آفتاب بر روی سپهر آبگون روان گردید
و مهر بلند رایت بادبان سیاحت از ساحل مشرق بر کشید و
زاغ شب تاریک چهره از صدمهٔ چنگ باز مهر بدان گرفت و از امداد
نور موکب دیجور هزیمت یافت ، دماغ زمین از تف آفتاب :
ز سرسام سودا در آمد ز خواب . و خسرو ثوابت و سیار بعزم
یورش شیر حاجی این بنای حصار قدم بعرصهٔ کارزار نهاد بعد از
تمادی ساعت مسعود غبار معرکه بالا گرفت بر روی آیینه گردون
نشست و اکبر سپهر آبگون از خاک آورد کاه تیرگی یافت نظم
رسیدند لشکر بجای مصاف . دو پیکار سنجند چون کوه قاف :
ز پیکار لشکر از هر دو جای . فرو بست گوش شنونده راست و ماهی
ز تاب نفس در هوا بست میغ . جهان سوخت از آتش برق تیغ
حضرت ظل الهی که نور حدقهٔ اقبال و نور حدیقهٔ اجلال است
نوادر صولت آتش بار را بر تحلیل آن سده مثال داد و عنان نهضت
همایون بصوب ارتفاع آن معضله معطوف گردانید نظم
چو زان معرکه یافت شاه آگهی . فرود آمد از تخت شاهنشهی :
نشست از بر بارهٔ ره نورد . بر آراست لشکر بر سم نبرد ،

خود بنفس نفیس متوجه معرکه دار و گیر گشته تا نزدیکی قلعه آمده دلیران
لشکر را تحریک بر قتال میفرمودند و چون شیر که اسب هیبت خود سیاه بیکمی آمد
در هر موضع که خوف زیادت بود بنفس مبارک خویش متوجه می‌شد
و در هر جایی که پای اندیشه میلغزید قدم مردانگی چون کوه ثابت
میداشت تا تیغ آبدارش دران قلعه کشایی نقشی بر آب زد که چون
نقش سنگ آثار باقی خواهد ماند و آتش خنجر کیتی ستانش از میان
آن آب شعله آتش خنگی افروخت که دود از دودمان دشمن بر آورد از غمام
حسام چندان باران بارید که از تلاطم امواج آن وادی شد
پیکر خون در سطح آب چون شفق بر روی سپهر آبگون میدرخشید و روزگار
بردست و بازوی آنحضرت آفرین نثار کرد و سپهر دفع عین الکمال را
دعوات صالحات باد امیر ساند و میگفت . در چشمه تیغ بی لفت
آب مباد . در زلف زره بی بددت تاب مباد . القصه از آن
حرکت بهنگام که باعث اعتضاد دلاوران عرصه هیجا بود و از
مبدا آفرینش جهان از بنی نوع انسان سر نزده لشکر نصرت
انجام را دل قوی گشته باستظهار تمام روی در انهدام نموده عرصه
شیر جای آن محل قیام کرده بتصرف آوردند و در نظر هوشکافان غواص
علوی و سفلی آن واقعه عظیمه بنوعی جلوه گر شد که گویا روز فزع

اکبر در برابرش سوری و غوغای عرصهٔ محشر در جنبش جوشن بر پیروری
مینمود وسعت تنک شیر حاجی از برق تیغ آب دار آتش بار و شعاع
جبهٔ بهادران نصرت شعار مانند آفتاب جهانتاب میدرخشید و از
خروش تفنگ گوش گردون کر میشد و از صدای کوس و کرهٔ نای
زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم می افتاد
چنان تنگ شد عرصهٔ دار و گیر که چون آستین خود ز صد جیب تیر
در ان روز گرد نبرد بمرتبهٔ بالا گرفت که رمد در دیدهٔ خورشید
ظاهر گردید صیت یاد اجل دستی برآورده که طریق مناص بر روح بعضی
چون طبیعت مسرور میگشاد و مرغ جان برخی را چون ذره بسیر و پای
بهوای عدم پرواز میداد و راه گریز جمعی چون حوالی قفس بر مرغ
رمیده میگرفت نظارگیان عالم بالا و تماشاییان ملاء اعلی
ابواب سماوات مفتوح نموده بر جلادت و مردانگی دلاوران معرکه
نبرد زبان تحسین گشادند سادات و قضات و علما و اعیان
ارباب عمایم بمسئلت این فتح مبین استغاثه بدرگاه خالق
بی علت نموده بخواندن سورهٔ فتح اشتغال مینمودند حضرت ظل الهی
امر فرمودند که غلی قلی بیک دیوان بیگی با جماعت هیمنه گشتیک
بکومک روند ایشان نیز بتعجیل تمام روان شده در ان اثر سعی موفور

بعمل آوردند و از صدمهٔ نهیب آن واقعه پایهٔ مریخ از دهشت در زیر
طیلسان مشتری پنهان میگشت و کیوان گوشهٔ ایوان خود را ویران
ساخته در کنج هارب و هراسان مختفی میبود و دلیران لشکر نصرت
توامان حسب الفرمان حملات متواتر بر متمردان و مخذولان بسته
خاطر آورده جمعیت آن گروه که چون پروین بیکی جمعیت داشتند
بنات النعش وار پراکنده نمود سرهای قتیلان برکاب مسعود جنیبت نه
آن بخت برگشتگان نیز از وفور شهامت و بسالت قدم مقدور بر پای
ثبات قایم کرده نهایت جلدی و مردانگی بعمل آوردند و از برق جهانسوز
قاروره و انداختن توپ و تفنگ بر آفت عرصهٔ رزمگاه را نمونهٔ صحن
قیامت میساختند تا در آن هنگام که مهر جهانتاب بسمت الراس رسید
مبارزان لشکر منصور بامداد و معاونت ملک غفور دشمنان را مقهور
ساخته حصار شیرحاجی را که باعث امیدواری آن طایفه بود مسخر نموده
بتصرف درآوردند آن تیره روزان قلعه پناه از بیم آن واهیهٔ عظمی
شمشیر در نیام نهاده سپر بیندا ختند و داعیهٔ من بخار براسپه فقدر نج
عنان عزیمت تافته روی بحصار دویم قلعه کرده نارین قلعه را پناه
خود ساختند آن روز از ابتدا یورش تا محل فتح هفت ساعت در میان
عساکر نصرت مآثر و جنود اهل روم بازار قتال و جدال گرم بود و مشاطه

اجل عارض دلیران محفل رزمگاه را بغازهٔ خوناب گلگون می‌ساخت
حضرت ظل الهی از آن فتح که بمحض لطف و عنایت ملک بیچون بود بسجدات
شکر منت نموده بدلداری جوانان یکه‌تاز شروع نموده هر یک را فراخور حد
تفقد و نوازش بجا آوردند و مستقر جاه و جلال نزول فرموده نظم فروزدکا
برزد بماه. بن تیره وقبه بارگاه. و بعد از چند روز عساکر منصور
در تضییق دوائر حصار اهتمام نمودند آخر الامر سرداران سپاه
و بیگلربیگیان کینه‌خواه و یوزباشیان و قورچیان و غلامان در اندک فرصتی
برج و مقام خود را که از جنگ متعلقان گرفته بودند مستحکم و آماده
ساختند و در کندن و نقب زدن بروج و باره این قلعه شروع نمودند در آن روز
مسرت اندوز چهارده توپ که معشوق و مطلوب اهل قلعه بود و ذره و
باره شیرحاجی مرتب نموده در انداختن آنها آرام نداشتند چنانکه
از ابتدای محاصره راقم حروف را شبی بخاطر رسید که اوقات صرف
شماره آن نماید هنوز یک ساعت از آن اراده بی فایده نگذشته بود که هفتاد
توپ که گلوله آن باروی گردون شکوه می‌افتاد بقلم آمد لاعلاج
از آن حساب بی‌حساب دست برداشته تکیه بعنایت ملک منان
نموده چون شاهد فتح از نقاب احتجاب بمرحمت مسبب الاسباب
نمودار گشت و عروس نصرت پای ارادت در خلوتگاه عشرت نهاد

حضرت ظل الهی امر فرمود که در تخریب حصار ثانی دلاوران بعنوان شفقت
ربانی ساعی باشند بررای ارباب دانش و اصحاب بینش که کاردانان
رموز آسمانی اند پوشیده و مخفی نماند که سنوح این واهیه عظمی بعد از
اعتلای دولت وارتقاء رایت ما رفعت شهریار کامکاری که سده آستانه آن
قبله گاه آمال پادشاهان ذوی الاقتدار وعتبه علیه اش تقبیل
بلثیم گردنکشان نامدارست نخواهد بود چرا که متابعه نمودند کتب
تواریخ که در مضمون اخبار سیر و آثار پادشاهان سلف عمر گران مایه
تلف نموده اند بورقی از اوراق و بصفحه از صفحات هیچ کتب برخورده اند
که شمه که دلیل و تصریح اینچنین فتحی که میسر آمد فتوحات توانند بود ثبت
شده باشد این کمترین بی بضاعت کم استطاعت نیز در عنفوان شباب
که از مصایب پرمصاعب مکار لاعب دنیا بر چیزی نداشت و ناهموار ای
و درشت خوبی گردون پرفسون اثری نمیکرد گاهی بخواندن نسخ مثل
تاریخ جهانگشای خواجه عطاملک جوینی و نسخه معتمد محمد جریر الطبری و شش
جلد روضة الصفا فضائلمآب محمد بن خاوندشاه امیرخواند و مسود ثلث
المشتهر بحبیب السیر خواند امیر و بتاریخ وقاد ابن جوزی و وصاف الحضرت
مولانا عبدالله الشیرازی و شرف نامه مولانا شرف الدین علی یزدی
و بتاریخ الفی احمد بن حدالله معوی رغبت وارادة میسنمود و القدر د الش

دفهم خود از مطالعه آنها محظوظ و بهره مند میگردید در هیچ سطری از مسطور
و در هیچ حرفی از حروف آن نظر نیاید که پادشاهان ماسبق را به عطیه
این قسم فتحی روی نموده باشد هرچند وقایع الیم و فتوحات عظیم الشان زبان زد
عالمیان است اما از مغنی که گوش مبارزان و هنگامه آرایان آن
طبقه از بزرگ و کوچک بنغمه سیر آهنگ تفنگ آشنا نگشته و بهان
جنگ نشان با آوازه توپ مخالف مغلوب نشده ظاهر میشود که کار معرکه جناب
بر جنگجویان این طایفه تنگ تر شده باشد دلیرانی را که درین زمانه پرآشوب
گلوله توپ بجای نارنج از کف مطلوب بنظر آید از برق شمشیر و خنجر
تیر و از سنان رمح و صدمه گرز و دست انداز کمند کاوکیر چه غم خواهد بود
نظم انصاف دهند نامجویان کامرور • صد عقده اگر ز جناب پیش افتد (۵)
نفس درازی را رشته بجز در دست همت بمدعا کوشیدن بهتر از برز
خروشیدن است شهسوار سخن را بمیدان یکه تازی جولان دهم و عروس
لفظ را از پی عقد و نتایج معنی زیب و زینت بخشم که چون از قشنیه مرضیه
فتح حصار اول هفت روز سپری شد هنر دار نمایان معرکه دلاوری
بروج و باره حصار ثانی گردون توان را از کاوش بیل و کلنگ چون قالب
هیچان کرده بسبه جو بها التعیین نمودند و بروز سه شنبه بیست و چهارم
شهر شوال حسب الامر پادشاه صاحب اقبال در قلع و قمع رومیان

قلعه پناه جازم گشته چند زرع آن باره را که آماده احتراق شده بود بجهت
اراده یورش آتش زده مصمم نهب و غارت گردیدند و از خروش کوس
و غریو نامداران صاحب ناموس ولوله در گنبد آبنوس افتاد و فلک بزبان
نصیحت بگوش ایشان این شعر سرایدن آغاز نمود . جهانداری آمد
چنین زورمند . در دوستی را برو بر مبند . بهر جا که آمد ولایت گرفت
جهان را بزیر حمایت گرفت . بدین گونه کار خدایی بود . خصومت خدا
آزمایی بود . محصوران روسیاه رومی سپاه را پای تدبیر در لغزش آمده
بقیه که از اسباب قوت و قدرت بتکلف برقرار داشتند از هم فرو بجنبد
حضرت ظل الهی را بجهت صبری که بر مفتاح رباح امانیست نتیجه مراد روی داد
و شجره ثبات که کلید بند مشکلهاست ثمره کامرانی بار آورد و بحکم من قرع
بابا و لج ولج ابواب آمال بر روی اقبال گشاده گشت و مضمون من طلب
شیئا و جد وجد غنچه امید از گلستان دولت شکفتن گرفت از خنده تیغ
جهانگشای پادشاه خورشید رای چهره ظفر ضاحک و مستبشر شد و از ابتسام
حسامش فتح مبین خندان شد حصن حصین ایروان بعون و عنایت
ملک منان گشاده گشت قلعه نشینان جز اعتراف بگناه خود چاره ندیدند
بفریاد الامان در آمدند یکی دو نفر از معتمدان خود را بجهت استشفاع فرستادند
کس آمد که دربان این کوهسار . ایستاده است بر در بامید بار .

چو بر شه دعا کرد زانداز بیش. کلید در دز بینداخت پیش. چو حکم
از ذر آسمانی تراست. تو دانی و در حکم رانی تراست. جهاندار شاه
فرشته نهاد. نوازش بجای عقوبت نهاد. حضرت ظل الهی آن چند نفر را
طلب نموده بنوازش و شفقت بنواختند ایشان زبان ضراعت و شفاعت
گشوده گفتند. کای شاه فلک مسند عالیمقدار. رونق ز تو یافت
کار این نه پرکار. آییم به پشت از نکیری تقصیر. افتیم بپایت ازدهان ز تنها
جبین مسکنت بر زمین نهاده عذر تقصیر قلعه نشینان گناه کار خواستند
و حقیقت حال کثیر الاختلال مرتضی پاشا که از اثر زخم جانگزای باورد شده
مقتول شده بود بعز عرض رسانیدند حضرت ظل الهی بنا بر عفو لذیذ مثبت
که در انتقام مثبت از سر جرایم و زلات ایشان گذشته نقی بیک
استاجلو یساول باشی قورر را باتفاق مستشغان روانه نموده
استمالت بسیار بساکنان قلعه دادند و بلفظ گهربار در نثار نمودند
که بنا بر عادت آبا کرام و اجداد عالیمقام از تقصیرات و آثام ایشان
گذشته بجان و مال امان دادیم در همه باب مطمئن خاطر بوده
خللی بخود راه ندهند و هرکس از سر طوع و ارادت بآستان ملک
پاسبان ما قرار گیرند در سلک ملازمان منتظم گشته فراخور حال
مورد عنایت ما خواهد شد و هر کرا حب الوطن گیر شود و اراده جاد مقام

دامن گیر

اصلی نماید با سلب و سلاح او را روانه ساخته مانع نخواهیم گردید
هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو   کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست
از لذت این خبر خجسته اثر که بمذاق تلخکامان از زندگی نومید رسید
اشباح خالی از ارواح ایشان بحرکت مذبوحی متحرک شده بنحوی بوسی سده سنیه
فلک مرتبه منعم گشتند و چون طلیعه صبح چهارشنبه بیست و پنجم شهر
شوال از افق دولت و اجلال ظاهر شد و آفتاب زرین طناب از
چاردیوار قلعه این کهنه دولاب استخلاص یافته بعزم سیاحت قدم
در عرصه جهان نهاد پادشاه زمین و زمان بترتیب جشن خسروانه و مجلس
پادشاهانه فرمان داد تا فراشان چابکدست برق آثار در محاذی قلعه
سایبانهای اطلس که با سپهر اطلس برابری میکرد برپای ساختند و اسباب
مجلس آرائی که هیچ دیده مثل آن ندیده جابجا مهیا نمایند بفرمان قدر
توامان دران روز محفلی آراسته گشت که ربع نشینان بزم تعلیب
و مجلس نوازان عرصه غبرا آوازه شکوه آنرا در دور اقالیم ربع مسکون
سیما نیشابور و حجاز و صفهان و عراق عرب و عجم بمسامع اهل
و فرع و بزرگ و کوچک از ترک و بیات و کافه امم رسانیدند از رشک
نغمه زهره آتشین قلوب مخالفان مغلوب را در کوچه تن ممتحن مشابه زنگوله
قرین حزین و طپیدن گردانید و صدای نغمات آن مجلس روحانی

از چپ و راست بگوش هوش واقفان شش آوازه جهات میرسید

صف
میت فاش گردیده است در عهد شه روی زمین . شرح رزم آنچنان دو

زین
زرم اینچنین . و این کمترین بی بضاعت تاریخ فتح مقدم را که در

ینده
نسخه ثبت است بنظم در آورده دران روز نظر مبارک همایون رسا

ش
کمال استحسان یافت و بصله گرانمایه سرافراز شد قطعه دین بنا ها دو

بود
در وقت دعا . تیر آهم راست آمد بر هدف . جبهه ام از سجده خاک آلود

کامد آوازی بگوش از یکطرف . چشم بگشادم بدیدم طلعتی .

چون قمر وزان گوهر از برج شرف . گفت دانی کیستم گفتم کیی .

گفت سرخیل جهان شاه نجف . آنکه مهر از پرتو اقبال من .

ف
هم سعادت وام گیرد هم شرف . گفت با من خیزد از سر گیر قدم .

ف
گوش پر در کن ز حرف چون صدف . روبه شش شاه دریا دل صفی .

آنکه مار است فرزند خلف . مژده فتحش رسان آنکه بگوی .

از زبان من بتعظیم و شرف . گرد و روزی قلعه از دست رفت .

ج
غم مخور از مکر دشمن لاتخف . کز پی امداد فتح شکرت . هر طرف و

ان
ملایک بسته صف . بعد از ان گفتا بمن کای نکته سنج . با لب خندا

بکف
از روی شعف . زود هر سال تاریخش بگو . ملک از کف رفته باز آید

مطلب از بر داشت و قف . و گذاشت کام مسرت انجام آنست

که از نوید مژده امان ساکنان قلعه نقد جان در کف گرفته از روی اخلاص

مد برگاه گردون مناص شده سرداران و پاشایان عظیم الشان مثل ذوالفقار

کیهاکه رتق وفتق مهمات قلعه ورونق معاملات مرتضی پاشا مقتول را بی

رویه او منوط و مربوط بود و شیخی ان پاشای حاکم قارص و ابراهیم پاشای

فرمانروای مرعش و سوندوک پاشای بکلربیکی طفات ومومن پاشای

صاحب لوای رقه و علی پاشای والی بوسنه و دیگر پاشایان و زعما

و قول بکیان و ینکچری و شورباجی و دلیران معرکه کارزار دیده با قدام

آستان سپهر توامان سر مباهات باوج رسانیدند خسرو کامکار گردون

وقار نظر مرحمت التفات نموده بعد از انکه قامت ناساز ایشان

بتشریف گرامی مشرف گردید رخصت مجلس نشینی یافته جلیس بزم اختصاص

گشتند چون از سورت جام مدام خیالات خام از کاخ دماغ ایشان

بیرون رفت جبین مسکنت و ضراعت بر خاک سوده زبان باعتذار

گشودند و اظهار ندامت و شرمساری خود نمودند طبع سلیم پادشاه هفت

اقلیم بدلجویی و مراعات احوال ایشان پرداخته لحظه بلحظه بنوازشات

و تلطفات دیگرگونه چهره آمال ایشان را گلگون میساخت و کلمات

شفقت آمیزه که مؤید عفو و اغماض بود بسمع آن دل از دست دادگان

میرسانید آخر الامر دریای مرحمت پادشاهی در تموج آمده بالکلیه از ایشان

اکلی

وجرایم آن قوم بی ننگ و نام که در قلعه داری غایت جلادت در مرد بعمل آورده بودند گذشته بمحض اعتراف گناه رقم عفو بر صفحه عصیان نکشیدند. در رزم بدست آرد و در رزم بخشد. ملکی بسواری و جهانی بسوالی

بعد از اطمینان قلب آن جمیع سپر و سامان را سوای پاشایان و دلیران معتبر جمکی با ذخایر و زخارف و اسب و سلاح رخصت انصراف داده روانه وطن مالوف نمودند و بجهت خدمتکاری پاشایان مذکور مهمانداران تعیین کردند که همه وقت ایشان را در رزم بهشت آیین حاضر سازند و خود در کارسازی و تهیه اسباب قلعه سانی کشته همت چنین کنند

بزرگان چه کرد باید کار. چنین بماند ز شمشیر خسروان آثار.

گشاد در آمدن نوروز سلطان سیل خمس و اربعین و الف در روانه شدن حضرت ظل الهی بعد از تعیین نمودن سکاریکی ایروان و متوجه شدن بجانب عراق و اصفهان و آنچه در آن سال سانح شد

باز این چه جوانی و جمالست جهان را. وین حال که نوگشت زمین و زمان را

هم چهره بر آورد فروبسته نفس را. هم فاخته بگشاد فروبسته نفس را

در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال سنه خمس و اربعین و الف هجری آفتاب عالم گیر به بیت الشرف خود نزول نموده حضرت ظل الهی امرای که در سیه بودند طلب نموده مجلس نوروزی آراستند چون مقدمات

فتح قلعه درپسنه سیحقان میل روی نموده بنابران که هر رشته سخن باز بسلک
نیفتد در یکجا تفصیل آنچه بتحریر درآورد چون خاطر آفتاب آثر حضرت
ظل الهی از مقدمه فتح شادمان گردید از چهره گشایان هوای سپهر پیوند
قوای طبیعی بتزدکانی این فتح خجسته شکفتگان بهار و نورسیدگان گلزار
چون بتان خلخ و قندهار در حجله حسن و جمال و حلیه کمال جمال و اعتدال
بر منصه آفرینش و نظر ارباب دانش و بینش بخوبترین وجهی جلوه دادند
فتبارک الله احسن الخالقین و دست صنعت واهب الصور که
عقل فعال و مدبر عالم عناصر است سرگی الجهت استعداد و قابلیت
هیولیات و مواد صورتی در کسوت برنیان و دیبا بخشید و از جانب
تقدیر انک علی کل شیء قدیر قامت هر فردی از افراد خلعتی تجدید
مطرز بطراز انا لفی خلق جدید ارزانی داشت. زهی چه خدمت شایسته
گرد گردون را. که بار دگر بر او خلعت شباب اندا[جنت]. نسیم باد در زا
خاک مرده و شاخ پژمرده دم اعجاز احی الموتی میزند و بر هامان
ابر الاکمه که در حدقه نرگس که نابینای بادرزاد بود روشن میکرداند
و شکل مسدس اطراف او را که از زر ناب و نقره پاکیزه
بر شاخ زبرجد تازه بر هیاتی هرچه رعناتر و صورتی هرچه زیباتر تعلیق
گرفته بر دقایق صنع پروردگار شاهدی عدل میسازد ساحت باغ

از آتش گل رونق آب گرفته و اجزای خاک از نکهت باد مزاج
مشکناب پذیرفته و اگریه بسیار هوا و خنده غنچه اندک تماشائیان را
فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا بعیان پیوسته سرو سهی در مقام آزادی
راست استاده و لاله رعنا کلاه از سرمستی کج نهاده القصه عروسان
باغ و گوشه نشینان راغ چون نگارخانه ارژنگ به دیبای هفت رنگ
آراسته گشته چون جهان را سوری و عالم را سروری از یمن مقدم
بهار بهم رسید حضرت ظل الهی بعد از اتمام جشن نوروزی مهمات
ملکی و جهانداری پرداخته بتعیین امیری صاحب تدبیر که تنسیق
ولایات چو زحل سعد برای اصابت تدبیر او مقرر شود ار فرمودند
چون امارت اخلاصمندی از جبین کلب علیخان حاکم لار واضح و لائح
بود ایالت آن ولایت را بمشار الیه عنایت فرموده بتاریخ غره شهر
ذی قعده بشرف پایبوس سرافراز ساختند و حکم قضا امضا در باب
مرمت خرابی بنای قلعه از مکمن لطف و سعادت صادر گردید که بدستور
سابق عمارات عالیه و ابنیه او را الجابیه آبادانی در آورده بکثرت
ذخیره و آذوقه و اسباب قلعه داری زیب و زینت دهد حسب الفرمان
قضا جریان مقرر شد که قزاق خان توپخانه زیادتی را بجانب عراق
برد چون خاطر خجسته مآثر حضرت ظل الهی را که مهبط انوار الهی و مهبط

فیوضات نامتناهیت انقصد را روان فراغتی دست داد نخست

در دو جمعه بالهام حضرت حی الذی لا ینام مسجدی که در وسط حقیقی قلعه

واقعست بمرافقت سادات عظام و علماء فخام قرات خطبه و اقامت

صلوة قیام نموده بعد از نوافل بخشش و انعام شامل الطرب و سرور

و عیش و حضور مشغول شدند و مدت عشرت چون متمادی گردید بر هنمای

توفیق اراده مراجعت از الصوب با صواب از ضمیر خورشید تنویر

سرزده حکم همایون شرف نفاذ یافت که لشکر ظفر اثر بتهیه کوچ پرداخته

روان شوند و خود بدولت و اقبال در روز سه شنبه سیم شهر ذی قعده

عنان یکران عزیمت بجانب آذربیجان مصروف داشته متوجه گردیدند

چون بواسطه کثرت سیلاب عبور از آب ارس متعذر بود از راه بهشت

آباد اردوباد و علی درسی روانه گشته از پل خدا آفرین گذشته و بسوی

قراجه داغ متوجه شده در طی مسالک ساعی ساعی بودند و اردوی گردون

شکوه فوج فوج و گروه گروه صحاری و بواری آن ولایت پر کرده بود و کوه را

بقدوم انقیاد و اطاعت می سپردند فراز و نشیب آن وادی

ساده بی جاده بحدی بود که در هر قدم از فراز آن راهروان را با مشتری

و کیوان مکالمات و محاورات واقع میشد و در هر گام از نشیبش

ملاقات گاو و ماهی بعین الیقین مشاهده میرفت . فرازش به تخت بلند و نشیبش

کنون تیر زنجیم بحیدین تیراه چون مغاور خیل بر اشکال لعوان ایزد متعال
سپری شد در اثنای طی مراحل خبر طاعون و وبا که بغداد را از صدمه آن
نمونه دشت کربلا گردد بود رسید که بیگلربیگی دار السلام در عریضه خود
عرض نموده که جمعی کثیر از ملازمان درگاه و تفنگچیان خانه و مردم شهر
و ولایت را صرصر آن حادثه باد فنا داده بنابر آن عمدة الامرا سیاوش
بیک قوللر آقاسی را روانه آن صوب با صواب گردانیدند که لشکر
آن ولایت را سر او جمعیت نموده در محافظت آن حدود ساعی باشد و خود
بدولت و اقبال بخت از سر اعتقاد درست در قصبه مرشلو بطواف قطب الاقطاب
الکرام و رکن الاوتاد و الاغواث العظام شیخ شهاب الدین اهری
نور الله مرقده و مضجعه مبادرت نموده از روح پرفتوح آن بزرگوار عالی مقدار
استمداد همت نموده احرام آستانه مطهره سالک مسالک طریقت
سیاح بیدای حقیقت سباح دریای مجاهدت غواص بحر مشاهده باده
پیمای قیافی تحقیق دشت نورد وادی توفیق جرعه نوش مصطبه توحید
درد آشام میکده تجرید آنکه راهروان طریقت بی مددکاری همت
والاش بمقصد نرسند و بی رهنمونی قاید جلالش از سرچشمه مقصود
فیضی نیابند اعنی حضرت شاه صفی الدین اسحق الحسینی الموسوی
از سر صدق و اخلاص بسته متوجه دار الارشاد اردبیل گردیده تاریخ

روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ذی حجه ساحت آن بلده را رشک افزای
خلد برین ساختند بعد از آداب زیارت و ادای تحیت برضاجویی زیر
دستان و غمخواری کمینان پرداخته تمامات و تصدقات مستحقان
ایثار نمودند مبشران قضا و قدر مژده آن فتح خجسته را باطراف عالم
منتشر ساخته باعث آرامش عالمی و آسایش جهانی گردید القصه چون
دار الارشاد اردبیل محل نزول آن برگزیده رب جلیل گردید از اطراف اخبار
مسرت آثار بسده سنیه روز بروز متواتر و متوالی میرسید در غره محرم
سنه ۱۰۴۲ ملازم بکتاش خان خبر برطرف شدن طاعون و امنیت بلاد بغداد
بعرض رسانید و در همان روز ایلچی پادشاه والاجاه روس آمده در محل مناسب
او را فرود آوردند و خود پای سعادت در رکاب آورده بموضعی که سارو خان بنجا
طالش زنگل بجهت ترتیب نموده بود رفته شکار بسیار واقع شده و از آن
بدولت مراجعت نموده در روز دوشنبه هفدهم در باغی که از بناهای خاقان جنت
نشین بود جشن پادشاهانه ترتیب داده ایلچیان اروس که یک
شنقار و بیست جانور بطور رسم سوغات آورده بودند بار یافته بشرف
پابوس مشرف شدند و در بیست و ششم شهر مذکور در عمارت دولتخانه
که ذو الفقار خان ترتیب داده بسعادت و اجلال نشسته در تقسیم داروغگی
وقیع نامها شروع کرده هر کس فراخور خدمات برجوع مهمات سرافراز ساختند

هر یک از یوزباشیان و قورچیان و ملازمان و تفنگچیان را در خور حال
با نعامات وافره سرافراز گردانیده در احکام فتحنامه قید شد که
حکام هر محل آنچه را خود مهمسازی نموده بر رعایا و زیردستان چیزی حواله
ندارند و در آن ساعت امیر سلیمان جهت ایالت کردستان و اردلان
و عباس قلی بیگ جهت حکومت اوربان بتقبیل آستان مشرف شده
مقرر شد که علی بیگ زنگنه امیرآخورباشی با سیصد نفر تفنگچی باتفاق ایشان
از راه چمن آباد بکردستان روند و عباس قلی یمین باشی تفنگچی را با پانصد
نفر تفنگچی بجهت محافظت قلعه ایروان تعیین نموده روانه ساختند
و در روز شنبه نهم ربیع الاول کلب علی بیگ دواتدار را بجهت تولیت آستانه
صفویه و ایالت اردبیل مقرر نموده و مقصود سلطان قراداغی بجهت
منصب جلیل القدر خانساهی و خانه انقلی بیگ یوزباشی افشار برای
ایالت ولایت فراه و حسام بیگ ولد ذوالفقار خان برای حکومت
قزل آغاج مانوس نموده بخدمات مشغول گشته برای خرده دانان
دانش پژوه پوشیده نماند که چون قبل ازین خان احمد خان اردلان
حاکم کردستان را بواسطه مرضی که عارض دماغ شده مالیخولیائی
بهم رسیده بود و پایه عقلش از بلندی رو به پستی داشت با وجود آن حال
همیشه ملحوظ نظر شاهنشاهی بوده معالجه حکمای حاذق حدقه از جا رفته

او باز بحال اول رسید چون احوال او روی به بهبودی نهاد بولایت خود در رفت
خیالات فاسد را از آن هوش او گشته بسباغ غمناک بجا می مدهوش نشد
و ارادات فاسد بخاطر رسانید خرد که ناحقی خبر ده به پیش شناسی
امین است نقض آن عزیمت را بهزار زبان بیان میکرد و ابطال
نخشتهدی
این اندیشه را بهر گونه روا خزینه مبداد یعنی با ولی النعمتی که یکی از او جان
نازنین است جز طریق نیکو بندگی نباید سپرد و با منعمی که گوهر حیات یکی
از احسان او بود جز جادهٔ مطاوعت و انقیاد پیش نباید گرفت
شاخ گیاه چون در سایه سرو سهی تربیت یابد اگر از و سر کشد از سر در آید
و ذره چون خاک بر داشته آفتاب بود اگر از و کناره گیرد سرگردان
الا لعن الرحمن من کفر النعم اما چون ابواب تنعم مساعی خذلان
مسدود بود از جادهٔ انقیاد انحراف جسته راه تمرد و عصیان نمودن
آغاز نمود حضرت ظل الهی بالهام هاتف غیبی باین معنی ملهم گشته فرمودند
بر بکشند شاخ نو از سرو من . تا نزنی گردن شاخ کهن . تا نکنی رهگذر
چشمه پاک . آب نزاید ز دل چشمه پاک . حکم قضا مضا بسیاوش
بیک قوللر آقاسی و شاهوردی خان حاکم لرستان و امرای آن
سرحد نوشته شد که در قلع و قمع آن مردود سعی موفور بعمل آورند ایشان
حسب مطاع آفتاب ارتفاع الا جهان از محال خود بحرکت آمده رو بولایت

خان احمد خان میکند از خان مذکور بی شعور از صدمه و نهیب دلاوران
خراسان گشته روی بقلعه اوربان که از قلاع حصین آن دیار است نهاده
که شاید چند روز بحصن آن قلعه پرداخته فی الجمله از چنگ روزگار امان
یابد غازیان شیر شکوه از همه جا راه دخول او را مسدود ساخته بالغ
میکردند خان مذکور نیز با چند نفر از ملازمان جان نثار خود در برابر آن
جنود مسعود پای ثبات افشرده شروع در منازعه و مجادله نمایند
تا آنکه از یمن اقبال بیزوال شکست باو راه یافته با چند نفر از ملازمانش
او بعضی بمقتول و برخی مثل میرعلی و محمد قلی توپچی باشی اسیر گشته اسب
و شتر و کارخانهای او را بالکل المخی بدست آورده خدمتش با چند نفر
راه گریز پیش گرفته بجانب قراچه و شهرزور میرود و غازیان
بعد از آن فتح سالما و غانما داخل قلعه اوربان شده بعباس قلی تکمه
که بجهت حکومت آن تعیین شده بود میسپارند بعد از شروع این مواقعه
قوللر آقاسی و شاهوردی خان مقدمات مذکور را مفصلا نوشته ارسال
نمودند در روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول این خبر بپایه سریر اعلی
رسید حضرت ظل الهی درین روز مجلس آراسته ایلچیان دادیان
مذکور را که بشرف تقبیل آستان مشرف شده بودند طلب نموده بخلاع
فاخره سرافراز ساخت و اسبهای خانزاد را که از جانب عراق آورده

بودند بعساکر منصوره قسمت نمودند و در روز شنبه بیست و یکم از جانب قوللر
آقاسی عرایضیه که خان احمد خان از کرکوک گذشته نزد کوچک احمد که در حوالی
موصل است رفته استمداد کوچک از مشار الیه نموده او نیز بنا بر التماس
یکهزار و پانصد نفر از جوانان روم و کردستان همراه طیغون ملازم خان
مذکور نموده روانه آمده بودند حسب الفرمان قضا جریان مقرر شد که اللهقلی

خان مقدم یکه یک جماعت رفته در استیصال مخالفین سعی نماید
خدمتش را در روز دوشنبه بیست و سیم متوجه آمده و گشت و پیش از ورود
لشکر مقدم شاهوردی خان با جنودی که باتفاق طیغون آمده بودند ملاقات
نموده بعد از محادله و منازعه عظیم شکست بلشکر مخالف راه یافته جمع
کثیر مقتول گشته اسباب ایشان بدست غازیان نصرت فرجام در می
آید چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت حضرت ظل الهی در آن روز
بزم پادشاهانه ترتیب داده ایلچی روم و دادیان و سید هاشم ولد سید
منصور عرب و سرخای خان شمخال و اکابر داغستان و اعیان اکراد
و سایر مهمانان را طلب نموده بعیش و عشرت مشغول شدند ایلچی روم
و شمخال را با ولد ایلدار خان بخلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت
انصراف ارزانی داشتند و مصحوب ایلچی روم محمود آقای بلوک
باشی فارس که گرفتار شده بود روانه نمودند و در چهارشنبه پنجم

بسیر ییلاق سولان که از شهر تا آن مکان دل‌کشا قریب به سه فرسخ بود رفته
داد عیش و شادمانی دادند الحق ییلاق مذکور از ییلاقات معظم جهان است
چشمه‌های آب گرم و سرد در آن سرزمین بهشت تزیین وفور تمام داشت
عرصه مینو مانندش طعنه بر خلد برین میزند . اگر بر سبزه اش بوی بفر سنک
سرحاری بیانی زعفران رنگ . دو روز در آن مکان توقف نموده متوجه
شهر گشته جهت تعیین ساعت خروج از آن بلده و رفتن بجانب عراق
امر فرمودند و در روز چهارشنبه نهم ربیع الثانی بحد ترخص رفته
بزیارت مرقد منور سید جبرئیل نور الله مرقده بکلخواران آمده آداب
زیارت بعمل آورده و در روز سه شنبه پانزدهم سه ساعت از روز گذشته
از دار الارشاد اردبیل بعد از زیارت وداع روانه عراق گردیده وطی منازل
روز بروز واقع میشد تا بمقصد نزدیک شدند گفتار در آمدن خان احمد خان
اردلان باتفاق کوچک احمد حاکم موصل و ماردین و شکست یافتن
آن گروه و بقتل آمدن کوچک احمد و فرار نمودن خان احمد
خان و رفتن حضرت ظل اللهی بجانب اصفهان باید دانست که چون
دشمن پا از حد اعتدال بیرون نهد قوی مذهب کامکاری آن است
که با ایشان سازکاری نمی‌باید کرد و در استیفای امور اعادی شیوه
غفلت و تمادی نباید سپرد و چون مخالف از جادهٔ صواب انحراف جوید

پیغام خدنگ سهام با زبان حسام باید داد و عنان تقریر صفحات باید بسنان

رماح باید کرد و چون دشمن از حد وسط تجاوز کرد میانجی از شمشیر بران

باید طلبید و قطع و فصل از مهارک گیتی ستان جسته باید داشت

و چون شواهد جحود محسوس گردد بیان قاطع تیغ را بدفع آن باید گماشت

بهشت در سایهٔ شمشیر است هر کرا نه تا آن کار بود در دوزخ مذلت و هوان

باید بود و رزق ابرار در ظلال رماح نهاده هرکه نه بدان توسل جوید

تنک روزی باید زیست آنرا که تیغ در نیامست کارش بانتظام نیست

و آنرا که صمصام خون آشام نیست رفعتی بر دوام نه هر کرا آفتاب

دولت روشن باید روز معرکه را تاریک باید کرد آنکس که چمن مراد

بستان

شاداب خواهد از ابر ناورد که باران خون باید بارید بمودار این

آنکه چون خان احمد خان اردلان روی اطاعت از آستان به پیچید

هرچند در معارک پای ثبات فشرد از صدمهٔ هولناک لشکر قیامت اثر

کار او از پیش نرفت آخر الامر بمصداق الغریق یتشبث بکل حشیش

پناه بکوچک احمد که پادشاه روم بجهت محافظت موصل و ماردین

و آن حدود گذاشته و در شهامت و بسالت زبان زد اهل روزگار

و مردم آن دیار گشته بود برد و از و استمداد کومک و لشکر نموده

بتصور آنکه بقوت بازوی او ابواب آمال توان گشاد و کوسیاه جلادت

او به پیشگاه مراد نزول توان کرد کوچک احمد کور دست رد بر سینه ملتمس او
نگذاشته بتهیه اسباب رجال و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده
لشکری برآراست که از برق تیغ زرکشان دیده آفتاب خیرگی یافت
و از غبار سمند کینه کشان آینه سپهر تیرگی پذیرفت بعد از فراغ از آن
خود با جنود نامعدود باتفاق خان احمد خان مظفر و در روی مقصد
گذاشته چون قاید صبا و منهی نسیم این خبر را بغازیان شیرشکار
که بسرکردگی سیاوش بیک قوللر آقاسی و داقی خان مقدم و شاموردی
خان حاکم لرستان مقرر شده بود آوردند آن گروه نیز بتکیه عون و عنایت
یزدانی نموده در تهیه اسباب مجادله و مقاتله ساعی گشتند لشکر مخالف که
دوازده هزار نفر بحساب آمده از دربند خفان عبور نموده در حوالی آن
نزول نمودند سپاه کینه خواه با وجود قلت موجب آیه وافی هدایه
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله عمل نموده با گروهی که از صدمه تهورشان
دم صبح در سینه شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام
ظلام پنهان شدی عزیمت فرموده روی با طایفه آوردند چون تقابل
سپاه و کتایب فریقین نزدیک رسید . دمانه زمین از تف آفتاب
زبس سام سوده در آمد ز خواب . رسیدند لشکر بجای مصاف . دو لشکر
ببستند چون کوه قاف . ز پیکار لشکر از مرد و جای . فرو بست گوشه را

برق تیغ

دست و پای • ز تاب نفس در هوا بست میغ • جهان سوخت از آتش

ز پولادپوشان لشکرشکن • تن کوه لرزنده بر خویشتن • ز نیزه بهر سنان

شده روی خاک • ز کوپالها کوه گشته مغاک • القصه دران معرکه پر

آشوب آتش قتال شعله عالم سوز بفلک اثیر رسانید نایره حرب از نهیب

تا رواح امتداد یافته دلیران هر دو لشکر داد دلاوری میدادند تا بر مقتضای

سبق کلمه نصرت که اولیاء دین را لازمست نسیم فیروزی بر رایات

نصرت آیات فرزید وهمای سعادت موکب ظفر قرین را در ظل حمایت

استمام آورد کوچک احمد پاشا بیگلربیگی موصل مقتول شده و قوال

شام و سیواس بقید اسار گرفتار گشتند و خان احمد خان بقول آنکه

پهلوان زنده خوشست عنان گردانیده روی بهزیمت نهاد و تمام

لشکر ایشان چون جراد منتشر بادیه و جبال شدند و از فرط رعب سایه خویش را

لشکر جرار می پنداشتند و از شخص موهوم شمشیر آخته بر سر خویش

می اندیشیدند ذره را بشابه گروهی و کاهی را بمنزله کوهی میدیدند

از هر طرف بوی موت و دام بمشام ایشان میرسید و از هر جانب نکهت

موت احساس میکردند از صد جان یکی بصد فلاکت بدر برد و از بسیار

اندکی بسلامت ماند آری آنان که چون پرکار گرد کشورها میگشتند

چون نقطه موهوم شهربند شدند و آنکه بلندی ذروه جاه میطلبید پستی

حوزه چاشت پیش آمد یا منجوق رایات هدایت نهال باغ عنایت
چه بالا توانند نمود و با کمال عاطفت الهی خیالات ملاهی چه قدر آورد

هر فتح کاسمان نهدش مبتدای کار . چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگر است

اینچنین فتحی روی نمود سیاوش بیک قوللر آقاسی عریضه بدرگاه جهان
پناه نوشته از کماهی حالات آنچه روی داده بود مصحوب خانولی بیک
یوزباشی و حسین خان گودرزی که یکی از غلامان بود در سلطانیه بعز
عرض رسانید چون نوید فتح خجسته اثر بسمع مبارک آمد دل را انشاطی
و طبع را انبساطی بهم رسید ارقام مطاعه و خلاع فاخره بجهت
سرداران لشکر فرستاده بنوازشات پادشاهانه سرافرازی بخشید
و در همان روز ابراهیم سلطان سفره‌چی را بجهت تهیه اسباب آیین
بندی چراغان و استقبال روانه دار السلطنهٔ اصفهان نموده
خود بدولت و اقبال کوچ بر کوچ متوجه شدند و در اثنای طی منازل
قوللر آقاسی کس فرستاده بعرض رسانید که بعد از مقدمات فتح
بالکا خان احمد خان آمده قلعهٔ زلم و مهربان و حسن آباد و سایر
قلاع دربست اولیای دولت قاهره آمد از آن قلعه‌ها قلعهٔ زلم و حسن آباد
و مهربان و قزلجه را نگاهداشته بمستحفظان کاردیده سپرد و باقی
قلاع را با خاک یکسان نموده با اسباب خان احمد خان متوجه درگاه

گردون پناهیم حضرت ظل الهی را استبشار تمام روی داده خدمات شایان و
بیک مذکور شرف استحسان یافت و در محلی که رسالت نیه نزول اجلال
داشتند در خانه علی قلی بیک دیوان بیگی مهمان شده ایلچی باشی
آجق و دادیان را خلعت داده رخصت انصراف فرمودند و قتی و دسلطان
خلفا بجهت ایلچی گری ولایت روم بشرف پابوس مشرف شده در تهیه
کارسازی خود شدند حضرت ظل الهی بعد از فراغ این مهمات متوجه
اصفهان گشته روان شدند چون دارالمومنین کاشان محل و مخیم
سرادق جلال گردید منهیان بعرض رسانیدند که صفدر خان ایلچی
پادشاه والاجاه هند نزدیک رسیده حضرت ظل الهی جانی خان
ایشیک آقاسی باشی را با جمعی از یوزباشیان معتبر باستقبال
او فرستادند و خدمتش را بعد از ملاقات در بیرون شهر فرود آورده
اقامت مهیا نمودند و بعد از دو روز در عمارت دولتخانه جشن پادشاهانه
ترتیب داده صفدر خان ایلچی را طلب داشته آداب ضیافت و مهمانداری
پرداخته خدمتش را بنوازشات پادشاهانه سرافراز ساخته با نواع
شفقت ممتاز نمودند و بعد از چند روز میدان بلده کاشان را
چراغان نموده ترتیب عیش و عشرت کردند و ایلچی مذکور را در آن شب
نهایت لطف نموده او نیز از این نوع ملاطفت شاهانه سرمباهات

باوج سماوات رسانید و در همان روز عریضه جانباز سلطان ولد شهباز
سلطان زنگنه رسید مضمون آنکه جاسوسی از موصل آمده خبر تحقیق
آورد که خان احمد خان از سبب عارضه که باو روی نموده بود فوت شده
همان لحظه قایلی این بیت را بزبان آورد · باولی النعمت ار برون آیی
گر سپهری که سرنگون آیی · حضرت ظل الهی از کاشان کوچ نموده
بتاریخ دهم شهر جمادی الثانی بدولت و اقبال باتفاق صفدرخان که
هفت ساعت از روز مذکور گذشته داخل دارالسلطنه اصفهان جنت نشان
گردیده آداب استقبال بنوعی که در قوت متخیله هیچ یک از بنی نوع
انسان در نیاید بعمل آوردند و بعد از اتمام آیین بندی چهار بازار
و دکانات و میدان بتماشای آن بزم عالی متوجه گشته صفدرخان
ایلچی با سایر مهمانان در آن بزم ارم تزئین سر در قدم مبارک داشته
در عیش و عشرت میکوشیدند · شبها ز چراغ و شمع در نور سرور
بر ذروه زند لاف تجلی از طور · هر روز ز شوق این چراغان تا شب
خورشید نشسته تابد از رشته نور · چندروز بدین منوال گذشته بعد از آن
تهیه اسباب آتش بازی شروع نموده در عمارت علی قاپو مجلس همایون
آراسته شد الحق در تعریف آن سور پرسرور زبان قاصر است اگر در تقریر
آن زبان گشایم آتش شوق از دل زبانه میکشد و اگر شمه از وصف آن بیان

کنم آه جگر تاب سپه ایامم را بسوزد همان بهتر که بعبارت مختصر بنا دو دم
و دست از ان بردارم القصه چون مقدمه آئین و آتش بازی باتمام رسید
خبر آمدن تو للرا آقاسی و خوانین بعز عرض رسید در روز یکشنبه بیستم شهر
رجب مجلس در دولتخانه ترتیب داده صفدر خان ایلچی هند و ایلچی که از
جانب عادلشاه بدرگاه آمده بود طلب نموده اسباب سرو منبه ظهور
رسید قو للرا آقاسی و آقا خان و شاهوردی خان و سایر امرا که همراه بودند
بشرف تقبیل آستان مشرف شده سرها و زندهای که همراه داشتند نظر
کیمیا اثر گذرانیده مورد شفقت شاهانه گشتند و در ان روز قبرخان
بجهت ایالت استراباد و سیدم سلطان بواسته قبه تعین شده
پابوس نمودند و در روز چهارشنبه بیست و چهارم بجانب اردستان شکار رفته
آهوی بسیار در جرگه صید شد صفدر خان ایلچی از تماشای آن محظوظ و بهره مند
گردید حضرت ظل الهی در کنف حمایت یزدان بسیر و شکار مشغول گشته بحو الی
روز کار میگذرانیدند و زمانه بجهت زیادتی دولت ابد سعادت ان سر مظهر
کمال و آن برگزیده ذو الجلال بهمین بیت اکتفا مینمود نظم
امید سپاه و سپهبد بتست . که روشن روان بادی و تن درست .
گفتار در رسیدن نوروز او دئیل سنه ست و اربعین و الف
و وقایعی که درین سال خجسته مآل روی نمود انشاءالله بخیر و خوبی .

انجام پذیرد صبا بسبزه پیراست داردینی را نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را. چمن بکرمه طان شد که شاخ نسترنش طلوع داد بکشت بزار
در روز دوشنبه بیست و پنجم شهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنه ست
واربعین والف هجری نیر جهانتاب از تانجانه حوت قدم بخانه حمل
گذاشت درین روز فیروزی اثر حضرت ظل الهی در تالاری که درمیان
طویله احداث شده بود بآئین بزم آرای جلوس نموده صفدرخان ایلچی هند
وایلچی عادلشاه والو الغازی سلطان حاکم اورگنج را طلب نموده بتجرع
کاسات مدام مواظبت جستند از اثر نقل و حرکت خورشید عالمتاب
عالم فرطوطرا جوانی از سرگرفت سبزه پژمرده سر از خاک بیرون کرد شکوفه
نورس بر سر شاخ خندیدن آغاز نمود سنبل آشفته حال موی پریشانی
زد نفشه بطرا و نرگس بیمار که در بستر ناتوانی تکیه داشت چشم باز کردند
ملعب سحاب بر عرصه آب بیدق سیمین حباب رانده و نیلوفر در حیرت
لقای آفتاب با چشم تر فرو مانده حجله گاه عروسان باغ در راغ خوش
نگار خانه از رنگ رنگ ریاحین هفت رنگ آراسته و مرغان بهار بر اطراف
شاخسار در پرده های مختلف سر یکی شعبه گرفته. باغ زرین جویبار کاه
سیمان. مرغ سحر گرشیده نغمه داود. صنوبر و شمشاد
دراهتزاز و بلبل خوش نوا بهزار دستان در نوای جکاوک نغمه سار

در سراچه خلوت بستان چون محجوبستان گل نمایشت با نرگس حبشی
خوش برآمده و سوسن از سرآزادی باده زبان خاموشی بازده و بنفشه
باغ خالی و گل آراسته بلبل مست . سوسن از چیست زبان بسته بگو
لاله لعل پیاله جامه چاک زده و کلاه عاریتی بدست باد بر خاک زده نظم
با لاله بگفتم زینت افروخته است :: صحن چمن از تو زینت اندوخته است
گفتم کلاه از دست که بر خاک زدی :: گفتا که ز دست آنکه او دوخته است
القصه چون مراسم و آداب جشن نوروزی بعمل آمد بعد از چند روز
خبر فوت امیرخان قورچی باشی بپایه سریر رسید در عوض مشارالیه
در روز دوشنبه بیست و چهارم جانی خان را که در عوض امام قلیخان
در وسعت آباد ایروان بمرتبه ایشیک آقاسی باشیگری سرافراز کرده
بودند قورچی باشی نموده منصب جلیل القدر را او را بمرتضی قلی بیگ یوزباشی
بیجرلو که آبا عن جد حقوق خدمت دران سلسله عالیه ثابت داشتند
شفقت نموده ابو الفتح بیگ نواده آغزیوارخان شاملو را جبادار
باشی کردند و درین روز احمدخان بیگ قورچی سر را بجهت ایلچیگری
هند عادلشاه بتعیین کرده مرخص ساختند و بعد از انجام مهمات
صفدرخان بر التکلیف سرکار نموده بجانب الکاء بارمین در حرکت آمد
دران اثنا چلبی بیگ الوا غلی ایشیک آقاسی باشی حرم بعلت

مرگ فجاء درگذشت و روز بروز اوقات فرخنده ساعات را بسیر و شکار
گذرانیده صفدرخان را بباغ عباس آباد طلب نموده مجلس پادشاهانه
آراسته شده و در آن مکان یادگاری یک ناظر دواب بواسطه ایلچی گری
هند اگر چه قرار یافته بعد از تقبیل عتبه عالیه رخصت انصراف
یافت چون چند روز از شهر مذکور گذشت بعزم زیارت امام زاده
واجب التعظیم شاه طور روانه گشته بعد از تقدیم آداب زیارت بشکار
کلنگ اشتغال نموده مراجعت نمودند و چون بمقر سلطنت قرار
یافتند ملازم رستم خان سپهسالار آمده باد و نفر جاسوس معروض
داشته شد که پادشاه والا جاه روم اول بجهت سفر عراق مصمم شده
در ثانی الحال آن اراده برطرف شده بجانب فرنگ رفتند حضرت
ظل الهی در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ذی قعده چون عید الفطر را
بود در خانه خسرو سلطان امیر شکارباشی مهمان شده روز دیگر بخانه
صفدرخان ایلچی بسر بردند حسب الامر مقرر شد که چون فصل گل و ایام آن
در رود خانه زنده رود چون بستان گلف در رو هن برفتار آمده بود
پل شاهی را آیین بسته باسباب جشن و سرور پرداختند و سرکاری
آن خدمت را بحسین بیگ ناظر فرمودند خدمتش در اندک فرصتی
آن قطعه زمین را نمونه خلد برین ساخته هر صفه و طاق او را بنور

و امرا و اعیان و وکلا شرا ان و ارباب قسمت نموده در ترتیب آئین بستن
سعی موفور بعمل آوردند حضرت ظل الهی صفدر خان ایلچی را با سایر مهمانان
طلب نموده بنوازشات و تفقدات سرافراز ساختند چون انجمن تحت
همایون بعد از گذران جسر افغان با تمام از جانب کتخدا شیخ خان خونده
مصحوب ملازمی که چهار روز از بغداد باصفهان آمده بود خبر رسیده که
محمد پاشای وزیر اعظم را بقتل آورده ابراهیم پاشا را وزیر نموده اند استنبول
بیرون آمده روانه بغداد است و در این روز از جانب مقصود سلطان خلفا
که بجانب روم رفته بود خبر آمد که از استنبول مراجعت نموده بتاریخ
غره شهر ذی حجه داخل دیار بکر شده ایم و عرض نموده که سردار دوازده منزل
از استنبول بجانب بغداد کوچ نموده در سر هر جا که جمع کثیر آمده در تهیا نمودن
آذوقه ساعی اند حضرت ظل الهی نیز همت والانهمت را در آراستگی قشون
بسته دارو علی و انعامات وافر شایسته بعساکر فیروزی مآثر دادند
و خواجه مشفق که یکی از معتمدان درگاه بود بجهت صاحب جمعی خزانه
در عوض خواجه محبت تعیین شده بشرف پابوس رسید و بتاریخ صفر رسید
دراج که از سادات معظم جابریه بود بمرگ فجاء درگذشت و هر روزه از جانب
امرای خراسان خبرهای متواتر میرسید که اوزبکیه اراده تاخت و تاراج
دارند حضرت ظل الهی از آن اخبار خلشی بخاطر مبارک راه نداده تدبیر آنرا

بعون ملک قدیر واگذاشت و سپرک جبودار را بجهت تعیین حسن بجانب
خراسان فرستادند و سیاوش بیک قوللر آقاسی را بجهت سرداری
ولایت خراسان تعیین نموده روانه ساختند و بتاریخ بیست و یکم
شهر صفر از جانب قرچقای خان حاکم مشهد عریضه بپایه سریر اعلی خلافت
مصیر رسید که جمعی از لشکر اوزبکیه اراده تاخت مشهد مقدس داشتند
چون بحوالی جام میرسند محمد سلطان حاکم سبزوار و یوسف سلطان حاکم
جمشیدگزک که جنداول لشکر فیروزی اثر بودند بایشان برخورده محاربه
عظیم واقع میشود آخر الامر شکست بجنود اوزبکیه افتاده الله وردی بهادر
و علی براد بهادر که سرکرده ایشان بودند گرفتار شده جمعی کثیر مقتول
میشوند از زین رهگذر عطفه عنان داده فرار مینمایند اما خرابی بسیار
از آن رهگذر بحوالی جام رسیده حضرت ظل الهی خلافت فی خرده دار رقام
شفقت آمیز بجهت امرایی که در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند
فرستادند و درین روز خلیل آقای قوم علی باشای حاکم بصره که برسم
رسالت با سوغات لایقه آمده بود بشرف پای بوس مشرف شده و عریضه
که مشحون باظهار یکجهتی و یکرنگی بود بنظر اشرف رسانیده مورد نوازشات
پادشاهانه گردیده و متقارن این حال ایلچی از جانب ولندیس که پادشاه
معظم فرنگستان است آمده آن نیز باظهار بندگی عریضه بنظر رسانیده از مفاد

لایق که همراه داشت گذرانید بشفقت پادشاهانه ممتاز شده خود به
سرافراز ارمنی را مهماندار او نموده بخانه ای فرود آوردند حضرت ظل
الهی در روز جمعه بیست و چهارم ... باغ ... جشن عظیم نموده
صفدرخان ایلچی و خلیل بیک ایلچی حاکم بصره و ایلچی فرنگ و سایر مهمانان را
طلب نموده بزم عظیمی آراسته شد و در آن روز هر یک را فراخور حال شفقتها
نموده بانعامات شاهی سرافراز گردانیدند بعد از فراغ آن مقدمه روز دیگر
فیمابین ایلچی هند و ایلچیان فرنگ منازعه شده چند کس در میانه مقتول
شد آخر الامر حضرت ظل الهی امیر قاسم بیک نایب داروغه
اصفهان را فرستاده باعث انطفای آن نایره شد حضرت ظل الهی
بعد از چند روز در تالار طویله که در کنار رودخانه زنده رود است رفته
بقسمت اسب مشغول شد چون شاهرخ بیک امیرآخور باشی بودند چند راس
اسب شاهی اعلی بانعام صفدرخان مقرر شد و در روز یکشنبه دهم شهر
ربیع الثانی برادر مرادخان بیک سپاه منصور را با ولد عباس علی سلطان
بجهت آنکه سلطان حسین سپاه منصور را بقتل آورده بودند بجزای اعمال
گرفتار ساختند چون حضرت ظل الهی از مهمات ملکی خاطر جمع نمودند
بتاریخ چهارشنبه سیم جمادی الثانی صفدرخان را بخلاع فاخره و شمشیر
و خنجر طلا و اسب با ساخت طلا سرافراز ساخته رخصت مراجعت دادند

خدمتش روانه مقصد گشتند و در دوشنبه هشتم شهر مذکور محمد علی بیگ
بوزارت اصفهان سرافراز شد و در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی
ایلچی فرنگ و خلیل بیگ بصره را در عمارت حوضخانه طلب نموده بعد از مخلع
ساختن رخصت دادند و خود بسیر و شکار مشغول شده اوقات شریف
بعیش میگذرانیدند و در تومن اعمال اصفهان طهرجه شکار جرگه انداختند
دامی که بجهت ممانعت در رفتن آهو نصب شده بود در آن صحرا کشیده
آهوی بسیار در میان جرگه جمع شده حضرت ظل الهی بنفس نفیس شکار افکن
گشته صید بیش از حد نمود متوجه اصفهان گشتند و در آن روز سلیمان خان
اردلان بشرف پای بوس اشرف مشرف گشته بنوازشات
پادشاهانه سرافراز شدند و مقارن اینحال ایلچی فرنگ از جانب له آمده
نامه بدرگاه جهان پناه آورد مضمون آنکه چون همیشه فیما بین دوستی بود باز
بدستور سابق میخواهد که سررشته اتحاد مضبوط باشد و سوغات که آورده
بود از نظر کیمیا اثر گذرانیده مورد احسان شاهی گردید و چون دو روز
ازین مقدمه متمادی شد از جانب علیمردان خان حاکم قندهار خبر رسید
که از جانب هند میر حسین نام شخصی بایلچی گری آمده متوجه درگاه جهان پناه هست
و از جانب رستم خان سپهسالار نیز عریضه آمده اصل مضمون خبر فوت
زینل جلالی بود و متوجه شدن خواندکار بجانب قونیه حضرت ظل الهی بعد از

استماع اخبار بار اپتکی قشون و انعام دادن بدانها نشستنی
نموده دامان آمال هر یک را فراخور حال مالامال ساختند و در غره مهینها
عریضه از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی رسید مضمون آنکه
علیمردان خان چیزی بمن نوشته که چنین مذکور میشود که اراده آمدن
بقندهار داری زنهار اراده مکنی که ازین حرکت مرا صاحب واهمه
کرده غاشی درگاه خواهی ساخت و همان نوشته را بالجنس روانه ساخته بود
حضرت ظل الهی در همان روز نظر بیک و جلال بیک و مالک بیک
ملازم علیمردان خان را که بپایه سریر اعلی آمده بودند مخلع ساخته
حکم استمالت بعلیمردان خان نوشته روانه نمودند در اثنای آن خبر
آمدن میر حسینی ایلچی رسید جبادار باشی و جمعی از یوزباشیان را
باستقبال او مقرر نموده خدمتش را بشهر آوردند چون ایام تحویل نوروزی
نزدیک شده بود حضرت ظل الهی دیدن او را موقوف بهمان روز کرده
مهمانداران تعیین شد که خدمات شایسته نسبت باو بعمل آورند و خود
بسعادت و اقبال بر متکای حشمت و اجلال تکیه زده بدلجوئی مظلومان
می پرداخت و فلک در وصف ذات بیهمالش این نشید میسرایید بیت
بالیده ازین نشاط تن تخت بر زمین . بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان
گفتار در رسیدن نوروز بهار سیچقان ئیل سنه سبع و الف و درآمدن

خواندگار روم سفر باد مجسم و آنچه در سال رومی شود اشاره به
بخیر و خوبی انجام پذیرد گرهی در کوی غربت آشنائی یابد. و رهی بر هستی
صانع گواهی باید. از وجود این صنایع چشم را کحل باز
گرهی در چشم عبرت توتیا می باید. در شب یکشنبه پنجم شهر ذی قعده
سنه سبع و اربعین و الف هجری که دو ساعت و بیست و سه دقیقه گذشته
بود که نیر جهانبخش از خلوت سرای حوت قدم تا بخانه حمل نهاد عالم را
از این حرکت بهنگام سروری و حبوری ارزانی داشت خواب آلودگان
چمن سر از بستر ناز می برداشته سبزه پژمرده خود را با لب جوی رسانیدند
و گلبن از کار رفته گرهایی که از غلبت سرما داشت تا مرساخته در
آن ساعت گشت تبارک الله و تعالی صانع واحد که بحسب اوزیش نه چرخ
دوار و آمیزش هفت اختر سیار در این مرکز شش جهت چهار عنصر
متضاد را با وجود تخالف طبیعی صورت یکرنگی بخشید و کیفیت هر یکی را
بر کمیت دیگری مستولی گردانید تا موجب تشابه اجزاء مجموع گردد
و جمله را در مقام وفاق و محل اتفاق مسخر دارد تا هیات اعتدال که انتظام
احوال مرکبات بدان منوط است حاصل شود و صورت نوعی که مبدأ
خواص غریب و آثار عجیب است بر آن مترتب گردد الحمدلله در چنین فصلی
که مشاطگان طبیعت چهره گل را آراسته اند و طره سنبل پیراسته و خند

نزارا و از ناطقهٔ انسانی که مرغ سرابستان وحدتست زبان بشکر و سپاس حضرت ظل الهی گشاده بدین نوا مترنم است . در شب نه بتیغت عدو سوز در فرش سنان تو پر وز باد . چنان باد که اختر بکامت شود . همه دخل عالم بنامت شود . نگین فلک زیر نام تو باد . همه کار دولت بکام تو باد
القصه چون گریبان روزگار از چنگ عدوی سیه باطن خلاص شده قدم بعرصه بهار نهاد حضرت ظل الهی دران روز نوروز در تالار طویله مجلس آراسته میر حسین ایلچی هند را با ایلچی فرنگ و ملا زمان طهمورث خان طلب نموده ابواب شادکامی بر روی ایشان گشوده بنوازشات سرافراز ساختند
و ایلچی هند سوغات خود را که یکقبضه شمشیر مرصع بیاقوت و الماس و یکقبضه خنجر مشحون بلالی و قدری عطر جهانگیری بود از نظر گذرانیده
بعد از تمادی ایام جشن روز دوشنبه دویم ماه ذیقعده کور قربان علی چلو دار از جانب قوللر آقاسی آمده خبر ترد و عصیان علیمردان خان را که با مردم هند زبان یکی داشته آورد هنوز این خبر در گوشها جای نگرفته بود که القاص بیک غلام خاصه شریفه آمده بعز عرض رسانید که علیمردان خان قلعه را بمردم هند داده و قوللر آقاسی از گوشک نخود که در ده فرسنگی قندهار است کوچ نموده روانه آن صوب گردید وتفصیل این مجمل آنکه چون علیمردان خان روسیاه از آمدن قوللر آقاسی و سپاه تحقیق حاصل نموده بنداشت

که آفتاب را بگل توان اندود و سیل تقدیر را به پیش بند تدبیر توان بست

جمعی نزدیکان را بجهت خبرگیری فرستادند که شاید تا شیران کارزار را

بروبه بازی بازگردانند و پلنگ بربری را از خم سر و آهو نرمیت دهند

چون دانستند که دریای انتقام از چنان در آشوب آمده که کشتی اندیشه را

دران مجال عبوری خواهد بود و امواج فتنه نه بدان حیثیت متلاطمست

که بسد الباب فکر ناصواب مندفع گردد خدمتش را خبردار نمودند که تا

از گرداب خطوب جان برکران اندازد و از میان بلا کناری گیرد

او نیز چون امداد حادثه را احوالی خود محیط یافت و لوازم سیات

اعمال گرد خویش حلقه دید با جمعی از عورات و برخی از نزدیکان اسباب

و اموال را برداشته قلعه و حصار قندهار را بسعید خان حاکم کابل داد

بجانب هندوستان روان شده گفت برداشتیم دل از امیدی

که داشتیم بربر نداشتیم ز تخمی که کاشتیم چون این حرکت از د بفعل

آمد آوازه این خبر منتشر شد سیاوش بیک قوللر آقاسی عریضه بدرگاه

جهان پناه فرستاده که سعید خان و جمعی از سپاه جغتای در بیرون

حصار توقف دارند و حکمی که سلطان خرم در باب مقدمه قندهار بسعید

خان نوشته بود و حامل آن بجهت غمازیان گرفتار شده بجنس فرستاده

حضرت ظل الهی بعد از استماع این خبر نظر بیک زیک را با بالت قندهار

سرافراز نموده مقرر فرمودند که آنچه در باب دفع مخالفین صلاح باشد
باتفاق قوللر آقاسی بعمل آورند حکم را مصحوب یساول فرستادند اما سپاه
بیک قوللر آقاسی بعد از نوشتن عریضه بدرگاه جهان پناه نزول در کنگر
قندهار نموده در ترتیب و آراستگی عساکر اشتغال نمود مخالفین چون
از مضمون خبردار شدند با جنود نامعدود بعزم جنگ روی باردوی
دلیران گردون توان نهاده صف آرائی میکردند چون سرداران
سپاه مسعود از آمدن جنود هندی سپاه آگاه میکردند همان لحظه
تکیه بعون عنایت الهی نموده با وجود آنکه اکثری از سپاه ظفر ورود
داخل اردو نشده بودند در برابر سپاه مخالف معارض گشته بازار
قتال اشتغال یافته آتش کارزار بلند گردید دشمنان از غرور کثرت و شوکت
وقوت تا حمله آتش آهنگ آورده دلیران کارزار معاضدت
بازوی کامکار و معاونت تایید کردگار صدمات کوه گداز مینمودند
و این بیت می سرودند . صد بار شسته ایم بخون دو دیده لب .
تا عزم خاکبوس دیار تو کرده ایم . القصه عرصه کارزار از صبح تا وقت
شام چنان از شعلۀ تیغ و سنان بیجان گرم بود که صرصر فنا حبیب
آفاق بر نسیم می بست و پیراهن وجود برا سیر قبا میکرد و راه خلاص
چون نفس مسدود می بست و طریق مناص بر روح بعضی چون طبیعت

مسرور میگشاد و مرغ جان برجی را چون ذره مسیر دیوارهای هوای عدم پرواز
میداد و در راه گریز جمعی چون حوالی قفس برج بر ایشان تنگ گرفت تا در آن
هنگام که سپاهی لشکر ظلام لایح شد و هوای موکب شام در فضای
هوا پدید گشت لشکر هند و سپاه عرصهٔ شطرنج وار دو اقامی بخته فیل
و بیدق خود را بپای قلعه رسانیده با سرانجام آن حصار رسائی گشتند
و لشکر ظفر ورود نیز بخیم خود نزول نموده روز دیگر از آن منزل بنابر
مصلحت وقت عطف عنان داده مراجعت نمایند چون وقوع این حادثه
کبری را با پیک چاپار در عرض پنج روز از دار القرار قندهار بدار السلطنه
اصفهان آوردند حضرت ظل الهی از رفع موانع اکراه و انجام مساعی غزو رود
یافته مقرر شد که پادشاه بیک قولار آقاسی با قشون میمون
در حوالی فراه در آن حدود توقف نمایند تا آنچه رای قضا مضا
بران قرار گیرد معمول نمایند بعد از وقوع آن مقدمات که دولت و اقبال
در باغ عباس آباد بزم آراسته ایلچی فرنگ را سرفراز ساختند
و در آن روز محراب بیک قوم صفی قلیخان بخدمت امارت قلعهٔ بست
بپابوس مشرف گشته روانه شدند در هر روز از اطراف خبر آمدن سلاطین
بقصد استرداد بغداد بسمع همایون میرسید مقارن این حال یلارم
بکتاش خان بیگلربیگی دار السلام آمده عریضه او را با احکامی که خواندگار

بشایخ اعراب جمعی نوشته و آن احکام به بست افتاده بود
کیمیا اثر مشتمل بر مضمون آنکه همه جهت استمالت بوده باده
و مهیب نوشته ولی بهادر متوجه آن دیار خواهیم شد عنقریب
الهی که در تدارک اسباب قلعه داری اهتمام نموده نقدی خان
حاکم کوه گیلویه حکم نمودند که روانه بغداد شده با یکی از بیگان
میر غلام و نیز بمنشیان و تفنگچیان دست یکی داشته شمه از
دقایق قلعه داری فرو گذاشت ننمایند و منافت خان
مذکور جمعی کثیر نیز مقرر شد که روانه شوند و در روز یکشنبه بیست دویم
شهر محرم الحرام حبیب یاوش بیگ قوللر آقاسی و محراب سلطان
حاکم قلعه بست به درگاه جهان پناه رسید که لشکر جغتای با قشون
بسیار متوجه قلعه بست عازم شده روانه اند و قید شده اند
تکلیف از ترتیب سلطان سپاه منصور حاکم سابق بعمل آمد
و نوشتجات شمن مذکور را که بحاکم قندهار نوشته بود آوردند
حضرت ظل اللهی حکم نمودند که سلطان مذکور را بجزای اعمال خود رسانند
در قسم مطالبه غفور باب استمالت اهل قلعه و می فطنت آن
حصار نوشته و دل دادند اما چون لشکر هندی و جغتای قلعه زمین
داور را مسخر کرده متوجه قلعه بست می شوند قوللر آقاسی که حسب الفرمان

بکومک مقرر شده و هنوز مطلب فایز نگشته بود که قلعهٔ مذکور را لشکر
هنود بتصرف درآورده محراب سلطان را سالماً غانماً مرخص می سازند
چون مضمون این خبر پرتو بر پیشگاه ضمیر منیر حضرت ظل الهی انداخت
و مقدمهٔ آمدن خواندکار بتحقیق رسیده بود تدارک آن مهم را موقوف
نموده بوقت دیگر واگذاشت که انشاء الله الخ در کمین غیب است منصهٔ
ظهور جلوه گر شود بحق الحق و لیس بی المطابق ذکر آمدن سلطان مراد
پادشاه روم بجانب عجم و برافراشتن علم استبداد بجهة
استرداد بغداد و رفتن اردوی کیهان پوی بجانب قلمرو بعجلت
و مقدماتی که روی نمود منهیان اقبال هر روز آمدن خواندکار را که در هر منزل
نزول میکرد بعز عرض میرسانیدند تا آنکه کتابتی که معتمد سلطان خان
که بایلچیگری رفته بود برستم خان سپهسالار نوشته خدمتش بعینه
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود مضمون آنکه آمدن خواندکار بجانب
بغداد معین شده داخل حلب شد و توپخانه را پیشتر از خود روانه نموده
کوچ بر کوچ متوجه است حضرت ظل الهی بتکیهٔ عنایت سبحان کرده در تدارک
اسباب قلعه داری سانی گشتند و حسین بیک ناظر را با جمعی
از غازیان عیت با اقبال روانه ساختند که رفته جمعی از الوسات
کلهر و قراالوس که در شبوه و درتنگ و خانقین قشلامشی کرده بودند

کوچانیده علت گرا آورد و در آن حدود مکث نموده آنچه روی داده بعرض
رساند مقارن اینحال جمعی از غازیان دربند از شاهوردی سلطان
حاکم خود شاکی بوده بسدهٔ سنیه بنا بجهت عرض حال کردند بعد از دیوان
و تحقیق تقصیر او خدمتش را معزول ساختند و حکومت آن ولایت را
بهرام سلطان استاجلو یکچی باشی شفقت نموده مشارالیه بتاریخ
پنجشنبه دهم شهر صفر پای بوس نموده روانه گردید و در جمعه هیجدهم
رستم بیگ ولد امیرخان قورچی باشی منصب مهرداری و قلیان خان
بجهت حکومت ایل کرایلی و میرزا جان بیگ برای وزارت خراسان
و میرزا محمد تقی دولتابادی بواسطه استیفاء قورچی تعیین گشته بملبوس
سرافراز شدند حضرت ظل الهی همه روزه بامور ملکی و دلداری ضعفا
اشتغال مینمود که بلازم تکتاش خان آمده جاسوسی که میان روم
فرستاده بودند آورد جاسوس مذکور از آمدن سلطان مراد و عظیم
شان او زبان گشاده میگفت که عظمت و جبروت خواندگار بحدیست
که با لشکر خونخوار خنجر گذار در منزلی که فرود آمد از قابلیت حرث
و نسل بینداخت و در هر مقام که مخیم ساخت کشت و زرع نماند بهر جا
که قرار گرفت قرار از آن دیار رفت و بهر موضع که بگذشت
امن از آنجا رخت بربست و بهر زمین که نشست قیامت برخواست

و در هر دیار که گذر کرد دیاری نماند و در هر خطه که عبور نمود خط ویرانی بر آن کشید
اگر چه هرچند هویدا است که ظلم و ستیزه را جز عاقبت وخیم نخواهد بود
و بیداد و کینه را جز سوء خاتمت نتیجه نیست خرد به هزار زبان میگفت

نه بینی که روزی هم آزار او   کسادی در آرد ببازار او

و غایت کل امور هر چونه باشد و قاعدها در هر باب بغیر از صبر و شکیبایی چاره نیست تا آنچه
مکنون پرده غیب است بی نقاب مکشوف گردد القصه حضرت ظل الهی
بتهیه اسباب سفر اشتغال نموده در روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الاول
از دار السلطنه اصفهان متوجه نزد باغ توشخانه طوقچی برده حسین بیک
که بخدمت جمع نمودن ایل و الوس و توقف نمودن در آن حدود مقرر شده
بود یابی نوبس نموده روانه گردید حسب الحکم مقرر شد که امرای کردستان
و لرستان و حدود بغداد در یکجا جمعیت نمایند و بخدمات مرجوعه
قیام کنند و در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاول میرزا محمد
شفیع بخدمت وزارت قورچی و محمد باقر برادر او با وارجه نویسی
عراق سرافراز شدند و در چهارشنبه هشتم ربیع الثانی مقرر شد که
رستم خان سپهسالار با امرای نامدار آذربایجان باردوی معلی آیند
و عیسی بیک برادر سپهسالار را مقرر فرمودند که در دار السلطنه تبریز
با قشون آماده توقف کنند اگر از مخالفان آخذه و تعدی واقع

شود باغ آمد و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک توپچی باشی را بمحل سفارت بجانب بغداد روانه ساختند از جانب حسن خان حاکم هرات در آن روز خبر رسید که ینکتوش با جمعی از سپاه اوزبک بقصد تاخت ایل غنبری و فیروزکوهی آمده اما چندان کاری از پیش نبرده مراجعت کردند حضرت ظل الهی در آن روز در باغ توپخانه بزم آراسته ملازمان طهمورث خان و ایلچی دادیان و باشی آچق را طلب داشته مرخص ساختند و الکاه کاخت را بطهمورث خان شفقت نموده ارزانی داشتند و در روز دوشنبه هیجدهم شهر جمادی الاول از جانب کلبعلیخان حاکم ایروان عریضه بدرگاه جهان پناه رسید که کنعان پاشای حاکم ارزن روم بحسب نوشته احمد بعزم تاخت چخور سعد علم استبداد برافراشته بود چون بحوالی قرچ بلاغ رسید خود با جمعی از غازیان قلعه دار باستقبال ایشان فرستاده بردی فیما بین واقع شد اما چون صلاح در توقف نمود بجانب قلعه مراجعت نمود علی الصباح خبر رسید که جمعی از تاتار و رومی بعزم تاخت ناحیه کرنی رفته بودند مراجعت نموده روانه اند این غلام جانفشان از قلعه بیرون آمده با آن گروه در مقام ممانعه و مجادله آمد موازی هفتصد نفر را اسیر و مقتول ساخته شکست عظیم با آنجماعت راه یافته فراری شدند و بیمن اقبال بی‌زوال همچنین فتحی روی نمود القصه حضرت ظل الهی کوچ

بکوچ متوجه ماهی دشت و کنگور بودند در اثنای مفاوزت حیدر بیک زین دار را
بجهت عرض لشکر قلعه فرستادند که بملاحظه قشون و توپخانه و جباخانه
نموده نسخه منقح بیاورد خدمتش رفته آن خدمت را بتقدیم رسانیده
در یکشنبه بیست و چهارم بپابوس اشرف مشرف شده و احوال مردم قلعه
و آراستگی قشون و وفور آذوقه را عرض نموده و در روز یکشنبه
بیست و دوم شهر جمادی الآخر خلف بیک را مقرر فرمودند که چون مرد
کاردیده روزگار آزموده است روانه قلعه گردد و با امرا و بیگلربیگی آذربایجان
در تدابیر لایقه سعی نمایند و سررشته احتیاط از دست ندهند مرخص
پابوس مشرف شده روانه گردید و در دوشنبه غره رجب سپهسالار
با امرای آذربایجان مثل آقاخان مقدم و نظرعلیخان سوکلن و بودا
سلطان کرد و اسمعیل سلطان بانه داخل اردوی کیوان شکوه شده
بتقبیل آستان مشرف گشتند درین روز جمعی از دلیران جان‌سپار
مثل باباجان صالحی و خان احمد بیک یوزباشی ترکمان با جمعی از غازیان
رخصت زیارت کعبه یافته روانه اردوی روسیه گردیدند در روز
پنجشنبه چهارم شهر رجب مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل الهی از اثر
سوء المزاجی منحرف شده تب لرزی عارض وجود مبارکش گردید
اما بعنایت حضرت بیچون ذات شریفش از آن عارضه خلاصی یافته

شکر مرض از عبود صحت انهزام یافت حضرت ظل الهی بر سر تصدق
دست گشوده مستحقان را از جمله متمولان گردانیده بلی ذات همایونش
که منبع احسان و کان سخاست از جوینده و خواهنده چیزی دریغ نمی‌دارد
که بزم کو سرکه رزم تیغ زجوینده هرگز ندارد دریغ القصه تو[...] خبر
و تحقیق پیوست که سلطان مراد شب سه شنبه دویم ماه رجب پای قلعه
شروع در محاصره و سیبه بردن نموده هر ضلع از اضلاع قلعه را امردان
دلیر قسمت نموده حضرت ظل الهی در روز چهارشنبه دهم رستم خان
سپهسالار را رخصت بجانب ولایت بندلی و حسابان فرموده
مقرر داشتند که با عساکر نصرت مآثر آنچه لازمه کومک و جانفشانی است
نسبت به مردم قلعه بعمل آورند و خود کوچ نموده بموضع طاق وسلطان که در حوالی
ماهی دشت و کرمانشاهان است نزول اجلال نموده رحل اقامت انداختند
تا آنچه روی دهد از احوال مطلع باشند و در آن منزل دلگشا نشسته
گشته در تدارک احوال عساکر میپرداخت که از جانب سلیمان خان اردلان
خبر رسید که جمعی از سپاه رومیه در موضع کوهی که از مواضع گرگو است
آذوقه بسیار جمع نموده اراده داشتند که بدفعات نقل اردوی خود
نمایند بر سر ایشان تاخت برده آذوقه را آتش زده آن گروه را
پریشان ساختیم و بعد از این مقدمه خواندکار مراد خان اردلان را

با دو نفر پاشای و قشون بر سر الکاء اردلان فرستاده بود که شاید
دست بردی نمایند این کمترین بندگان بکتیه بعون عنایت ملک منان
نموده بران جماعت مخذول العاقبه مقابل شده مجادله عظیم واقع
شد آخر الامر بتوفیق حضرت سبحانی شکست برایشان راه یافته
مرادخان و پاشایان مذکور بقلعه بالغیه متحصن گشته درباب بدست آوردن
ایشان ساعی شده اولا مرادخان گرفتار گردیده و پاشایان مذکور از بیم
جان راه فرار در پیش گرفته نیم جانی از آن مهلکه بیرون بردند مبدا
که دشمنان دولت قاهره منکوب و مخذول العاقبه گردند حضرت
ظل الهی هر روز سان قشونی که از اطراف بدرگاه عالم پناه می آمدند
ملاحظه نموده باردوی سپهسالار میفرستادند تا آنکه از جانب عبدی
بیک ملاباد روزی جاسوسی آمده که بتاریخ شانزدهم شهر شعبان المعظم
یورش بقلعه انداختند جمع کثیر از سپاه رومی مقتول شد بلیارمحمد
پاشای وزیر اعظم بزخم تفنگ مجروح شده از سینه بمنزل
خود آوردند و ظاهر آنکه زخم کاری دارد و از شمار مقتولان خواهد بود و از
جانب رستم خان سپهسالار خبر بقینه رسید که ایل باجالان اراده رفتن
پیش خواندکار داشته شاهوردی خان را با دوازده هزار کس فرستاد
که شاید مانع او شوند رفته تا کنار شط رفته آن گروه از آب

عبور نموده بودند اما مواشی و مراعی و اسباب ایشان بدست غازیان
افتاده حقیقت حالات قلعه و تسلط خواندکار را نیز بعرض حضرت رسانیده بود
ظل الهی سررشته امور خود را بموجب آیه فمن یتوکل علی الله فهو حسبه
بقادر مهیمن ذو الجلال سپرده بود اصلا از رهگذر این مقالات خاشی
بخاطر راه نمیداد که آنچه در پرده غیب است بظهور خواهد آمد و زبان
الهام نیوش میگذرانید که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و همت
والا نهمت را مصروف باعطاء تصدقات و ادرارات و انعامات
نموده خاطر همگنان را بنوازشهای پادشاهانه سرافراز میساخت و چون
محاصره قلعه دار السلام امتداد تمام یافت و در میانه محصوران
که هر یک بطرفی رشته اتحاد را تاب میدادند تخالفی بهم رسید از آن
جهت مقدمه احتیاط را از دست داده بقدم اعتذار پیش آمده در افتتاح
دروازه قلعه سعی مینمایند و حصاری که در متانت و حصانت با قلعه
آسمان دم مساوات میزد از دست داده خود را غریق بحر بلا میسازند
و در روز جمعه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم لشکر رومیه داخل قلعه شده
بکتاش خان بیگلربیگی و خلف بیک و نقدی خان و میرفتاح اصفهانی
و بعضی از یوزباشیان و غلامان از قلعه بیرون آمده بدرگاه رفته
زبان اعتذار میگشایند چون وقوع آن حادثه بسمع مبارک حضرت ظل

الهی رسیده پای صبر و ثبات فشرده به توثیق لطف الهی نمودند القصه
چون قلعه را خواندکار به تصرف درآورد جمعی کثیر از غازیان شیر شکار
فرصت یافته آتش جباخانه قلعه زده بضرب زور از میان اردوی
آن خونخوار بیرون آمده باردوی سپهسالار می آیند و جمعی دیگر
از ادای آن حرکت ناهنجار طعمه تیغ آتشبار گشته جمعی از بیم جان
باطراف و اکناف متفرق شده بصد مشقت جانی بکنار می آورند
سلطان مراد بعد از حصول مراد آن قلعه را برداشته در دوازدهم
شهر رمضان روانه الکاء روم شدند چون این خبر بعرض رسید حضرت
ظل الهی ارقام مطاعه باسم رستم خان سپهسالار فرستادند که از
منزلی که توقف نموده پیشتر رفته اطلاعی بر حقایق حالات حاصل
کنند خدمتش بفرموده عمل نموده بعد از چند روز بعز عرض رسانند که
سلطان مراد بتعجیل تمام روانه استنبول شده مصطفی پاشا وزیر اعظم را
نایب مناب نموده ظاهرا اراده صلح و صلاح دارند و وزیر اعظم
از حوالی بغداد کوچ نموده متوجه شهربان و قزل رباط است حضرت ظل الهی
دران روز محمد طاهر بین باشی را بجای میر فتاح تفنگچی آقاسی نموده
زینل بیک ولد نقدی خان را در عوض والد بکلر بیکی کوه کیلویه و عنایت
بیک یافقی را بدل جلالا بین باشی و علیخان بیک یساول صحبت را

بجای سارو خان بیک آجرلو حاکم ایل آجرلو و محمد سعید ولد میرفتاح
بجای محمد صادق برادر او بمین باشی نموده به پابوس مشرف شدند و محمد
طاهر تفنگچی آقاسی را بجهت آوردن چند هزار تفنگچی بجانب اصفهان مرخص کردند
دراثنای آن مقدمات کتابت عبدی بیک و جعفر بیک بلبادرزوری که سپهسالار
نوشته بودند مشارالیه بخدمت نواب همایون ارسال داشته بود
رسید مضمون آنکه چون بکتاش خان باردوی خوندکار داخل میشوند
بعد از ملاقات پادشاه روم سیاه ممان وزیراعظم شده تعاقب
او را مرده در بستر دیده اند و این خبر بتحقیق پیوست اما مشخص نیست
که این حرکت بقصد شخصی باشد یا باجل موعود واقع شده و در کتابت
مذکور قید بود که تعجیل رفتن خواندکار بالکلیه خود سبب این بود که قزلخان
جمعیت نموده اراده ولایت اروم ایلی نموده اند و سلطان ابراهیم
برادر او در استنبول سکه و خطبه بنام خود کرده از آن جهت توقف جایز
نداشته روانه شد و در همین روز حضرت ظل الهی دگنک مرصع مرتضی قلیخان
ایشک آقاسی باشی شفقت نموده شیخ علی بیک ولد علی بیک را منصب
امیر آخور باشیگری سرافراز کردند و در روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان
ملازم رستم خان والی گرجستان آمده خبر فوت گرگین خان والی
باشی آجق را آورد و از جانب سپهسالار خبر رسید که محمد آقا نام

از جانب مصطفی پاشا وزیر اعظم بعزم ایلچی گری روانه درگاه جهان پناهست
و در روز پنجشنبه بیست و هفتم ملازم احمد گرای امیرزاده تاتار آمده
عریضه مشارالیه آورده مضمون آنکه بنابر بدرگاه عرش اشتباه آورده ام
اگر بفرمایند بملازمت با زمان عتبه اقبال مشرف شوم تا جواب بچه
از جهان مطاع صادر گردد تعجیل آورم در روز شنبه بیست و نهم خبر رسید
که قراخان بیگ برادر جانی خان قورچی باشی و تقی بیگ یساول باقور
با جمع کثیر باستقبال محمد آقا ایلچی که باتفاق خان آمده بود رفته مشارالیه را
باردوی معلا آورد در این اثنا ملازمان آقا خان مقدم قاپوچی باشی
خواندگار را با پنج نفر از سپاه رومیه در شهربان گرفته بنظر کیمیا اثر
رسانیدند و قاپوچی باشی مذکور را آزاد کرده ماهی اروان بود حضرت
ظل الهی از تقصیر ایشان گذشته بنزد محمد آقا ایلچی فرستادند
و در روز جمعه پنجم حضرت ظل الهی مجلس بهشت آیین ترتیب دادند
ایلچی مذکور را طلب نموده بتقبیل عتبات شاهی سرافراز ساختند و نامه که از
جانب والی روم آورده بود بنظر رسانید که مضمون بغیر از حرف
صلح چیزی دیگر نبود بعد از تمادی ایام صحبت حضرت ظل الهی روز دیگر که وزرا
کامکار و ارکان دولت پایدار بحضرت اعلی رسیدند باستصواب
تایید ربانی و ارشاد مواهب کامرانی بعزم کوچ از موضع طاق و سلطان

در حرکت آمده بصنوف عنایات سرمدی محفوف و چشم مردم را از طلعت
دولت مبارک مکشوف همای اقبال همپرواز چتر آسمان سای خورشید
مقتبس از نور رای عالم آرای هلال وار دست در رکاب همایون زد
و مجره عنان مبارک بوسیده چون کنار آب بنا و فرو خیم سرادق جلال
گردید و بزرگ نصرت و طلیعه فتح از یمین و یسار نمودند چون عرصه آن
سرزمین از وجود فایض الجود سرسبزی تازه یافت هر روز خبر بشارت
از اطراف میرسید و حضرت ظل الهی سجدات شکر بتقدیم میرسانیدند تا تحویل
نوروز توشقان ئیل روی نمود رسیدن نوروز توشقان ئیل سنه ثمان
و اربعین و الف و فتوحات عظیم که فیما بین سلطان مراد و
روم و حضرت ظل الهی روی داد و رفتن نواب همایون اعلی
بجانب دار السلطنه قزوین و سوانح و وقایعی که در این سال خجسته
فال از مکمن غیب بمنصه ظهور جلوه گر شد انشاء الله بخیر و خوبی انجام یابد
ز عدل شه و اعتدال هوا . صبا برگشاد از رخ گل نقاب . بیابان بهشتی
بار دی بهشت . لکایک برون آمدند از حجاب . در شب دوشنبه
چهاردهم شهر ذی قعده سنه ثمان و اربعین و الف که مسند نشین
فلک چهارم تخت آرای برج حمل گشت جهان نمودار بهشت و زمین
آموزگار خلد برین گردید نوخاستگان نسیم را پای رفتار آهسته باشد

فت
و بلبل با گل عشقبازی آغاز نهاد و صبا بکشاکش زلف سنبل از سر گر
نبات آزار زروی قامت سرو خرامید بالا انداشت و نرگس از پریشانی
زلف بنفشه بخواب نمی شد سوسن آزاد بصد زبان سیگیخت بیت
لاله زار
از خار و خاک خارها بار دمی بهشت داد . روید بنفشه زار و چمن زار و لا
اردی بهشت نابساقی دهند . خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار
دران وقت شهریار جهان و جهانبانی شهسوار میدان کشورستانی
رحمت فیاض آسمانی مدار مرکز جود محیط مکرمت وجود یعنی حضرت ظل
الهی بترتیب بزم خلد آیین ارم تزئین نوروزی اشرف بموده دولت
و اقبال دران سرزمین نشاط شادکامی گسترده و در دکوهی میان جان
و سپ‌مندان سعی موفور مینمودند و از اطراف خبر بسیت آثار
جناب سپهر گردون منیر میرسید در روز چهارشنبه هفدهم شهر مذکور
از جانب رستم خان سپهسالار عرضیه رسید و چاپوچی که از
بغداد آمده بود آورد خلاصه کلام چاپوس آنکه در اسلامبول اورخان
برادر سلطان مراد بر تخت برآمده ماد را و را بقتل آورده و فتور عظیم
ازین رهگذر درا نولایت بهم رسیده متعاقب آنکه از جانب
بکری خان ماموچی حاکم اوری بهمین مضمون خبر رسید حضرت ظل الهی
در روز یکشنبه بیست ششم شهر ذی حجه عمده الاعاظم محمد قلی بیک جلودار

باشی را که حقوق خدمت دیرینه درین سلسلهٔ عالیه ثابت میباید بجهت
ایلچی گری که مبانی صلح را استحکام دهد بولایت روم فرستادند و همین
حکیم شمس الدین محمد والد حکیم سیف را بجهت تقصیری که از و سرزده بود
اخراج نموده رخصت داد که دیگر در خدمت نبوده در خطهٔ کاشان توطن
نماید و در پنجشنبه غرهٔ محرم از جانب حسین خان حاکم هرات خبر رسید
که شاه شجاع ولد سلطان خرم ایلچی نزد والی بلخ فرستاده مضمون آنکه
بلخ را میباید خالی کرده بما زمان ما سپاری والا آماده جنگ و ورود جنود
نامعدود باش اما مشخص نشده که ایشان چه جواب گفته اند آنچه روی
بعرض خواهد رسانید حضرت ظل الهی چون معاملهٔ صلح بر دل آگاه حضرت پرتو
افکن نشده و هر روز متواتر این خبر میرسید عمدة الامرا ساروخان
طالش را بجهت تمشیت این مهم مقرر داشته نزد مصطفی باشی وزیر
اعظم که در باب صلح از جانب سلطان مراد مرخص شده بود فرستادند
خدمتش تا آن خدمت سر مباهات بفلک رسانیده روانه مطلب گردید
بعد از چند روز صلح نامجات از طرفین نوشته شده بمهر آن دو عظیم الشأن
مزین گشته مقدمه و معاملهٔ صلح استحکام تمام یافت چون لازم بود
که صورت صلح نامه درین مختصر نوشته شود بنابران جرأت نموده و کلمه
اندکی را از تحریر بسیار ساخته صلح نامه که از جانب حضرت ظل الهی

نوشته مصحوب بنارو خان ارسال شده و میرزا احمد ابن الحسن
منشی الممالک انشا نموده پستایش و نیایش بی الایش سزای
عتبه کبریای مبدع لایزال است که بمحض قدرت کامله عالم الکون و فساد را
از نهانخانه کمون بجلوه گاه ظهور آورده و لبوجود فایض الجود سلاطین حیات
اقبال که مظهر جلال و جمال مهیمن متعال اند اشتمام و التیام داده
خلعت کرامتشان را بطراز انا جعلناکم خلایف فی الارض مطرز
وگوش هوش صدق نیوش این گروه والا شکوه را بگوشواره و اتقوا الله
و اصلحوا ذات بینکم زینت ساخته بمودای و اذکروا نعمة الله اذ کنتم
اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا از کریوه اختلاف بگلشن
ایتلاف هدایت فرموده بود و تالف ایشان را موجب ترفه احوال
کافه رعایا و عامه خلق که بهترین ودایع خالق البرایا اند ساخته تعالی
شانه تیولوا علوا کبیرا و درود بیحد و قیاس افزون از حیطه مشاعر
و حواس شایسته سید قدسی اساس رسول بهالمیت که از تعیین فر جمعیت
شامله کرشتگان تیه هیمان را بشاهراه امن و امان دلالت نموده بحکم
او فو بعهد الله اذا عاهدتم طبقات امت را بایفای عهود که متضمن نظام
انام و موجب العهد من الایمان که از شعایر شعار اسلامست امر فرموده
که الایمان لمن عهد له صلوات الله و سلامه علیه و آله و اولاده المعصومین

الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون. اما بعد چون توجه ذات ملک صفات آن حضرت
خورشید مظاهر اعلیحضرت آسمان رفعت ثریا منزلت سپهر سریر مریخ تدبیر
عطارد تدبیر ناهید عشرت آفتاب تنویر مریخ انتقام مشتری حشم
کیوان احتشام گردون بارگاه انجم سپاه شهنشاه جمجاه سپهر دستگاه
خورشید کلاه کیهان پناه کیخسرو فریدون فر گیتی ستان خدیو را
رای جهانبانان سلطان غضنفر سلیمان مکان خاقان اعدل اعظم الشأن
ثانی اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین پادشاه اسلام پناه
ظل الله خلد الله ارکان سلطنته و دولته متوجه ترفیه احوال عباد
و تسکین مواد فتن و فساد گشته جناب وزارت و ایالت و شوکت
و نصفت نصاب بهجت و معدلت مناب متبوع اعاظم الوزرا متبع
افخم الامرا موتمن الدوله العلیه العالیه العثمانیه معتمد السلطنه
البهیه السلطانیه صدرنشین العقد صاحب تدبیر و شمشیر کافی رای صافی ضمیر
دستور مکرم محترم مصطفی پاشای وزیر اعظم ادام الله اقباله را
بر سبیل وکالت مطلقه تعیین فرموده بودند که تمهید قواعد مصالحه
و معاهده مابین تشخیص ثغور و سرحد طرفین نموده نوعی نماید که من
اهل فتنه و فساد را مجال الفت و عناد نباشد تا نیز رفاه حال عجزه
و مساکین و فراغ بال کافه برایای جانبین را منظور داشته ایالت و

نوشته مصحوب بنارو خان ارسال میشده و میرزا احمد ابن الحسین

منشی الممالک انشا نموده ستایش و نیایش بی الایش سزای

حضرت کبریای مبدع لایزال است که بمحض قدرت کامله عالم کون و فساد را

از نهانخانه کمون بجلوه گاه ظهور آورده و بوجود فایض الجود سلاطین جهان

اقبال که مظهر جلال و جمال مهیمن متعال اند انتظام و التیام داده

خلعت کرامتشان را بطراز انا جعلناکم خلایف فی الارض مطرز

و گوش هوش صدق نیوش این گروه والا شکوه را بگوشواره واتقوا الله

واصلحوا ذات بینکم مزین ساخته بمودای واذکروا نعمة الله اذ کنتم

اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا از گریوه اختلاف بگلشن

ایتلاف هدایت فرموده بود و تالف ایشان را موجب ترفه احوال

کافه رعایا و عامه خلق که بهترین ودایع خالق البرایا اند ساخت تعالی

عما یقولون علوا کبیرا و درود بیحد و قیاس افزون از حیطه مشاعر

و حواس شایسته سید قدسی اساس رسول بها البیت که از عین زر جمعیت

شامله سرگشتگان تیه هیمان را بشاهراه امن و امان دلالت نموده بحکم

اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم طبقات امت را بایفای عهود که متضمن نظام

انام و موجب العهد من الایمان که از شعایر شعار اسلامست امر فرموده

که الایمان لمن عهد له صلوات الله و سلامه علیه و آله و اولاده المعصومین

الذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون اما بعد چون توجه خاطر عاطر آفتاب منیر

خورشید مظاهر اعلیحضرت آسمان رفعت ثریا منزلت سپهر سریر مشتری تدبیر

عطارد تدبیر ناهید عشرت آفتاب نظیر مریخ شجاعت مشتری آئین بهرام

کیوان احتشام گردون شکوه انجم گروه شهنشاه جم جاه کسری بارگاه شهریار

خورشید کلاه کیهان دستگاه خسرو فریدون فر گیتی ستان خدیو دادگر

دارای جهانبان سلطان اعظم سلیمان مکان خاقان اعدل عظیم الشان

ثانی اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین پادشاه سایه خدا

ظل اله شید الله ارکان سلطنته وحشمته متوجه ترفیه احوال عباد

وتسکین مواد فتن و فساد گشته جناب وزارت وایالت و شوکت

وشفقت قباب بهجت ومعدلت مناب مبتوع اعاظم الوزراء فخم

افخم الامرا موتمن الدولة العلیة العالیة العثمانیة معتمد السلطنة

البهیة السلطانیه صدر بالعمقدار صاحب تدبیر شیر کافی رای صافی ضمیر

دستور مکرم محترم مصطفی پاشای وزیر اعظم ادام الله اقباله را

بر سبیل وکالت مطلقه تعیین فرموده بودند که مهتید تجدید عهد

و معاهده مابین تشخص سنور و سرحد طرفین موده نوعی نماید که من

اهل فتنه و فساد را مجال الفت و فساد نشده مزرعه دل رعایا و تعدد

و مساکین و فقرا عباد الله فرمایند جانبین را ممتنع هستند رایات شوکت

پناه جلالت بضعت دستگاه عالیجاه نظاما للایالة والاقبال ساروخان را

که از جمله امرای معتمد و خوانین معتبر این دودمان ولایت مکان و محل اعتماد

نواب همایون ماست مقرر فرمودیم که از جانب اشرف ما وکیل بوده

باتفاق جناب وزارت و ایالت پناه مشار الیه ارکان صلح و صلاح

و مبانی سنور و سرحد را استقرار و استحکام داده درین باب وثیقه

معتبره مسجله از جانبین موافق صلاح دولت طرفین تحریر آورند

و ایالت پناهین عالیجاهین موی الیهما بعد از تشیید مبانی عهد و پیمان

سنور سرحد جانب بغداد و آذربیجان را بدین عنوان قرار داده اند

که احدی از امرا و حکام این دودمان مخلد بنیان از آن تجاوز ننمایند

جسان و بادرای تعلق به پادشاه روم دارد قصبه مندلیجی الی

درتنگ که سنور درتنگ سرمیل است صحرای آن از پادشاه روم

و کوه تعلق به دودمان خلافت نشان دارد درتنگ و درنه که سنور

سرمیل است تعلق به پادشاه روم دارد باف که ضیاء الدین و هارونی

تعلق با ایشان دارد و پیره و زردویی از دودمان خلافت نشان است

قلعه ظالم که در قله کوه است خراب شود و دهها طرف غربی از ایشان است

و دهها طرف شرقی تعلق باین طرف دارد کوه که در بالای قلعه زلم

و زلم الکه یکی از منسوبان پادشاه روم است و قلعه اورامان و دهای

توابع از خاقان همایون اشرف است [illegible] که [illegible]
چخاسنت قزلجه و توابع از پادشاه روم مهربان و توابع آن از دودمان
خلافت مکان است و سایر آنچه در جانب آذربایجان خراب شود
قلعه قتور و قلعه ماکویه و قلعه مغازبرد احدی از امرا و حکام این دودمان
مخلد بنیان از آن تجاوز جایز ندارند چون حقیقت ما فی المسطور بر ضمیر انور
ظهور یافت رابطه خلت و وثایق عهد محبت و عقد روابط مودت
الهی چنانچه [illegible] تناهی و باعث آسایش عباد و آرامش بلاد
دانسته از صدق نیت و صفای طویت بران قرار داد راضی
شده عهد فرمودیم که بعد الیوم در سلسله عهد و ثبت و لوازم
مرافقت و موالات چون صبح دوم صادق دم و مانند قطب فلک
راسخ قدم باشیم و همواره در سلسله یکرنگی و یکجهتی و توحید دوستی
و یکتا دلی را مستحکم داشته تا از طرف قرین الشرف [illegible] منت
و الفت امری بظهور رسد که [illegible] مجال [illegible]
یابد از اینجانب مضمون [illegible] شده [illegible] بوده
در مراتب محبت اهمال و اسهال صورت [illegible] و میمنت
صلح خیرانجام عموم خلایق شادمان [illegible] آسایش آن
و طبقات انام که از وقوع وقایع گوناگون [illegible]

اسیر محنت و بلا و پایمال مشقت و عنا گشته اند تا انقراض زمان

در بسیط امن و امان آسوده حال و فارغ البال گردند و از دل صاف

و نیت خالص بحکم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود عهد کردیم که بدین

قوانین موکده با پیمان وفا کنیم و از خلف و نکث آن اجتناب نماییم

فمن نکث فانما ینکث علی نفسه والسلام علی من اتبع الهدی

سنورنامه در باب مصالحه که مصطفی پاشای وزیر اعظم

بوکالت پادشاه ذی جاه سپاهی نژاد نوشته مصحوب

ارسال نموده بود الحمد لله العزیز الکریم الفتاح الذی افتتح ابواب

بمفتاح ان ارید الا الاصلاح و ارتفع ظلام المصاف و الکفاح مصباح

صباح الفوز و الفلاح والصلوة والسلم علی رسوله الذی اظهر و افصح

الدین بکمال الایضاح و انشرح صدور الاسلام بطلعته السعیدة و

الانشراح و علی آله و اولاده و اصحابه الذین هم الاشباح الذین ارواحنا

ما فاح نشر الایضاح و نور الصباح مشیت و ارادات رفع السما

بغیر عماد حکمت و قدرت مبدع المرکبات عن الاضداد جل شانه من

مشاکلة الانداد ایله مدار انتظام احوال عباد منتها و بدوام عالم

ایجاد پادشاهان با عدل و داد و شهریار مکارم اعتبار رنگ حسن

التفاق و اتحاد لرینه منوط و امر نواهی الهیه سنه اتباع و انقیاد

لرینه مربوط درکه واتقوا الله واصلحوا ذات بینکم فحوای شریف دوره

سلاطین شوکت آیین همت اعلای مستوجب الغایة عزیمت و بشت

خصومت کف احدان عودت نورد و لمعه قریحه تیغ خلافت طرفین در غلاف

و ارباب مصاف جنین هر بریه سینه صفا اوداد کامشید و زنگ

فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بنا علی ذلک لوای ضعف

عباد الله جناب جلالت مآب دین پناه و دولت سعادت دستگاه

شهنشاه سلیمان بارگاه خلیفة الله فی الارضین مصداق منطوق

السلطان العادل ظل الله فی الارضین ... ذی تمام بسط ثمین

معاذ اکابر الخواقین ناصر الاسلام والمسلمین قاهر الکفرة والمشرکین

سلطان البحرین والبرین خاقان المشرقین والمغربین خادم الحرمین

الشریفین عین الانسان وانسان العین مؤید بتایید الله الملک المستعان

الموفق بتوفیق الله العزیز المنان لازالت خلافته ممتدة الی آخر الزمان

وما حبت اطناب خیام سلطنته مشدودة الی ... الدوران ...

طرف اعلای جلالت مقرون و جناب استادی سعادت ...

حل و عقد امور ملک و ملت با مور و ماذون اختیار ...

توفیق یافت اجازت نامه همایون او ... وکالت ...

محققه جنابه عساکر اسلام نصرت انجام ...

حل
متوکلا علی الله تعالی عجبهم ولاتینه عزیمت نیتی ایله طی منازل ومرا
آهنک واغاز النوب بارونیه نام منزلده نزول النه قده زینت افروز
تختکاه عجم روشنایی دیده ممالک خورشید علم دارای حشم خدیو معظم
خداوند مکرم دریکتای بحر تاجداری ذکای آسمان شهریاری شهر بر عرصه
شوکت پناهی شاه عالیجاه سعادت دستکاه خسرو فلک بارکاه ستاره
سپاه اعلی الله تعالی اعلام قدره من السمک الی السماک ورفع مبان
مجده الی قبة الافلاک جانب شریفلریندن سعادتلو عظمتلو پادشاهمز
حضرتلرینه نامه لری وبو حقیره مکتوب ملاطفت ختامه لرینه قدوة الامرا
وعمدة الکبرا شمس الدین محمد قلی بک ایشیک آقاسی ایلچیلک طریقیله
کلوب شاه حضرتلری اصلاح ذات البین وصلح وصلاح جانبین خصوصنده
ایدلردیوکلن آتش جنک وجدال ودفع غبار حرب وقتال اولنمه
سین رجا ایمکین بر اخی وان جنحوا للسلم فاجنح لها نص شریفیله
عمل ایمکی جدر مجمل ومفصل ایدوب امن واستراحت عباد الله ایچون
صلحه رضا ویروب لایق دولت طرفین وعرض ناموس جانبین وجه
وجیه اوزره احوال صلحه تفصیل ورنک بابنده شاه والاجاه حضرتلری طرفندن
طرف قرین الشرفلرندن بر معتمد علیه کیمسه توکیل بویرلوب ارسال
اولنمق ان حضورتم بابنده مکتوب کندرلمش ایدی الحاله هذه بساط

صلاح وصلاح وارتباط مصالحه‌یی مستوجب اولان ماده واسباب تقریر وتثبیت
عهود وتعیین احوال سنور وحدود ایچون بو صلح وصلاح خیرانجام
والبیانه بر نهج شرع قویم معتبر اوزره طرف اشرف حضرت شاهانه‌دن
وکیل معتمد علیه اولوب انعقاد مصالحه ومعاهده‌یه مأمور ونامزد
ومفوض الیه ومعتمد اولان جناب ایالتمآب صداقت عنوان
عالیشان ساروخان دام ساعیا الاتمام مسالک الامن والامان
ذهاب تمام مرزانده کلوب اردوی همایون خجسته مقرونمزه داخل اولدقده
مراسم مهمان نوازی رعایتیله معسکر همایونمزده علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات بیک قرق طقوز سنه‌سنده واقع اولان محرم الحرام
اعظم الله قدره بین الاهنگ دورنجی کونی بر وقت خرم وساعت
میمنت توام ایدیکه اردوی همایونمزده اولان وزرای عظام ومیران
عالیمقام وامرای کرام واغایان ذوی الاحترام دن ینکچری آغاسی
وآلتی بلوک آغاسی وسائر کبار عسکر وعظمای لشکر ظفر پیکر ایله دیوان
عالی اولیوب مشار الیه وکیل معتمد [illegible] ایله ایلچی محمد قلی
بیک دیوان همایونه کتورلوب [illegible] احوال افتراق واتحاد
وانتظام حال ودایع خیر البریه ایچون طرفیندن ترتیب اولنان
مقدمات صحیحه ومعاهده بو وجهله [illegible] حسن قبول ومیمنت

متوکلا علی الله تعالی عجمه ولایتینه عزیمت نیتی ایله طی منازل ومراحل
آهنك وآغاز اولوب بار روینه نام منزلده نزول اولندقده زینت افروز
تختکاه عجم روشنایی ده ممالك خورشید علم دارای حشم خدیو معظم
خداوند مکرم دریکتای بحر تاجداری درکاه آسمان شهریاری سریر عرصه
شوکت پناهی شاه عالیجاه سعادت دستگاه خسرو فلك بارکاه ستاره
سپاه اعلی الله تعالی اعلام قدره من السمك الی السماك ورفع مبانی
مجده الی قبة الافلاك جانبندن شرفلنوب سعادتلو عظمتلو پادشاهمز
حضرتلرینه نامه لری و بو حقیره مکتوب ملاطفت ختامه لرینه قدوة الامرا
وعمدة الکبرا شمس الدین محمد قلی بك ایشیك آقاسی ایلچیلك طریقله
کلوب شاه حضرتلری اصلاح ذات البین وصلح وصلاح جانبین جستجو
ایدرلر دیو کلن آتش جنك وجدال ودفع غبار حرب وقتال اولمه
سین رجا ایتدکلرین بر اخی وان جنحوا للسلم فاجنح لها نص شریفیله
عمل ایتمکی جدیر مجمل ومفصل اید ویب امن واستراحت عباد الله ایچون
صلحه رضا ویروب لایق دولت طرفین وعرض ناموس جانبین وجه
وجیه اوزره احوال صلحه تفصیل ویرنك باینده شاه والاجاه حضرتلرینك
طرف قرین الشرفلرندن بر معتمد علیه کیمسنه توکیل بیوریلوب ارسال
اولنمقون حضورتم جانبه مکتوب کوندرلمش ایدی انکاله هذه بساط

صلاح وصلاح وارتباط مصالحه مستوجب الفلاحه واستقرار مواثیق
عهود وتعیین احوال سنورحد ودیکون بو صلح وصلاح خیرانجام
والبیانه برنهج شرح قدیم معتبر اوزره طرف اشرف حضرت شاهنشاهیدن
وکیل معتمد علیه اولوب انعقاد مصالحه ومعاهده مأمور ونامزد
ومفوض الیه ومقلد اولان جناب ایالت مآب معادقت عنوان
عالیشان سارو خان دام مساعیه الاتمام مصالح الامن والامان
ذهاب تام منزلده کلوب اردوی همایون خداوندگارنه داخل اولدقده
مراسم مهمان نوازی رعایتدن صکره هجرهٔ نبویه علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات بیك قرق طقوز سنه‌سنده واقع اولان محرم الحرام
اعظم الله قدره بین الآهنك دورتنجی کونی بر وقت خرم وساعت
میمنت توام ایدیکه اردوی همایونده اولان وزرای عظام ومیران
عالیمقام وامرای کرام واقایان ذوی الاحترام ودن یکیچری آقاسی
والتی بلوك آقاسی وسایر کبار عسکر وعظمای لشکر ظفر پیکر ایله دیوان
عالی اولیوب مشار الیه ودخی [illegible] ایلچی محمد قلی
بیك دیوان همایونه کتور ولب [illegible] احوال [illegible] اعلام
وانتظام حال ودایع خیرالیه [illegible] طرفیندن ترتیب اولنان
مقدمات صحیحه ومعاهده [illegible]

دن ابراز اولیان حجج و براهین قضایای مصالحه بو نوعیله منتهای قلم
اجابت شمول اولمشدر که بغداد ایالتنده جبان دیدره ومندلجین
و درتنگ و درنه سعادتلو پادشاه نزدہ متعلق اولوب مندلجین دن
درتنکه دک ارنجه صحراده اولان محللر طرفیندن ضبط اولیوب طاق شاه
طرفنه متعلق اوله و درتنکه درنه سنور سر محل نام تعیین اولمیشدر
وجاف بنک ضیاء الدین ایله هارونی شاه کردوان قوقاجحضرتلرینه
متعلق اولوب بره و ذردوی شاه طرفنده قالجه و زنجیر قلعه که طاغنک
قله سنده واقع اولمیشدر بغلوب طرف غربی سنده واقع اولان
کویلر جانب خواندکاریدن وطرف شرقلنده اولان قریه لر جانب شاهیدن
تشرف اولنه و آن سرحدنده قوتور و ماکو و قارص جابنده مغازبرد نام
قلعه لر طرفین دن بعد ورالسواد ند نو معتبره دن ما عدا آخسقه
و قارص و وان و شهرزور و بغداد و بصره نک سایر سنورلرینه داخل
اولان قلاع و بقاع و نواحی واراضی و صحاری و براری و تلال و جبال
مادام که شاه حضرتلرینک طرفلرندن دخل و تعرض اولمیوب الفاظ
فتنه باعث اولیجاق بر حالت موحشه صادر اولمیه بو جانبدن
دخی سعادتلو عظمتلو پادشاه بو صلحی قبول طوتوب طرف همایونلریمدن
خلاف عهد و میثاق او طرفنک سورنه داخل اولان محللر بو جانبدن

تعرض اولمیوب طرفیندن تجاوز و [illegible] کوب تأکید و توثیقی

اولنمقیچون اوشبو وثیقه انیقه مشتمل الحقیقه وکالت نامه [illegible]

محققه خاصه سوخنجه کشیده سلک تحریر و منوب [illegible] حضور [illegible]

پناهی شاهی ابلاغ مجلس شارع الایوان دولتشاهی تقدیم قلمشدر که اوشبو شرط

وعهود مرقومی معتبر طوتلوب طرف شریفلرندن والا مقصود [illegible] میانه

بعد توکید با نص شریفینک مفهومی کماحقه رعایت اولنه جق دولتلو

وعظمتلو پادشاهمز حضرتلرینک دخی جانب اشرفلرندن واوفوا بالعهد

ان العهد کان مسئولا امر شریفیه متابعت اولنوب باذن الله الملک العلام

بو صلح خیر انجام الی یوم القیام ثابت ودوام بوله فمن بدله بعد ما سمعه

فانما اثمه علی الذین یبدلونه الحمد لله وحده والصلوة علی من لا نبی

بعده اولا وآخرا وظاهرا وباطنا اضعف عباد الله الملک الاکرم

مصطفی وزیر الاعظم [illegible] نواب همایون اعلا از صورت یافتن

مقدمه صلح یکجانب دار السلطنه قزوین و نهضت نمودن از اینجا

بجانب دار المؤمنین [illegible] چون مصطفی پاشا

وزیر معظم صلح را صورت داده از محل ذهاب کوچ نموده روانه ولایت

خود گردید حضرت ظل الهی نیز از محل نزول کوچ نموده روانه شدند بعد از طی

منازل به ییلاق [illegible] که از ییلاقات معتبر [illegible] است [illegible]

اقامت انداخته درین منزل سارو خان از اردوی خواندکار آمد
بسجدهٔ اشرف مشرف شد و از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی
که بمحافظت خراسان مأمور بود خبر رسید که شاه شجاع ولد سلطان
خرم ارادهٔ آمدن بسر بلخ دارد حضرت ظل آلهی بعد از چند روز توقف از
ییلاق مذکور کوچ نموده بایلغار روانه دار السلطنه قزوین گردیدند
و در روز یکشنبه شهر صفر بدار السلطنه مذکور داخل شده اهل آن ولایت
آداب استقبال بعمل آورده شادمانیها کردند چون دو سه روز از آن
منقضی شد از جانب حسین خان حاکم هرات عریضه رسید مضمون
آنکه یکی از پادشاهزادهای هند با جمعی از لشکر جغتای جمعیت نموده
متوجه بدخشان اند و در آن وقت یادگار بیک ناظر دواب که بایلچی
گری بجانب هندوستان رفته آمده بفرش بساط بوس مفتخر و سرافراز
گردید نامه و سوغات پادشاه را بنظر کیمیا اثر گذرانید مضمون
نامه آنکه چون فیمابین سر رشتهٔ دوستی استحکام دارد از روی محبت اند
به پسر خود که ماوراء النهر فرستادهٔ ایم ملازمان عتبه اقبال امر فرمایند
که بعمل آورند حضرت ظل آلهی بعون حضرت بیچون هر روز به صید و شکار
اشتغال نموده مدام به سیر مرغزاران مشغول بودند در یکشنبه هفدهم
قوامای نویسندهٔ نقایا که در بشارت نفس ثانی اثنین شرف الدین خوارزمی

بود و تهمتی بمیرزا معصوم واقعه نویس [illegible]
دردیده اند چون کذب اینمقدمه ظاهر شد [illegible] و
وجود ناقص او را از عرصه روزگار پاک [illegible]
از جانب استراباد خبر رسیده بسپینه آمد که قزاق خان کرجی اینجا
بعلت مالیخولیایی که بر وطاری شده بود قصد خود کرده بقتل رسید حضرت
ظل الهی بعد از استماع این خبر ایالت دار المومنین مذکور را بحسین بیک
ناظر شفقت نموده خدمتش در روز سه شنبه شهر ربیع الاول بعد از
مشرف شدن بپابوس روانه آن حدود شدند و نظارت موقوفات نزد
محمد علی بیک وزیر اصفهان شده کس طلب او فرستادند و وزارت
اصفهان را بمیرزا محمد تقی دولتابادی و وزارت محال وقفی را بسیادت
پناه میرصفی نایینی شفقت نموده ارزانی داشته شد و در روز جمعه شهر مذکور
از جانب فولاد بیک که قبل ازین بنظارت امام قلی خان اشتغال
داشت و درین روز بما طغتی که باو داشته شد بوزارت و تصدی ولایت
لار مامور بود خبر بدرگاه جهان پناه آمد که جمعی از صحرانشینان
نواحی هرمز اراده طغیان و تمرد نموده بلشکر ایشان از انها بلیغ
میرسید صفی قلی سلطان قلی بگی اوغلی ذو القدر حاکم آنجا قصد نمود
و باذهاب ایشان علم افراشته متوجه میگردد چون نزدیک بمقصد میرسد

آن گروه انبوه دست از جان شسته بمقابله و مجادله پای ارادت پیش گذاشته

سلطان مذکور را با جمعی از ملازمان مقتول ساخته شکست فاحش میدهند

در همان لحظه بعد از شنیدن این اخبار حکم قضا مضا صادر گردید که فولاد بیگ

با قشون لار و آن حدود جمعیت نموده آن جماعت را بدست آورند و در پراکندگی

ایشان ساعی باشند و در اثنای این مقدمه از جانب مرتضی قلیخان

کس آمده بعرض رسانید که میانه چرخچی لشکر هند و جنود اوزبکیه جنگ واقع

شده لشکر اوزبک از معرکه روگردان شده اند در روز شنبه هشتم محمد علی

بیک از اصفهان آمده بجهت تقبیل آستان مشرف گردید درین روز امر نظارت

مقرر شد که اسمعیل بیک چینی جمعی از سرداران لشکر روم که در قلعه ایروان

گرفتار شده بودند با مرتضی پاشای حاکم اخسقه که قبل ازین بدست آمده

بود نزد سردار روم برده تسلیم نماید حضرت ظل الهی بعد از فراغ از تمهید مقدمات

آداب عیش و سرور مهیا نموده مقرر فرمودند که باغ صفی آباد را

چراغان نموده بساط انبساط گستردند چند روز در آن سرزمین

ابواب سرور و حبور بر روی عالمیان گشوده بود بعد از تمادی ایام

عشرت مزاج با اعتدال را انحرافی بهم رسیده کوفتی بعارض ذات همایون

گردید و از آن رهگذر عالمی را توزع خاطر بهم رسید چون چند روز از آن

متمادی شد صحت تمام روی داده وجود فائض الجود کشش از استیلای مغص

مرض خلاصی یافت شکرانهٔ این موهبت عظمی جهان خسروی بزرگ برپا نمود
اما مهتر شاه نظر مهتر رکابخانه که یکی از بندگان معتمد بود بمنصب [illegible] ترتیب
مبارک شدند حضرت ظل الهی را چون توقف در قزوین باعث بی‌دماغی شده
باراده سیر مازندران بهشت نشان در حرکت آمد قرارداد همت
والانهمت آن شد که از راه دارالمرز و دریاکنار متوجه آن صوب صواب
شوند و در روز یکشنبه بیست و دویم شهر شعبان المعظم از دارالسلطنه
مذکور کوچ نموده در جمعه پنجم داخل بلدهٔ رشت شده دیوان آقازمان وزیر آنجا را
که مردم از او شکایت داشتند نموده او را معزول ساختند و از آن خطه
دلکشا بعد از اتمام صحبت چراغان عزم بلدهٔ لاهیجان نموده در آن
مکان نیز اسباب چراغان که در دور استخر قرار داده بودند اوقات
شریف صرف کرده کوچ بر کوچ متوجه مازندران شدند و در هر قصبه و شهری
که نزول اجلال واقع می‌شد اسباب عیش و عشرت آماده بود [illegible] تماشای
مفاوز بتاریخ سه‌شنبه نهم معتمد الخواص داود بیک را مهتر رکابخانه
و احمد بیک قدیمی ایوزباشی غلامان خاصه و حق نظر بیک [illegible] قورچی
گری ترکش و قراخان بیک برادر امیرخان قورچی باشی سابق را
بواسطه حکومت هرموز و امت بیک داند امیرخان را یوزباشی [illegible] کلانی
دخانه انعامی بیک ذوالقدر را برای یساولی صحبت تعیین نمودند [illegible]

پابوس مشرف ساختند چون داخل مازندران شدند در پنج شنبه هجدهم
خبر فوت سلطان مراد والی روم که بتحقیق پیوسته منهیان راست قول
بعز عرض رسانیدند که بعد از فوت او سلطان ابراهیم برادرش جلوس
بر اورنگ جهانبانی نموده حضرت ظل الهی در وسعت آباد مازندران هر روز
در مکانی و هر لحظه در مقامی بخوردن بادهٔ ارغوانی اشتغال نموده عرصه
آن سرزمین را بیمن قدوم بهجت لزوم رشک فرمای خلد برین میساختند
و در یکشنبه چهارم شهر شوال عوض بیک برادر مهتر داود را بجهت وزارت
و لقندی الکاء لار و لاچین بیک یوسف آقاهی را برای وزارت رشت
و کرجاسپی بیک برادر اوتارخان را لیسا وال صحبت و عیسی خان سلطان
بوزجلو را بحکومت ولایت لوری و پنبک و آغچه قلعه سرافراز نموده
خاطر را از ان مهام جمع نمودند دست انعام و بخشش گشوده
دامان آمال مستحقان آن بلدهٔ طیبه را مالامال ساختند و در برابر
شجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده لحظه از مقدمات دینی و دنیوی
غافل نمودند انشاء الله که حضرت واهب متعال ذات همایون
آن بلند اقبال را از حوادث ادوار در ظل حمایت خود نگهدارد
و بدی بوجود فایض الجود دشمن نرساد معالی تو بر دوام او
بکارم تو فسروان از توقع آمال رسیدن نور ذرا لوی ...

تسع واربعین والف هجری و آنچه در سال همایون فال از بروز غریب
مبشره ظهور رسیده بود ذکر شده و رفتن حضرت ظل الهی از فرح آباد بدار
دار السلطنه اصفهان چه فرسخ بود فال فرخ زدن [illegible]
شرخ زدن . ملبندی نمودن در افکندگی . فراهم شدن [illegible]
در روز چهارشنبه هفتم ذی قعده که پنج ساعت از روز مانده گذشته
بود خورشید با فرهنگ با صد هزار آب و رنگ قطع منازل [illegible]
حوت نموده مجلس آرای بزم حمل گردید و جهان از لطف این اد هزار
پیرهن بر خود بالید سرو را هوس رقص در سر آمد و گل را گوش هوای
هزار دستان آشنا شد قمری طوق بندگی معشوق در گردن گرفت
و چکاوک بهار ره زنی و خوانندگی شروع کردند هر یک از خموشان
و گوشه نشینان باغ و راغ در طرفی و طرف چمنی بعشرت تازه نشستند
انداز نوروز [illegible] حضرت ظل الهی در [illegible] چشمه
بزم ارم تزیین ترتیب فرموده سلطان [illegible] و سایر مهمانان که [illegible]
فلک اشتباه جمعیت داشتند طلب نموده رسم [illegible]
بقاعده ملوکانه بعمل آمده در آن روز فیروز انعامات و [illegible] بهر طبقه از
حال شفقت کردند و حکم قتل نوروز سلطان که بجهت [illegible] تقصیری
که از و واقع شده بود نموده [illegible]

روزکار فرخنده آثار را صرف کرده هر روز از اطراف اخبار بدرگاه اعلی
میرسید وخبر فوت سلطانمراد و فتور در میانه آن گروه را امرای عظیم الشان
وبیگلربیگیان ذوی الاحترام روز بروز بعز عرض میرسانیدند
تا مقتضای واذا حللتم فاصطادوا هوای شکار از خاطر همایون سرزد
متوجه صیدگاه میان کاله گردیدند چون سابقه حکمت الهی طبیعت انسان را
را اخلاق متنوع نهاده ونقاش قدرت ایزدی پیکر آدمی را از صفات
مختلف برآورده از دواعی متضاد ترکیب وجود را التیام داده واز مقاصد
متباعد ماهیت اورا انتظام داده لزوم بر یکطریقه موجب سآمت
می شود و مواظبت بر یک نهج گرد ملامت بر چهره ضمیر می نشاند اگر چندگاه
بر جد محض مداومت نماید صدود خاطرش ملال پذیرد لاجرم فرمان
الهی نازل شده که چون از حرام که دست منع بروی لذات عاجل نفسانی
نهاده بود بیرون آیند وبجانب محظورات که از آن تحرز واجتناب
لازم بود طلق العنان گردند صید که از مرغوبات نفسانی لذت تمام دارد
وبر طایفه مسلمانان مباح باشد وشکار که از لذات دنیوی محل استحسان
یافته فرقه مومنان را رخصت شود تا از استیفای طیبات بقلب
منشرح بجانب طاعت وعبادت گرایند وبعد از ادراک لذت مراد
بجانب تزکیه نفوس ونفی خواطر متوجه توانند شد بنا بر متابعت این

سپنت چون خاطر خطیر از آب تنگی امور مهمات و [illegible]
اعادی فراغت خاطر کرد انشا زمنگار ورود آمدن [illegible]
آویخت و لذت صید دو داغی بهمت یاد شاهانه راغب [illegible]
صیدگاه نمودند بهر سبز زمینی که مبارکی عبور فرمود سراب خاصیت
آب زلال گرفت و قطرات غمام اشتمام عقود لآلی صفت خشک خوان
پرنیان بساط ترقه بر راه گسترده و خار چون غنچه گلفشانی پیشه کرد
عنا سفر بر پا فراز آسمان گشت و اندیشه منقلب در پیش هیچ
ضمیر نیاید و بدین موجب زمانی عنان همت شکار کوزنان و آهوان
مرغزار میتافت و زمانی جام مدام از دست ساقیان سیمین عذار
میگرفت . جهاندار با صید و با رود و جام * همی کرد منزل بمنزل خرام
شیر را از نهیب شمشیر او تب دایمی طاری شده و سر دمان از خوف خنجر
گیتی ستانش لرزان مانده پلنگ از تاب حمله آتش [illegible]
که رخت اقامت بر قله کوه کشیده و نهنگ از بیم [illegible]
وطن در قعر دریا گزیده مرغ اگر از جهت شکارش واقف نمی شد از بیم
پیکانش جوشن ماهی بعاریت بستدی و ماهی اگر از تیغ آتش [illegible]
بنودی پر و بال از مرغان بعاریت گرفتی . [illegible]
چه بر شد کوه و چه بهشت [illegible]

گهی با جره بازی بصید نهضت می فرمود که مخالب طمع بر بلندترین آشیان

سپهر دراز کردی و بسوی دجاجه قبه نیلی پرواز نمودی پیکر زیباش که

مشک اذفر را اوراق گل بزند یا غالیه که بر عارض سمن ریزند چون ساعد

نگارین بتان لعبتی دستی برآورده و چون خط عنبرین شاهدان

بجگرخواری دل خویش کرده. بدنش بیکی مرغ زره پوش. چو بر گل سنبل

از دم تا بناگوش. چو بر قرطاس شامی خط عنبری. و یا چون بر حواصل

طوق قمری. وگاهی با چرخ بلند پرواز که خون او داج جمنده

و پرنده از مخالب او رهائی نیابد و چون اجل ناگهگیر و حوش و طیور

از و خلاصی نجویند از بیم چنگال او خرگوش خواب آلود تا دیده بان

دیده را با چشم گشاده نمی نشاند بخواب نمیرود و قطار کلنگان تا بابیانی

تعیین میکنند مجال استراحت نمی یابند و گاه با قلاید فهدی

که نیش طمع بر آهوان سبزه زار سپهر فرو میبرند و چنگ آز در گلوی

جدی و حمل می آویختند از سایه که بر ایشان میشی میگرفت میرمیدند

و از نظر که میش از ایشان لشکاری میرسید غضب میگرفتند با این

دستور با آن سرزمین دلگشا که در میانه دریا واقع شده و طول آن

که بمساحت در آمده دوازده فرسنگ است از هر دو طرف که عرض آن

یک فرسنگ بوده باشد بدریا متصل و آخر آن نیز بدریا منتهی

شده و یک راه پس ندارد زوال اقبال نمودند صحرائی از زمت[...]
چون جان خردمند و از حضرت وطراوت غیرت[...]
ساحت جود گریبان طول او بی سنجار و چون[...]
و دلکشی آن آب بسیار حضرت ظل الهی بر باره جهان نورد سوار شدند که در
در بلندی چون ابر که از روی آب برخیزد و در پستی چون آب که از ابر فرو ریزد
در آمد بطیاره کوهکن. فرس بیل بالا وش سیلتن. از غبار موکب
مینوکوشش آهوان نخچیر مشک افشانی پیش گرفتند و از گرد جهان
نوردش نافه آهو غالیه سای گشت از کام بار ه خوش خرامش
گیاه نخچیر گاه چون سنبل تاتار مشکبار شد و از سعادت پای توش خنک
تیز کامش خار صحرا دامن نخوت بر گل خود روی کشید وحشیان از خرد
دور ند و گرنه بر سر تیرش باز دحام آمدندی و گوزنان از[...]
و گرنه جانها فدای شکارش کردندی. بران صید که چون[...]
معنبر شد از گرد او صیدگاه. هر آهو که از داغ او زاده بود. زنافش
بسی نافه افتاده بود. گوزنی گرزور وی بر خاک داشت. چشمش جهان
چشم تریاک داشت. و در ین روز بدست مبارک که از چشم زخم
روزگار مصون و از اصابت عین الکمال محروس باد دوازده گوزن
شکار نمودند باقی دلاوران و اعیان که در رکاب همایون حاضر بودند

بانداختن صید مأمور شدند و عدد صید از گوزن بدویست و هشتاد رسید
سایر وحوش از حد قیاس بیرون بود بعد از تمادی ایام شکار با شوکت
و اقتدار ببلده اشرف مراجعت نموده بعیش و عشرت مواظبت جستند.
چون هنگام انحطاط فصل بهار نزدیک رسید و خسرو انجم پناه قدم بن
بحوالی منزل سرطان نهاد در ساعت مسعود از دار المؤمنین بازندبا
کوچ نموده بییلاق فیروزکوه نزول نموده بعد از قسمت نمودن ایلخیهای
خاصه بعساکر منصوره از راه هبله رود و خوار و سیاه کوه و نمک زار
متوجه دار السلطنه اصفهان شدند و از قصبه خوار بلاغی را مرخص نموده
بدار السلطنه قزوین فرستادند و خود بدولت و اقبال در دار المؤمنین
کاشان بر سر چشمه فین که عمارت عالی احداث نموده بودند چند روز رحل
اقامت انداختند بعد از آن سعادت همقرین و دولت همقران
متوجه دار السلطنه بهشت نشان اصفهان شده بتاریخ جمعه دویم شهر
ربیع الاول از دروازه حسن آباد داخل آن عرصه خلد مانند شدند
از ظل عقاب رایتش همای معدلت چنان سایه گسترد که چنگل شاهین
دندان طمع از سینه دراج بر کشید و دیده آرزوی باز از تعرض گنجشک
دوخته شد نهال نصفت از رشحات تربیت شاداب گشت و شاخ
فتنه بدست انصاف از بیخ بر آمد بعد از چند روز فرمان شد

که چون ایلچیان اروس بعزم بساطبوسی نزدیک رسید؛ نذر قراخان بیگ
برادر جانی خان قورچی باشی با جمعی باستقبال ایشان رفت شهر ورود
خدمتش آن خدمت را بتقدیم رسانید؛ دران اثنا بتاریخ بیست و پنجم شهر
ربیع الاول خبر فوت کلب علی خان حاکم ایروان رسید؛ عمدة الاعاظم
محمد قلی بیگ جلودار باشی را بجای او منصوب ساخته بیگلربیگی گری
چخورسعد را باو شفقت کرده بآن رتبه سرافراز نمودند؛ همتش در غره ربیع الثانی
متوجه آن حدود گردید و در نهم جمادی الاول خبر فوت شاهرخ سلطان
میر زنگنه بعز عرض رسید؛ شیخ علی بیگ برادر او را که برتبه امیراخورباشیگری
سرافراز بود بجای برادر برتبه امارت ایل مذکور ممتاز کردند و نجف قلی بیگ
برادر او را امیرآخورباشی جلو و شهسوار بیگ ولد مهتر علی کوچک را اوا سطبل
امیرآخورباشیگری صحرا تعیین نموده بپابوس مشرف ساختند؛ و در
جمعه بیست و هشتم جمادی الثانی ابراهیم خان ایکرمی دورت ببار
برسم ایلچی گری بجانب ولایت روم تعیین نموده بعد از ...
روانه آن حدود ساختند و حیدر علی بیگ ذوالقدر را قورچی
و پر بوداق سلطان ولد شاه بنده خان ترکمان را حاکم دشتستان
نموده بپابوس مشرف گردیدند و در سه شنبه غره شهر ذی قعده؛ خان قلی
ولد قرچقای خان را بجهت کماندارایی تعیین نموده بآن خدمت سرافراز

نمودند در روز جمعه چهارم شهر مذکور خبر زلزله که در دار السلطنه تبریز و توابع آن شده بود بعز عرض باریافتگان محفل بهشت آیین رسید الحق همچنین قضیه در هیچ عصر کسی نشان نداد راقم این مسوده نقلی از زلزله در تاریخ الفی تصنیف احمد بن فضل الله تتوی که اکنون در خزانه عامره منسوب است بنظر آورد العهدة علی الراوی که وقتی در شامات زلزله واقع شد از شخص مکتب داری نقلست که در مکتب خانه من قریب یکصد و پنجاه نفر طفل سبق خوان بودند که آن قضیه عظمی روی نمود و من خود بجهت مهمی از ان مسجد بیرون رفته بودم که از هیم زلزله اساس آن خانه از هم فرو ریخت و اطفال همگی تباه شدند هر چند صبر کردم که شخصی از مردم آن پسرها بدکان آمده تفحص احوال نمایند هیچکس ظاهر نشد بعد از ده روز یک شخص آمده متفحص احوال شد حقا که شنیدن این حکایت خالی از غرابتی نیست مقدمه زلزله تبریز نیز بسیار غریب افتاده تفصیلی که رستم خان سپهسالار ... ویرانی و مقتولان بلده و توابع نوشته بنظر کیمیا اثر نواب همایون رسید باین طریق قید شده بود که چهارده هزار و نهصد باب خانه ویران و دوازده هزار و ششصد نفر از اناث و ذکور و خرد و بزرگ مقتول شده اند القصه حضرت ظل الهی بعد از استماع اخبار استمالت نامها بمردم آن ولایت فرستاده فرمودند که محالی که روی بخرابی نهاده معمور سازند و مرهم

جراحت مردم آنولایت نهاده، بعنایات بی غایت سرافراز ... جهت ...

و در شنبه دوازدهم ایلچیان اروس بسه بسینه آمده بشرف تقبیل

مشرف شدند و از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی کس آمده خبر آورد

که یلنکتوش با جمعی از سپاه اوزبک جمعیت موده اراده تاخت خراسان

دارند امراء این سرحد نیز در تدارک دفع ایشانند و بتاریخ نوزدهم کس

از جانب شیخ علی سلطان آمده بعرض رسانید که از جانب خواندکار

کراجی محمد پاشا بحکومت بغداد مقرر شد، درویش محمد پاشا

حاکم سابق او را دخل نداده در میانه منازعه و مجادله است حضرت ظل الهی

در کنف حمایت حضرت بیچون در روز و شب هر روز در مکانی و مرحله ... می

اسباب جشن و سرور آماده کرده بکامرانی و دلخوشی اوقات همایون

میگذرانیدند و اخبار مسرت آثار از اکناف دیار رسیده بحضرت شنیده

در روزگار این بیت می سرود. در بهار از قرن سپهر باده ... چو تو

سوار بمیدان روزگار کفتار در آمدن نوروز میلان ییل سنه خمس و ...

و الف هجریه النبویه و مقدماتی که در آن سال از پرده کمون بعرصه

بروز جلوه گر شد. و سیر و شکار مشغول بودن حضرت ظل الهی

حفظ الله تعالی اینست نه هجوم لشکر دی در بهار. چمن از فیض ابر بیاراید

زمین باغ از فیض حاملان. بجای خار رویانیده ریحان. کل از خلوت ...

چمن را در محنت بر سر آمد. در روز چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه نیر عالمتاب
با هزار رنگ و آب از برج ماهی بر هشتکده حمل خرامید خفتگان باغ را از آن
خراش بهنگام از خواب بیدار ساخت و بی برگان چمن را از عطیه زر با
از ننگ عریانی فراغت بخشید درخت قبه ده از درود شکوفه دندان
بخندیدن نمودار کرد و سپر و قبای زر پرده خود را به گلهای مرصع ترصیع
نمود نرگس در کنار جوی بهشت آبی پر چشم خواب آلود زد بنفشه و سنبل
گیسوان ژولیده را شانه زدند سبزه بخود فرو رفته با مدن آغاز نمود
لاله خود رو پنبه از داغ خود برداشت. عالم شده با سبز و خرم ز بهار
از دست منه ساغر می را زنهار. تا غافل ازین شدی جهانت ز میان
می افکند از روی عداوت بکنار. حضرت ظل الهی درین روز سعادت
اندوز در تالار طویله آیین بزم نوروزی ترتیب داده ایلچیان اروس
و مهمانان را طلب نموده ابواب سپهر ور بر روی عالمیان گشودند و پایه
هر فرد از معتمدان رالقدر حال بمرتبه فزوده بشفقت شاهانه سرافراز
ساختند که در روز جمعه غره شهر محرم سنه احدی و خمسین و الف
خبر فرو رفتن حسین خان حاکم هرات که بفرمان حضرت ذو المنن بقیه نیت درا
هادم اللذات داده بود رسید در همان روز عباس قلی بیک ولد شد
اوراکه بداروغکی الکاء بشت رفته بود بجای والد منصب نموده رقم مطاعه

مقرر شد که از همانجا روانه مطلب شود و آقا ملکا وزیر تفنگچی را که قبل از این
بوزارت هرات قیام داشت مقرر فرمودند که متعمل فرقه حسین قلیخان
ولد خان مرحوم را که بعد از قضیه والد جهت محافظت قلعه هرات از بار و
آمده بود در فرقه بدرگاه جهان پناه آورد خدمتش از باد صرصر سرعت استعاره
نمود در اندک مدتی خدمتش را بدرگاه عالم پناه آورد و عباسقلی بیک
در دار السلطنه مزبور بعظمت تمام بجای والد استقرار یافت نهضت
تا منزل دیگری بناکامی. دیگری شادکام نشیند. حضرت ظل الهی روز بروز
باحوال قشون و تدارک لشکر پرداخته اراده و عزم استرداد دار القرار
قندهار را بخاطر همایون مصمم ساختند که در سه شنبه شهر صفر ملکه جهان
عصمت و عفاف ثانیه بلقیس و قیداف ثالثه خدیجه و زهرا رابعه قدر رفعت
و علا سادسه خمس عفایف فالثیه خیرات و عوارف آنکه خامه اگرچه زبان را
بمشک و گلاب شسته نام همایونش نمی تواند برد و روی صفحه یارای آنکه
اسم سر عزتش نقش جبین سازد نمی بیند آستانه تا روی نامحرم دید بهیچ
از نهان نشان نیافت و آفتاب تا مرجاهی و کوچه گرد شد در سایه
سراپرده اش مجال جوار نداشت عنبر اگر نام لالای نداشتی
پای در حرم حرمش بنا بر بستی نهاد و صندل اگر بخواجه سرای موسوم نشدی
باستلام عتبه آستانه اش مشرف نگشتی از ناوک عصمت مدور دشنم نهر

گر کند در سایهٔ چترش نگاه ‌ پیش مهدش جاودان بیرون کنند آفتاب و
سایه را از شاهراه ‌ صبیهٔ کریمه مهد علیا زینب بیگم نواب جنت بارگاه
شاه طهماسب انار الله برهانه از شدت مرض موت عارضه قوی که برو طاری
شده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته بهشت عدن خرامیده
حضرت ظل الهی ازین واهیهٔ عظمی بسیار متاثر گشته بتعزیه و تشییع
جنازه اقدام نموده خیرات و مبرات و تصدقات بمستحقان داد
حج و نماز و روزهٔ او را مهیا کرده بسیادت و صدارت پناه امر فرمودند
که بعمل آورند و در شنبه بیستم ربیع الاول ایلچی اسفندیار خان والی اورگنج
عریضه و پیشکش او را بنظر رسانید و درین روز حکومت بار و جابق بدو
علی سلطان زنگنه تفویض نمودند متعاقب آن اینحال خبر آمدن حکیم الملک
ایلچی دکن که باتفاق امام قلی بیک ایلچی آمده بود رسید مقرر شد که میرزا شفیع
بیگ نایب داروغه اصفهان باستقبال او رفته در عباس آباد
بمنزل دلگشا فرود آورند و در چهارشنبه پانزدهم شهر مذکور مرتضی قلیخان
حاکم مرو خبر بصیر شدن و آمدن امام قلیخان والی ماوراء النهر را از جانب
مرو بعز عرض رسانید که چون این اراده نموده هرگاه داخل شود بجهت
معروض خواهد داشت درین روز خبر فوت یادگار بیک ناظر دواب
آمد در روز دوشنبه هفدهم حکیم الملک ایلچی را طلب نموده جشن باو

آراسته ایلچی مذکور نامه و سوغاتی که از جانب عبدالله قطب شاه آورده
بود بنظر رسانیده مضمون نامه سفارش عمهای خود که قبل ازین باکشتی
به بندرعباسی آمده باصفهان ساکن بودند نموده و دیگر اظهار دوستی و یکجهتی
و اخلاصمندی خود را قید کرده بودند بعد از اتمام جشن همایون و ملاقات
ایلچی خبر رسید که حسین خان حاکم استراباد بجوار رحمت ایزدی پیوست
حضرت ظل الهی بنابر توجه خاطری که بآن اقبال پناه داشتند فی   الحکایه
تمالم شده ایالت آن حدود را بمحراب بیک شفقت نموده برتبه خانی
سرافراز نمودند و رخصت انصراف داده بلفظ گهربار فرمودند
که در آراستگی قشون ساعی باش که عنقریب با بیرق ظفر توام
بآن دیار خواهد تافت و عمدة الاعاظم اغورلو بیک ناظر دفترخانه
همایون را بجهت خریداری غله و اذخار آذوقه ولایات خراسان
فرستادند و در روز جمعه بیست و هشتم ملازم ابراهیم خان ایلچی روم
آمده عریضه مشارالیه را آورد مضمون آنکه بتاریخ هشتم شهر
ربیع الاول داخل استنبول شد در پنجم ربیع الثانی سلطان ابراهیم
خواندکار را ملازمت نموده در غره جمادی الثانی از استنبول بیرون آمده
روانه درگاه جهان پناه هستیم و قایل آقا نام شخصی را تعیین نموده با نامه
و سوغات متوجه آستان ملک پاسبان است در همین روز رسیده و

بیک تولک آقاسی خبر فوت بدیع الزمان سلطان حاکم سرخس را اوردو سرملازم
عباس قلیخان حاکم هرات عریضه آورد که امرای آنجا اصوفی سلطان نامی را
که از بنی اعمام پادشاهان اوزبک است بر تخت نشانده‌اند و میان امرای
بلخ و بخارا منازعه قایم شده تا چه روی دهد در روز چهارشنبه ششم شهر رجب
مقرر شد که ارقام مطاعه با امرا و عساکر منصوره نویسند که بقدغن تمام
از جا و مقام خود حرکت آمده در نیشابور بر سر رستم خان سپهسالار جمعیت
نمایند و در شهر منادی فرمودند که سوای همیشه کشیک همگی عساکر روانه
ولایت خراسان شوند که رایات جاه و جلال بغیر فوری و اقبال
روانه دار القرار قندهار است سپاه نصرت پناه از هر طرف بحرکت
درآمده روانه مقصد گردیدند و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم
ابراهیم خان از استنبول آمده جمعی را که در قلعه بغداد سلطان مراد
همراه برده بود و در اجل ایشان تاخیری بود همراه آورده بشرف پابوس سنجده و
مشرف گردیدند و در همان روز سلطان جلال الدین شاهزاده پادشاه
بدخشان که بدست اوزبکان اسیر شده بود فرار نموده بپایه سریر اعلی
آمده نوازش بسیار یافت و در پنجشنبه شانزدهم رمضان شاهوردی
خان لر برحمت ایزدی پیوسته جای او بعلی قلی بیک ولد او ارزانی
داشته شد و خلاع فاخره بجهت او ارسال نموده در تعزیه بیرون آوردند

و در روز سه شنبه بیست و یکم شهر مذکور مرتضی قلیخان حاکم مرو بعزم زیارت مشهد
که امام قلیخان والی ترکستان باتفاق نذر تقای دیوان بیگی و رحیم بیگ
پروانچی و بیرام خواجه بیساول صحبت و خواجیم قلی قلماق که منزبان مشار الیه
بودند بعزم سفر مکه از بخارا بیرون آمده داخل بلده مرو شده بودند در مقدمه
میرزا محمد مقیم ولد میرزا محمد شفیع منجم که ابوریحان و ابومعشر ثانی است
در زایچه طالع نواب همایون باین تشریح حکم کرده بودند که پادشاه عظیم الشانی
از مشرق زمین در مثال پناه به درگاه عالم پناه خواهد آورد حقا که نهایت
دانشمندی و کمال ادراکست القصه خبر رسید که رستم خان سپهسالار
در غره شهر شوال به نیشابور داخل شده جمعیت عساکر روز بروز در ترقی است
و تقارن اینحال آمدن قایل آقا ایلچی روم زبان زد گردید افرمودند
که عباس قلی بیک قورچی تیر و کمان با جمعی از غازیان باستقبال
ایلچی مذکور رفته بشهر آورند ایشان بفرموده عمل نموده بعد از چند روز توقف در
تالار طویله جشن عظیم نمود قایل آقا مذکور را طلب داشتند ایلچی مذکور نامه
که مشحون از تحفه دوستی بود آورد و سوغات چهار راس اسب که یک راس
با زین مرصع و لجام مطلا و دو راس دیگر جلهای منقش دیبا باف بود بنظر
گذرانید حضرت ظل الهی ایلچی مذکور را بنوازشات و تفقدات شاهانه
سرافراز ساخته نهایت مرحمت فرمودند درین روز بابا سلطان

که قبل ازین حاکم بحرین بود بجهت نظارت دواب تعیین نموده بابوس فرمودند
و از جانب مرتضی قلیخان حاکم مرو عریضه رسید که نذر محمد خان محمد یوسف
اتالیق را که قبل ازین بخدمت نواب گیتی ستانی آمده بود بایلچی گری
بخدمت فرستاده است و در چهارشنبه شهر ذی قعده مقرر شد
که خانه نقلی بیک ذو القدر یساول صحبت یکهزار تومان نقد و پانصد تومان
جنس بجهت سلطنت پناه امام قلیخان برده از جانب نواب همایون
پرستش نماید مشار الیه روانه آنخدمت شد و در یکشنبه سلخ شهر شوال
سلطان علی میرزا عم بزرگوار برحمت ایزدی پیوست نواب همایون بعد از
آداب تعزیه بعزم شکار لنجان و حوالی باغ وحش بحرکت آمده و دولت
و اقبال روان گردیدند و دران سرزمین بعیش و نشاط اشتغال
داشتند که از جانب سلطنت پناه رستم خان والی گرجستان
جمعی آمده صبیه طهمورث را آورده بسرادق جلال سپردند حضرت ظل الهی
دران مکان فرح افزا بخوردن شراب ریحانی مداومت نموده بکامرانی
مشغول بودند که ناگاه از اثر چشم زخم روزگار مزاج وهاج باعتدال
از اثر عارضه متلون گشته خاطر ملکوت ناظر را اثری از شدت
حرارت تب روی داده بسیار متاثر شدند از ان صیدگاه قصد شهر نمودند
و در عمارت گرسکان که در حوالی شهر واقع است چند روز توقف واقع شد

اما حضرت مهیمن ذوالجلال از کارخانهٔ تقدیر لباس صحت وجود شریف را

مهیا است و شخص مریض یارب و هراسان راه فرار در پیش گرفت. این

مژده جانها را مسرور و دلها را محبور ساخت. بهم رسیده خانه خالی بیابان را

بشکر و سپاس گشوده دوام دولتش گشته زبان از پاک منابع هموا

داین دو بیت ترزبان بودند. نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را. دگر

که مباد ار غمیست ما را باد. اگر بدست و اگر نیک کار ما شاید سعادت

تو باد هرچه باد ار باد. حضرت ظل الهی بعد از وقوع صحت در عمارت آیینه خانه

که از محدثات آن برگزیده جهان است بار عام داده از اطراف جمعی

که در آستان پاک آشیان اجتماع داشتند بسجده و پابوس مشرف شده

سجدات شکر تقدیم میرسانیدند چون آن مقدمه باتمام رسید ملازمان

سلطنت پناه رستم خان را رخصت انصراف داده بخلاع گران مایه

و اسب و زین طلا سرافراز ساختند و روز بروز در تدارک و تهیهٔ سفر

خیر اثر قندهار ساعی بوده ملازمان عتبهٔ اقبال را روانه بجانب خراسان

میکردند و در سامان دادن اسباب توپخانه و جبا خانه خاطر شریف را

صرف نموده اوقات فرخنده ساعات را زمانی معطل نداشته همت

والانهمت را مصروف بانجام آن مهام کرده دقایق از شرایط حزم

و احتیاط فوت و فروگذاشت نمینمودند اما زمانه غدار ناپایدار ...

زبان ندا انگوشش ساکنان ارض و سما رسانیده حواس عالمی را مختل
می ساختند نظم من در چه چنانم و فلک در چه خیال. تا خود فلک از پرده چه
آرد بیرون رسیدن نوروز بیوزه نیل سینه احدی و خمسین
والف هجری و متوجه شدن حضرت ظل الهی بعزم سیر قندهار
و قضیه ها یا که در بلده کاشان روی نمود شگوفه از فوق شاخسار پیدا شد
ستاره سحر نوبهار پیدا شده در روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر
ذی حجة الحرام مهر گرم رو فلک تقدیر بابزاران ناله زیر برج حمل را
مخیم سرادق خود ساخت درین بهار گریستن ابر بیقرار درختان
و اغصان اشجار را غسل ارتماسی داده سبزه تازه روی سپرافکنده از
زمین سر زد و لاله مشکین غلاله سراپا داغ شده گلگونه از عارض برداشت
گل جامه صد چاک زده خندیدن را فراموش کرد بنفشه از رخت نیلی خود محظوظ
و بهره مند نبود نرگس از بی‌نصیبی بودن بسیار خوش نود گشت شکوفه نمی دارد که
بار دهد از کار افتاد و آب جوی از غصه بر خود می پیچید و میرفت چنار دست
افسوس بر هم می سود بید خنجر کشیده قصه خود مینمود. بی هجوم عشق نباید
برگ سبزی در سماع. از ادای رقص دانستم که سرو آزاد نیست القصه
حضرت ظل الهی در تماشا طوبایه با آیین بزم نوروزی پرداخته امرا و اعیان
دولت بشرف پابوس مشرف شده هر یک بر حسب تناسب سرافراز و ممتاز

گردیدند روز دیگر امر قضا مضا صادر شد که متوطنین دار السلطنه اصفهان
اگر عرضه و شکوه و شکایتی باشد بعرض برسانند از هر طرف مستدعیات
بسده سنیه عرض شد و موافق مدعا بجواب با صواب مقرون میشد
تا همگی را مقصد و مطلب بعز انجاح رسید بعد از فراغ از مقدمات نهضت
سفر بتعیین ساعت منجمین مامور شده در شب ششم شهر محرم الحرام سنه اثنی و خمسین
والف مقرر شد که چون ده ساعت از شب مذکور بگذرد سعادت و اقبال
پای دولت در رکاب آورده متوجه گردند حضرت ظل الهی امر فرمودند که منشی
باغ و عمارت و توپخانه برده خود در ضمان فتح و نصرت باکنف اقبال و سعادت
میمنت قضا موافق رای قدر متابع عزم سپاه را در زیر رکاب و
زیر نگین. در آن منزل خرم سرشت نزول اجلال نموده در آن روز جنیل
خان بختیاری چند سر اسب تازی نژاد برسم پیشکش از نظر فیض اثر
گذرانیده رخصت یافت که در الکا توقف نموده در نگاهبانی سرحد خود
قیام نماید هر چند بتشدید التماس کرد که سایه مثال در رکاب دولت باشد
قبول نیفتاده بخلاع فاخره سرافراز گشته روانه شد و حضرت ظل الهی
از آن منزل کوچ نموده بقریه دولت آباد نزول کرده آداب تعزیه
روز محرم و عاشور در آنجا بعمل آمد و از آن مکان کوچ نموده از راه نطنز
و عمارات عباس آباد روانه دار المومنین کاشان شده در تاریخ بیست و یکم

شهر محرم داخل بلده طیبه شده ساکنان آن مدینه اسلام بر رسم استقبال
پیش آمده جانها فدای سم ستور مبارکش ساختند درین محل ایلچیان
اوزبک از جانب ندر محمد خان والی بلخ بسدهٔ اقبال آمده بلثم بساط بوسی
سرافراز گشته حضرت ظل الهی دران عرصه مینو مثال بدولت و اقبال
بساط عیش و عشرت گسترده بنصایح دلپذیر و شفقتهای بی نظیر اعیان
و امرا را باشوکت را دلداری داده سخنهای که نمونه اسرار غیبی بود از لفظ
گهربارش سر میزد و گوش مستمعان را گرانبار میساخت هر حرف که گفت
ره بجایی میبرد چون خاطر همگنان را [illegible] گرانبار نصایح بهره مند ساخت
و عارضه از هجوم شدت الم و بیماری بوجود نفیسش عارض شد شیر بیشه شجاعت
بزحمت تب گرفتار آمد و آفتاب اوج بسالت در تاب حرارت افتاد
و حذاق اطبا در معالجه آن عاجز شدند و معالجان با هزار تدبیر آن
بستوه آمدند و هر روز کوفت بمدارج ازدیاد بالا میگرفت و تب
وقوف میرسید و مرض هر زمان اشتداد در میرفت و بسوی انحطاط
نمیکرد هر چند در ازاله آن مرض سعی نمودند فایده مترتب نمی شد مثبت
از قضا سکنجبین صفرا افزود . روغن بادام خشکی مینمود. آری بهیچ
نوع با قضای آسمانی بر نمیتوان آمد و سرپنجه تقدیر را بزور دست تدبیر
نمی توان پیچید تا در روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنه اثنی و خمسین

والف که یکساعت از روز ندکور گذشته بود روح پرفتوحش از کنام خاکی
باعلی علیین پرواز نموده منادی ارجعی الی ربک راضیة مرضیة نفس قدسیش
اورا الحظایر قدس دعوت کرده و فرمان فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
همت اور البعوب دار السلام معطوف گردانید الا بد هر که پای در ساحت
وجود نهاد بناچار از دروازهٔ عدم بیرون رود و هر که لباس حیات
بر قامت خود چالاک یافت بی شبهه از سر بیرون کند. دولت گیتی که
تمنا کنند. باکه وفا کرد که با ما کند. وزرا و امرا که در عتبه دولت
حاضر بودند از وقوع این واهیهٔ عظمی بر سرها خاک ریخته سینها چاک کردند
ونعش محفوف بعنایات ملک المستعان آن برگزیدهٔ حضرت منان را بعد از
بتجهیز و تکفین آئینی که رسم سوگواران و تعزیه داران است از دولتخانه
مبارک بیرون آوردند هر که نظر بران می افکند از پا می افتاد و سرچشمه
بران آشنا میگردد نور نظر بجای اشک بر خاک میریخت اول آسمان
با آواز بلند بگریه و زاری در آمده فریاد بر آوردند در بن عزا و مصیبت چه
جای حرف پندلیست. سکون و عقل درین روز از خرد مندلیست.
که این جهان مطرا که است دربا. کمال سلطنت و غایت خداوندیست
این چه خموشی و حیرت است که شما را از فزع و ناله باز داشته مند است
که رفتن یک تن دیگر است و رفتن یک انجمن دیگر وفات انسانی دیگر

دو وفات جهانی دیگر زنهار زنهار باید که این آتش لسابها منطفی نشود و این
اشک بعبرها مختفی نگردد زمینیان را از استماع این سروش از تن هوش
رفته از ریختن اشک دمادم صحرا و وادی را نمونهٔ یم ساختند و آواز الفراق
ایشان بعرصهٔ گیتی میرسید دلها را از رتاب آنواقعه جان بلب رسیده و جان را

از شنوح آن حادثه از دل دست رفته از هر طرف راه بیهوشی بدوش
میکشیدند و از هر جانب نسیم جانی را بگوشه می بردند که قایلی از ملا
اعلی بجهت تسکین فرمالکان این قضیه ندا درداد. ای اهل عقل از این
داوری بر بست. با حکم کردگار جهان این چه داوریست. معلوم منست
نزد شما کین ره بدرک. اندر میان خلق چه طواف سر در بست. هر سر نهاده
که درین خاک تیره هست. حقا که از حکم و فرمان آن سریست. بی حکم او
نیفتد برگی ز هیچ شاخ. از جرم خاک تا بمحلی که مشتریست. ای عاقلان
صاحب تدبیر این چه آواز درازهست که از شما بحضرت بی نیاز میرسد
نه نخستین جنازه ایست که از دروازه بیرون شده باشد و نه اول تابوت است
که از بیوت بلحد نقل کرده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل آنرا
که آدمیان را و عالمیان را بطفیل وجود برمایده حیات نشانده اند
این شربت چشانده اند و این نام بر نهاده انک میت و انهم میتون
آدم که مطلع تحقیق بود در مقطع این تفریق گداخته شد و محمد صلعم که خاتم

کار امنا بود از شرف این کار بر انداخته شد و ابراهیم را که قدم خلت
بر مفرش آتش بود درین دام گرفتار گردید سلیمان که زین نوبت بر باد تکیه
نهاده بود ازین حادثه نتوانست گریخت نوح هزار سال بزیست و نزیست
و لقمان هزار سال بماند و نماند یعقوب درین واقعه دست از دامن یوسف
برداشت و یوسف درین حادثه زلیخا را فروگذاشت مجنون چون
بسر این کوی رسید نام لیلی فراموش کرد و وامق چون درین تیه افتاد
از ذکر عذرا خاموش شد لکل امرء منهم یومئذ شأن آفریننده
در آفریده خود تصرف نمود چه غم و تعرف واجب کرد و بخشنده
بر بخشنده خویش حل و عقد نمود چه جوش و خروش لازم آید چرا آرام
نگیرید و باندام نباشید و چرا شیطان طبیعت را مقهور سلطان شریعت
نذارید نظم این چه بانگ و خروش و آه تو نیست. در سرای کهن هم
نو نیست . وان که در کاس لا محال اجل . باده یکسین منی و تو نیست.
چون صوت این نغمه بگوشها رسید دانستند که ادای رسم این تعزیه
در حوزه اقتدار هیچ یک نیست و اقامت مواجب این مرثیه بیرون از
دایره استعداد است از دل سوخته نشید این بیت مواظبت نموده
گفتند . کو حیدر هاشمی و کو حاتم طی . تا ماتم مردمی و مردی دارند.
القصه زبان از گفت و گوی و پای از تکاپوی مفاید کشیده رضا بقضا.

داوند. چرخ میخواست تا کند ضرری. لیکنش فرصت و مجال نمود
آخر الامر آنچه خواست بکرد. بطریقی که در خیال نمود. ارکان
دولت قاهره بعد از ادای تعزیه نعش آن مظهر جلال را در دار المومنین
قم در جوار مشهد معصومه علیها التحیة السلام مدفون ساخته حفاظ و خادمان
تعیین فرمودند الهی سر زبان از گلدسته رحمت مرقد مبارکش معطر
و از لمعات انوار مغفرت حضره خاکش منور باد این حقیر کثیر التقصیر اگر
در همین مقدمه در عبارت میکوشید دیگر بسر چشمه مطلب نمیرسید بنابران
دست ازان برداشته واقعه تعزیه را مقدمه تهنیه بدل ساختم اگر زهم
نه جراحت جگر ریشان کردم و عالم ماتم رسیده را بخلعت شادمانی
جلوس از تعزیه در آرم درین باب توفیق از حضرت باری میطلبیم و دست
دعا بدرگاه بی نیاز دارم که این توفیقم میسر گردد. الهی بلطف خودت بشادکن
ز بند غم و محنت آزاد کن. کهنت ار درجلوه سعادت مانوس
برگزیده حضرت ذوالجلال مظهر معنی و ت د اقبال الهی و معاذ عوام
الناس شاه عباس خلد الله ملکه ابدا انشاء الله که سایه در دست
قرنیش از سر عالمیان کم مباد بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا و هو العزیز الغفور باید دانست که چون کوکب دولت صاحب

اقبالی را محل غروب و افول نزدیک شود آفتاب عظمت ممتنع القدری
از مشرق جلالت طالع گردد و هرگاه مسند شوکت صاحب شکوهی از وجود
لطف خالی ماند قامت بلند لوای مرتبه افزای آن متمکن گردد و چون جهان
بالش ملک از وجود اسلاف محروم ماند اخلاف شایسته بر آن تکیه
زنند و چون دست ایالت از وجود پدران کامکار خالی گردد اولاد رشید
بر آن تمکن نمایند • یکی چون رود دیگر آید بجای • جهان را نمانند
بی کدخدای • درخت برومند چون شد بلند • گر آید ز گردون بروبر گزند
چو از جا بکند بلای کوشش • بشاخ نو آیین دهد جای خوش •
مرور اسپارد گل و برگ و باغ • بهاری بگردار روشن چراغ • و دلیل
اقبال آن بود که از گل گلاب ماند و از شیره خوشاب ذخیره گذارد
و تا فرزندی که رای مشکل گشایش مفتاح نتایج آمال تواند بود بظهور نپیوندد
ابواب حیات بر روی پدر نه بندد و تا قرة العینی که باصره ملک از و
روشنایی یابد چهره نگشاید دیده زندگانی او بسته نماند هرچند گلستان
آفت بادی رسد چون گل شگفت غم نیست و اگر بوستان در معرض
حوادث افتد چون سرو تازه ماند چندان المی نه • بهر مدتی گردش روزگار
بطرزی دگر خواهد آموزگار • سری را کند در زمین پای بند • سری را
رساند بچرخ بلند • دلیل بر منوال آنکه چون حضرت ظل الهی مستکفی

سلطنت را از وجود شریف خالی گذاشت و ایوان سروری را از زینت ذات
بی همال محروم گردانید نهال دولت ابد پیوندش در جویبار سعادت
بالا کشیده بود و گلبن اقبال بامدارش غنچه امید کرده دوحه برومند حکومت
چون شکوفه برگشت میوه مواد حاضر گشته بود و درخت ایالت چون از باد
حادثه از پای درآمد شاخ تازه سربلندی یافته بود از کوه حلمش لعل سلطنت
چون آفتاب از ورای حجاب میدرخشید و از دریای عطایش گوهر خسروی
چون روز روشن میتابید خورشید اوج معالی بود که از اول حال روشنائی
مینمود صبح امید اعالی بود که از عنفوان کار صدق دعوی خویش
ظاهر داشت تیغ جهانگشای اقبال بود که تا لب از شیر فروشست بزرگی
پیشه داشت از چهار رکن افعال آن یگانه استماع میرفت که پنج نوبت
ملک بر در ایوان او خواهند زد و از شش جهت عالم آواز می آید که هفت
کشور بفرمان او خواهد بود همای سعادت بر سر او دلیل بود که چتر سلطنت
در سایه آفتاب اهتمام او آید و شعاع خورشید فیروزی دلیل
روشن که در ظلال عاطفتش جهان قرار گیرد القصه چون قضیه ناگزیر حضرت ظل
الهی روی نمود امرا و وزرا و اعیان ملک و ملت که سایه مثال در عتبه
اقبال و آستانه اجلال متمکن بودند علاج زخم ناسور خود را بمرهم جلوس
سعادت مانوس مداوا کرده در شب جمعه شانزدهم شهر صفر سنه اثنی

و همچنین دو الف که پنج ساعت و بیست دقیقه از شب مذکور گذشته بود در دار المؤمنین
کاشان باورنگ سلطنت و مسند سعادت بر آورده اسم سامی آن مظهر
کمال را باسم جد بزرگوار موسوم ساخته بتهنیه عیش اشتغال نمودند و این
مصرع تاریخ شده. مسند کی شد مزین باز از عباس شاه. چون پایهٔ سریر
سپهر نظیر از وجود مبارک آن نیر عظمت و کامکاری [illegible]
سلطنت و بخت یاری خاقان جهانگیر جهانبان خسرو اعظم رفیع الشان
شهریار خطه جلالت شهسوار میدان عظمت مورد عنایات نامتناهی
مهبط فیوضات انوار الهی سلطان کامکار کامران قهرمان عادل کشور
ستان صاحب قران ظفر قرین مظهر شرع سید المرسلین مرصص
بنیان دین مبین حامی ثغور المسلمین. ای ز یزدان تا ابد ملک سلیمان یافته
هر چه جسته جز نظیر از فیض یزدان یافته. آن خداوندگاری که گاه از شعلهٔ شراری
وجود مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاه بمجرد غباری خرمن عمر معاندان را
بباد فنا دهد گردون اقتداری که به نیروی بخت ارجمند و بازوی اقبال دولت
بلند در عرصهٔ روزگار صیت اسلام را بمسامع کروبیان بالا اعلی رساند
پادشاه جوانبخت کامکار شهریار سکندر صولت عالمقدار نوشیروان عدالت
کیخسرو درایت ناهید بهجت عطارد فطنت سکندر حشمت انجم گروه گردون دولت دارا
شکوه شهریار ابهت و کامرانی نهال آرزوی حشمت و جهانبانی راقم

دیوان کن فیکون ناظم اقالیم نون والقلم ما یسطرون . ای ممالک را مبارک باد شاه . وی ... ای خاتم و تخت و کلاه . تیغ خونخوارت پذیر فتح . عفو دامان بخشت خسرو دارکش . اعدل سلاطین جهان افخم خواقین دوران سلطان سلاطین نشان کافل مصالح الملک والملة بالعدل والاحسان مظهر آثار رحمت الله ملک الرحمن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد ظلال جلاله علی مفارق الانام و ابد دولته الی قیام الساعة و القیام تاج آرایش یافت منتسبان دولت عظمی زبان مبارک بادی گشوده آوازه طنطنه جلالش بشرق و غرب رسید و صدای پنج نوبت اقبالش گوش کروبیان را کر ساخت در آن شب که نامه هزار روز سعادت بود امرا و وزرا و ارکان دولت و بعضی از معتمدان درگاه بتهنیه جلوس پرداخته بشرف پابوس مشرف شدند علی الصباح که آفتاب جهانگیر بعزم تسخیر عالم سر از نهانخانه مشرق بیرون خرامیده بر تخت زمردی افلاک جلوس نمود بار عام داده خلایق فوج فوج و گروه گروه باستان گردون مناص آمده از روی اخلاص بتقبیل آستان مشرف گشته زبان بشکر ... بی نعمت گشودند مختصر القصه دیگر روز ماتم بسور و محنت بسرور ... مبدل گشت . صد شکر که روزگار آرام گرفت .

از عیش هر انکه زنده بدکام گرفت . از فیض مو حب چنین عالم ؟
از توبه گذشت و ساغر و جام گرفت . چون کار دولت بسامان رسید
بعد از چند روز توقف در خطه کاشان بتاریخ روز جمعه بیست و پنجم شهر صفر
بدولت و سعادت بعزم سفر روانه دار السلطنه قزوین شدند و بعد
منزل خانه تنال قم دار المومنین محل نزول گردید بعزم طواف مشهد مقدسه معصومه بنت امام
و مضجع پر انوار والد بزرگوار مصمم گشته آداب زیارت بجای آوردند
و بر سر تربت والد مغفور قریب دو ساعت توقف نموده تلاوت قرآن
مجید حافظان را مامور ساختند و در آن زمان قیمت بسیار نمود
تا ثروت ماسف بسیار بطبع همایون راه یافت و از ملاء اعلی امین
بگوش عالمیان میرسید چنداکه دوران که بود عمر تو باد العقبه
بعد از فراغ از ان مقدمه دو روز که در بلده مذکور مسکن داشتند
با طعام و ادرارات و انعام دست گشاده مستحقین را از نوال مکرمت
شادمان ساختند و از ان بلده طیبه کوچ نموده منزل بمنزل مدد دولت
و اقبال طی نموده بتاریخ شهر ربیع الاول داخل دار السلطنه قزوین
شده در حوالی باغ صفی آباد بجهت ساعت چند روز توقف نموده بعد از ان
بدولتخانه همایون تشریف آورده در دلجویی مجسره آن دیار نهایت
سعی می نمودند و اسباط شادکامی روز بروز گسترده خاطر همگنان را

وتلطفات تازه روی مینماید و از اطراف اخبار مسرت آثار سرور

با پایه سریر خلافت مصیر می آید خصوصاً خبر آمدن امام قلیخان والی ماوراءالنهر

که در زمان حضرت ظل الهی بعلت آنکه دیده جهان بینش از حلیه نور عاطل

شده بعزم طواف بیت الله الحرام متوجه شده بود رسید که در مشهد

مقدس توقف دارند حکم جهان مطاع باهم رستم خان سپهسالار که با

عساکر گردون وقار در نیشابور توقف داشتند صادر شد که در آداب

استقبال و مهمانداری آنچه لازمه است بعمل آورده تقصیر از خود راضی

نشود و بعد از چند روز کس فرستاده بسلطنت پناه معظم الیه را

بدرگاه جهان پناه طلب داشتند و خود بنابر آنچه در سرشت خلق

ودیعت است بظهور آید میل تعلیم و خواندن نموده قسیر مرتضی قلی را

بجهت این مهم عظمی تعیین نمودند و در ساعت خوب شروع در تعلیم گرفتن کردند

باید دانست . هر که او در ادب طلب نکند . بر بساط شرف طرب نکند

یعنی ماه نو سپهر پادشاهی ارتقا بر مدارج کمال ضرور نشست و کوکب

آسمان معالی را از اعتلا بر ذروه سعادت گزیر نیست تازه نهال چمن

اقبال را از رشحات فیض علوم نشو و نما باید داد و درخشنده شمع ایوان

رفعت را از اقتباس انوار معارف نور و ضیا می بخشد نظم

بروز که بنیک اختری یار بود . نمودار دولت پدیدار بود . بسی یاد

پناه موسی الیه لوح تعلیم بر کنار همایون نهادند روح القدس چون
آن تخته را در کنار دریا مثال دید مضمون تبسم ... مجیها زبان
برکشاد و از لوح محفوظ امداد برکات و میامن اید ... بر لوح مبارک
جاری گشت . هرچه اسباب معالی میسر باد . کانچه
از نوع معانیست بحمد الله هست . بعد از اندک وقتی ذهن وقادش
که برق تیز گام را الجمود نسبت دهد و آب زلال را الجمود موسوم گرداند
از ختم کلام الله که حبل متین و هادی طریق مبین است فارغ شده شروع
فضایل علمی در نظر کمالات نفسانیش جلوه گری آغاز نهاد حلاوت
قند کتابت که بفحوای علم بالقلم مدان نالقست انگشت ترغیب بر در خانه
مراد نهاد و رفعت شان تحریر که مضمون نون والقلم و ما یسطرون
مدان لاالحیت دست در فتراک بلند جناب زد تعلیم عنایات ربانی
خامه سحر آزمای تقبیل انامل شریفش استعداد یافت در مبادی حال
تعقلات که اذهان منتهیان از ان قاصر بود روی مینمود و در اوایل
اشتغال بمقاصد متاخران مهتدی مکتب روشنان سپهر تا سر تر کلک
نغمه سرای احساس کردند زبان تضرع بفحوای این بیت برگشادند نظم
عقود لولو از دست و زبانت . نثار دامن آخر زمان باد .
لقاطات زبان خامه تو . میان اهل معنی داستان باد . القصه از فیض

مراحم الهی درین زبان سخن سنجی و نکته سرای آن خدیو جهان کس را
سخنی نیست انشاء الله که دولت روزافزونش همیشه در تزاید بود و
معاندان دولت قرین محنت و الم باشند از شرح دادن اینقدر
سر رشته کلام از دست رفت بتوفیق حضرت باری باز بدست آرم
و در اوصاف حمیده او سعی نمایم که چون خبر آمدن امام قلیخان نزدیک
رسید مقرر شد که مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی برسم استقبال
رفته بهر جا که ملاقات واقع شود و آداب مهمانداری بعمل آورده حد
بدار السلطنه قزوین آورد ایالت پناه موما الیه تا بالکاء خوار رفته
بصحبت فیض موهبت او فایز شد و باتفاق طی مفاوز نموده بدار السلطنه
قزوین آوردند حضرت جهانبانی خلد الله ملکه برسم استقبال پای سعادت
در رکاب دولت آورده تا دو فرسخ متوجه شدند و در روی اسب
سلطنت پناه مذکور را دریافته بمنزلی که جهت نزول تعیین شده
و چادر عباسی مخمل زربفت که چهار هزار تومان در زمان حضرت ظل
الهی باتمام رسیده بود و جهت تیمن در آن روز برسر پا کرده فرود
آمده اسباب عیش و سرور آماده گشت و بعد از صرف شدن اطعمه
و اشربه از انجا سوار شده متوجه شهر گردیدند و از محل مذکور تا مکانی
که جهت سکنی آن سلطنت پناه تعیین شده بود قریب به دو فرسخ راه

پای اندازهای قیمتی انداخته باعزاز تمام خدمتش را بمنزل فرود آورده رسانیدند
وهر روز آنچه لازمهٔ مهمان نوازی بود نسبت باو بعمل آورده مکرر ملاقات
فیمابین واقع شده در هر مرتبه بانعامات لایق او را بهره مند ساخته
بنوازشات و دلداریها شادمان میساختند سلطنت پناه معظم الیه
از شنیدن طنبور محمد مومن ولد آقا رضا طنبوره بسیار بسیار محظوظ
گردیده هر روزه اختلاط مینمودند تا آنکه بجهت طواف بیت الله الحرام
رخصت طلب نموده هرچند تکلیف نگاه داشتن او در امسال نمودند مفید
نیفتاد لاعلاج رخصت انصراف یافته با مردم خود روانهٔ مقصد گشتند
وحضرت جهانبانی هفت هزار تومان بجهت اخراجات آن طرف عنایت
نموده خانه القلی بیگ ییساول صحبت را باتفاق مشارالیه روانه کردند
که تا سرحد بغداد از علوفه و سورسات آنچه باحتیاج باشد همه جا مهیا نموده
بعد از آنکه خاطرجمع نماید مراجعت کند وحضرت جهانبانی بعد از
فراغ آن مقدمه بعیش و شادکامی اوقات شریف صرف نموده لشکری
که در نیشابور جمعیت داشتند حکم فرمودند که رستم خان سپهسالار
خود در مشهد مقدس توقف نموده ایشان را روانهٔ درگاه عرش اشتباه
نماید خدمتش را ظاهرا از بودن و توقف نمودن بخاطر خلشی رسیده بود
از شامت آن اثر کرده بقتلش اقدام نمودند وعلی قلی بیگ دیوان

یکی را محبوس نموده کس بگرفتن عیسی بیک برادرا و بدار السلطنه تبریز

فرستادند و مقرر نمودند که علی قلی بیک را بقلعه کلاب و عیسی بیک را

بقلعه الموت برده میل فطنت نمایند و خود بدولت و سعادت و اقبال

بعد از چند وقت از دار السلطنه قزوین متوجه دار السلطنه اصفهان

شده عرصه خلد آیین آن دیار را بوجود شریف رشک افزای بهشت برین

ساختند، بهر طرف که روی نهی موکب ترا . اقبال بر یمین بود و بخت بر یسار

اظهار شمه از احوال راقم حروف بر رای هوشمندان عقده کشای و دانشوران

معرفت آشنا که راز دانان عالم کون و فساد و گره کشایان عقود سبع

شداد اند پوشیده و مستور نماند که این بی بضاعت دستگاه سخنوری

و این کم مایه رسته سخن گستری مهموم معصوم بن خواجکی اصفهانی

که همیشه در قیافی طلب سرگردان و در بیدا اکسب ادب سیر و سیاحان بود

و دوران زمان در حجر تربیت والد بسر برده مطالعه کتب و شغل او بتتبع نسبندی

اوقات صرف مینمود تا آنکه بوادی عمر قدم در ابتدای عشر ثالث

گذاشت بتلاش معاش از خدمت پدر رخصت گشته باردوی کیهان

پوی قدم نهاد از انجا که همت والا در تخمیر وجود مخمر شده سر بخدمات

جزو فرو نمی آوردم و بملازمت هیچکس راضی نمیشدم مطمح نظر آن بود

که خود را در سلک منتسبان درگاه جهان پناه منتظم سازم که در خور فطرت

ازاهی

عالی بود و دولتی که در مکامن غیب من بنده را مقدر کرده بودند جلوه گری
آغاز نهاد و سعادتی که نخامهٔ تقدیر بنامم مرقوم گشته بظهور انجامید
بوسیله و وسایل برادران عزیز بلکه از برادر عزیزتر دیده امیدم مشاهدهٔ
طلعت نواب همایون غفران پناه بهشت آرامگاه شد و بار امیدم بر پا بهوز
ولب نیازم بپای بوس سریر سلطنت استسعاد یافت نظم

فرو رفت شب روز روشن رسید ۰ شب آهنگ را صبح صادق دمید
از آغاز نجمم سپک تیز شد ۰ نشاط سخن بر دلم تیز شد ۰ چو دولت دم
بر کشایش کشید ۰ ز سنگ سیه گوهر آید بدید ۰ بایم که خبر باستان سپهر رتبت
رسیده بود دهستان دولت آشیان را معتقد ساخت و چنز که در دستم
دبیرستان نزد حلقهٔ اقبال بحینایند نظر بادشاهان را که ظل اله اند ازآن بجهت
بکیمیای سعادت تشبیه نموده اند که هر مقداری القدر بشناخت خود از
خاک مذلت بردارند و هر بی سر و پای را بپایهٔ بلند رسانند این بمقدار
چون بشرف استلام مشرف شد در همان روز در سلک ملازمان
منتظم گردیده منصب شربتخانه منصوب گردید و تا مدت دوازده سال
سایه مثال در رکاب اقبال در سفر و حضر ترکان اعتقاد خاک آستان
میرفت و بغیر از درگاه حضرت واهب متعال و آستان اجلال توسل
بجای دیگر نداشت از انجا که اعتقاد درست و راستی اخلاص بود.

می نمود غیر اشراف طویله را که از معظمات امور بود ضمیمهٔ خدمت اول نمود
دست نوازش بر سر این خاکسار کشید و همه روزه در تربیت و شفقت
می افزود و بخدمات انیقه سرافراز میساخت گاه بجهت طبع آزمایی
با نتحاب اشعار امر میفرمود و گاهی بجهت تمشیت دادن امور دیوانی
سرافراز میساخت القصه در زمان دولت آن بلنداختر برج کامکاری
نه عرم فرقدسای گشت و روز بروز در مراقی کمال ترقی مینمود تا آنکه در سنه
ثمان وثلثین والف هاتف غیبی ندای کل نفس ذائقة الموت بسمع
او رسانید و داعی اجل موعود بحکم الا کل شیء ما سوی الله باطل عنان
همت او را بصوب دار البقا معطوف گردانید طبقات انام از سوانح
انعام عامش محروم ماندند و فضلای جهان از زرایع احسان بی
مجوب گشتند عالم بر عیلای تازه با آواز بلند ظاهر ساخت و مسند جهانداری
و اورنگ کشورکشائی را بوجود فایض الجود حضرت ظل الهی زینت داد
تا بمیامن تایید الهی قامت ملت را چون سرو بالا دهد و مبارکی
فره ایزدی چهره ملک را چون لاله سیراب و افروخته دارد و اگر خدشه
در چهره دولت واقع گردد بسعی جمیل مندفع گرداند و اگر خاشه در ساحت
دین لایح شود بیمن ملکات ملکی پاک گرداند الحمد لله که از یمن دولتش
قاعده الفت میان ملک و ملت استوار ماند و ضابطه اتفاق میان

دین و دولت مستحکم گردید. چه فرخ بود روزی از بامداد. همه روز رنگی
آید بیاد. بخوبی نهد رسم بنیادها. ز دولت به نیکی کند یادها
القصه این کمترین خلایق بدستور زمان سابق بخدمات مرجوعه قیام داشت
و روز بروز بانواع شفقت و مرحمت سربلندی می یافت جراحتی که از گردش
ایام در دل داشت بمرهم الطاف شامل التیام می پذیرفت و دایم الاوقات
ملحوظ النظر کیمیا اثر بوده رشک افزای هم چشمان ظاهر بین میبودم
آن حضرت نیز بقانون جد بزرگوار اکثر اوقات باستجاب اشعار میفرمود
و بدرجه استحسان میرسید و نوید خدمات شایسته میدادند آخر الامر
چون تقالیب روزگار هیچ حال را بر قرار نمیگذارد و از تصاریف لیل و نهار
هیچ کار استوار نمیماند قضیه ناگزیر آن شهسوار مضمار شجاعت را بعین الیقین
دیدم از حدوث آن واقعه مرغ روح از کالبد خاکی میش پرواز نمود و جسم
نحیف از رسوخ آن واهیه از پا افتاد اما چون در بالقوه روزگار ذات
بیهمال این خدیو جهان و رونق افزای آرایک زمین و آسمان
ودیعت بود و از نشیش بگوش جان میرسید. چو گردون کند گردنی را
بلند. بگردون فرازان در آرد کمند. کجا گردد از سیل جوبی خراب
بجوی بزرگی در افزاید آب.. بباید دانست که عاقل چون تباشیر صبح صادق
احساس کند باشراق نیر جهانتاب متیقن میشود و چون لمعان هلال در نظر

آورد تماشای بدر شب افروز بصیرت معلوم کند از نسیم جان پرور بهار
استنشاق روایح گلبرگ تری توان نمود از گریه ابر نیسانی بخنده ریاض
با سیتد لال توان کرد از تماشائیان ملاء اعلا این ندا بگوش زمینیان
میرسید که از وجود این یکتا گوهر پادشاهی که مسند آراسته عنقریب
بحر کف گهربارش در افاضت ایادی اقتدا السحایب عوادی نماید
و کرم فیاضش در تعمیم جهان پروری بآفتاب جهانتاب کند به طبعت
عدل گسترش دست تشبث بدامن تشبه باخلاق ایزدی زند و روز
بروز کوکب این دولت بذروه اوج کمال مترقی خواهد شد و یوماً فیوماً
اختر اقبالش روی بارتفاع خواهد نهاد آفتاب سلطنتش از کسوف
و زوال مصون و ماه منقبت از بسمت محاق محروس خواهد ماند
چه فرخ بود فال فرخ زدن ✽ نه بر رخ زدن بلکه شهرخ زدن ✽ بلندی
نمودن در افکندگی ✽ فراهم شدن در پراکندگی ✽ غرض از ته
اساس این عبارات آن بود که این کسیر البال کثیر الاختلال
که در سن بیست سالگی تا بحد پنجاه که ایام جوانی را بشب هنگام پیری رسانید
میخواست که در بهارستان این دولت جوان غنچه پژمرده خود را شگفته
سازد و نتیجه خدمات قدیم خود را بهمین برکات این خدیو جهان دریابد
بعد از دو سال خدمت و جانسپاری چون عنان بیکران دولت

و شهریاری از قزوین بدارالسلطنهٔ اصفهان معطوف گردید جمعی از
یاران که همیشه در آتش رشک تقرب این کمینهٔ بی‌بضاعت چون ماهی
در تابه زندگانی میکردند وسیلها انگیخته بی زلت و تقصیری خدمت تعیینه
سالیانهٔ [illegible] اشراف را که با امید راستی آن چشمهای امید دوخته داشتم
و منتظر وقت وفای آن می‌بودم گرفته بدیگری رجوع کرده از آن آستان
که پناه آنرا بجای پرنیان بستر و بالین ساخته بودم محروم کردند
هرچند بدور خاطر محزون گردیدم که آیا این قسمت مقدر را سبب چه باشد بغیر از
کم طالعی خود سببی نیافتم لاعلاج مدت دو سال پای در دامن صبر و شکیبائی
پیچیده در گوشهٔ خمول منزوی گشتم. بیچاره خر آرزوی دم کرد.
نایافته دم دو گوش گم کرد. تا آنکه معاندان بی شرم و حیا بجزای
اعمال رسیدند چون آئینه ضمیر پادشاهان علی الاطلاق امور
جام جهان نماست بر حال شکستگی و پیری غلام قدیم خود اطلاع حاصل
نموده بخدمت وزارت قراباغ مأمور ساختند اگرچه از حسرت آن درگاه
خلایق پناه چون موم در آتش و نمک در آب گدازانم اما چون قسمت
ازلی این بود بغیر از صبر چاره ندارم نظم شاید که در بسته باز شود.
مرغ دولت ما هم آواز شود. خدایگانا نظم هردم بسجده سر در فرود می‌آید
با آستان تو نازم که آسمان خیز است. میخواستم که در نشر مناقب

این دولت ابد پیوند آنچه سانح و واقع شود دیوان نما و جهان آرا دارم
اما چون آنچه قبل ازین تحریر یافته تمامی را من اوله الی آخره
خود درمیان بوده بی تصلف و تکلف که غبار کذب بر دامن عبارات نشسته
باشد بقید کتابت آورم الحال از پستی طالع که بعد مسافت از زمین
تا آسمانست بمجرد اخبار واقع و غیر واقع خبرات نوشتن نتوانستم
کرد چرا که شنیده کی بود مانند دیده . بنابران دست از تحریر آن
برداشتم اگر در اجل تاخیری باشد و نصیب استلام سده سنیه
واقع شود آنچه در سراپرده ضمیر نهانست منصه ظهور جلوه گر سازم درین مدعا
توفیق از درگاه حضرت متعال میخواهم که آرزوی دلم زود بمن برسد
انشاء الله که ذات فرخنده صفات آن برگزیده لم یزل لایزال از
عین الکمال مصون بوده در حفظ حمایت حضرت الهی باشد . خدایا تو

این شاه درویش دوست . که آسایش خلق در ظل اوست .
بسی بر سر خلق پاینده دار . بتوفیق طاعت دلش زنده دار .
غم از گردش روزگارش مباد . ز اندیشه بر دل غبارش مباد .
که بر خاطر پادشاهان غمی . پریشان کند خاطر عالمی .
درخشنده تیغت عدوسوز باد . درفش سنان تو پیروز باد .
چنان باد کاختر بکامت شود . همه دخل عالم بنامت شود .

نگین فلک زیر نام تو باد . همه کار دولت بکام شما . ذکر احوال
علیه زیاداوغلی و اوصاف گنجه چون آرایش جهان از یمن معدلت
این یگانه زمان صورت امکان بهم رساند بدین نمط که معمار عدالتش
بنیاد عمارت نهاد غریب نیست اگر چهار گوشه ربع مسکون معمور شود
ودرین ایام که تیغ ظلم زد آتش میان با نصاف بسته مرتع بود اگر
حادثه از سحرخیزی تو بکند در زمان همایونش خیال را مجال شب رو
نیست و روزکار همایونش جز ساغر و صهبا را طبعت غارتگری عقول
نمانده بشره کاه ربای از نهیب صولت پادشاهانه اوست که بزردی میگراید
وآفتاب که بهر دیوار بر میرود از پاس سطوت خسروانه خفقان
پیدا کرده مبادا این معانی بر تکلف ارباب ترسل محمول گردد بدان
دلیل که من بندهٔ حقیر را چون محرومی از درگاه عالم پناه روی داد بحسب
قسمت ازلی بوسعت آباد گنجه که از اقلیم پنجم است ساکن گردید
آن بلدهٔ طیبه که همیشه از اثر لگدکوب عوام ولیام بخاک یکسان بود
بحمد الله که این زمان نمونه رشک جنان گشته عرصه با فسحتش با ساحت
جنت دم مساوات و خاک عنبرآگینش با نافه تتار حرف مبارات
میزند و طول آن سرزمین که بمساحت درآمده یکفرسخ و عرض او نیم
فرسخ است و دران عرصه یک کف زمین بی باغ بهشت آیین نیست

و در هر خانه سکان او از نهر عظیم نهری دارند بر کناره هر جوی درختان کاست
چون خیال قامت معشوق که بر جویبار دیدهٔ عاشق نشسته‌اند و بهر گلبن
بلبلان چون بیدلان که پای گل اندام شکایت هجران کنند و
در دامن لاله خودروی سبزه چون خط دلفریب خوبان سر زده و ریحان در سایهٔ
این بید پاک دامن به نبات خیز برآمده بنفشه بر روی چمن چون زلف پریشان
تان سر تاره بسوی نرگس بسان مخموران دیده در کنار جوبی چون در
ساحت آن بستان که نمونه از ریاض جنان بود نزول کردم شرف
خدمت و استلام آستان معظم اقتدار کامکار خوانین ذوی الاقتدار
شبل عرین صرامت و نهال چمن شهامت یکه تاز میدان بسالت یکتا
تاز معرکه شجاعت آنکه انوار بزرگی از اسرهٔ میمونش لامع و آثار دولتمندی
از جبین منیرش واضح و دلایل سعادت رفعت شان ارجمندش ناطق
و مخایل دولت از پیشانی بخدمتش شارق است. جوانبخت بادا و پیروز
رای. توانا و دانا و رزم آزمای. مبارز الایالة و الاقبال
مرتضی قلیخان زیاد اوغلی مصاحب قاجار حفظه الله تعالی شانه رسیدم
آن عرصه مینو سرشت را از یمن معدلتش بمرتبه معمور و آباد دیدم
چنانچه فتنه جز در چشم خوبان نشانه نداشت و پریشانی جز در زلف
بتان ظاهر نمی شد رعایای آنجا در مهد آسایش و راحت آسوده دوست

بیکار از بیکاری در ستر آستین غنوده صحایف آمال از نقوش سعادت
خالی مانده و اوراق خیالات از تصاویر امانی با طل گشته حصول مقاصد
آرزو از مطلع تمنی بر می آید و وصول همعنان حاجات از مکامن ظهور سر میزند
شجرهٔ آمال را آنچه از لب جوی نجاح است لاجرم ثمرهٔ نیل مسانی عموم یافته
و از گلبن مقاصد خار انتظام پیراسته اند تر آیینه دماغ متمنیان از
نسیم وصدان معطر است .. نسیم عیش بیاید دماغ بسم .. خیال کنج می بند
مگر باد بهشت آنجا گذر کرد .. که چندین خرمی در من اثر کرد .. چون بنده
حقیر از حاشیه نشینان سفرهٔ نوال آن بلند اقبال گشت و از جانب
همایون اعلی بتسوید و تحریر این نسخه مامور بودم بر خود واجب کردم که شمه
از احوال آبا و اجداد آن خان عالیمقدار بر طبق عرض گذارم که نهایت
اخلاصمندی و صوفیگری سلسلهٔ عالیهٔ ایشان گوش زد اهل روزگار
گردد اگرچه خدمات پسندیدهٔ ایشان اظهر من الشمس است و احتیاج
به بیان و تعریف ندارد اما پیش نهاد خاطر اینست که شمهٔ از احوال
ایشان داخل این مسوده نماید بر رای ارباب دانش مستور نماند
که مسقط الرأس آبای کرام این خجسته فرجام ولایت روم بوده و
بیک مشهور بقاربی‌شش خضر که در ان دیار باعتبار تمام زندگانی
بنابر اخلاصی که بر بندهٔ گردون مناص و حلقهٔ ارشاد صفویه جنت

القدسیه داشته با ایل و عشیرت و فرزندان گرام از روی اعتقاد
از سر قدم ساخته حریم دل از مهر غیر پرداخته ترک وطن مألوف
کرده بجانب آذربایجان و عراق هجرت نمود و بعد از اندک فرصتی
حضرت بیک داعی حق را لبیک گفته بسرا ارشاد او امت میک در بلده
لاهیجان بشرف سجده شهنشاه گیتی ستان رسیده و در وقت خروج
با آن کیمیای گوهر سعادت برفاقت سرافراز شده یکی از صوفیان که الحال
بصوفی لاهیجی شهرت دارند و از آن واسطه سر مباهات بافلاک میرسانند
خدمتش بوده و همیشه ملحوظ نظر عاطفت شاهنشاهی در معارک خونخوار
کارهای که زیاده از وسع بشر باشد از و بعمل آمده لهذا بجهت خلوص
اعتقاد و وفور خدمت و جانسپاری بلقب بزرگ باد خلفی میکرد
و از مزین شرف سرافرازی باوج فلک میرسانید تا او نیز بطریق دیگران
جهان گذران را وداع نموده بمنزل جنان خرامید حضرت شهنشاهی
بتفقد فرزندان و اولاد او پرداخته شاهویردی سلطان والد
گرامی او را که آثار دولت و شجاعت از ناصیه او ظاهر و هویدا بود
در حجر تربیت کشیده روز بروز بنوازشات و تلطفات سرافراز میساخت
تا آنکه عروس جهان حجله هستی را بجهت داماد دیگر ترتیب داده
نوبت جهانداری بحضرت والا رتبت شاه جنت مکانی شاه طهماسب

انار الله برهانه رسید آن دوحه برومند را به دستور والد بزرگوار
منظور نظر عاطفت ساخت آنا فآنا کار او بالا گرفت بمرتبه ایالت و امارت
و بیگلربیگی گری ایل و اویماقات قاجار سرافراز گشته متوجه نجد و
گردید در الولایت از اثر شجاعت و دلاوری او دست تا نهاده میان
یکی از تدابیر اینکه آن کاراگاه صورت معنی آنست که جوانی فتنه و بی بجاعت
و ملاعب اهل زمان بدست رومیان افتاد پادشاه و عظمای روم
خیالات فاسد بر دماغ راه یافته اراده زیاده از حد بخاطر گذرانیده
فرمانه مصحوب محمد پاشا بدرگاه حضرت جنت مکانی فردوس آشیانی
فرستادند چون خبر تعبیر این خواب پریشان بضمیر جهانگیر میرسید
باوجود آنکه مخیم جلال در دار السلطنه تبریز بود و ایلچی مذکور در خوی محبوس
سعدشده بود حکم قضا مضا صادر میشود که شاهقلی خان استاجلو
حاکم ایروان ایلچی را بقراباغ فرستد که بعد از ملاقات شاهوردی
سلطان بپایه سریر اعلا آمده حاکم ایروان حسب الفرمان ایلچی را
باجمعی از ملازمان نزد آن عالیجاه روان ساختند سلطان معظم الیه
بعد از اطلاع این معنی بی آنکه خود اراده استقبال کند یا بخاطر بگذراند
آمدن او را پر وقعی نگذاشته جمعی از ملازمان را مقرر میدارد که چون
بحوالی شهر آید با او ملاقات نموده در مهمانخانه فرود آورند ایشان بفرموده

بقدسیه داشته با اهل و عشیرت و فرزندان کرام از روی اعتقاد
از سر قدم ساخت حریم دل از مهر غیر پرداخت ترک وطن مالوف
کرده بجانب آذربایجان و عراق هجرت نمود و بعد از اندک فرصتی
خضر بیک داعی حق را لبیک گفته بسرا رشد او امت بیک در بلده
لاهیجان بشرف سجده شهنشاه گیتی ستان رسیده و در وقت خروج
آن بحال آن یکتای گوهر سعادت برفاقت سرافراز شده یکی از صوفیان که
بصوفی لاهیج شهرت دارند و از این واسطه سر مباهات بافلاک میسایند
بوده و همیشه ملحوظ نظر عاطفت شاهنشاهی در معارک خوفناک
کارهای که زیاده از وسع بشر باشد از و بعمل آمده لهذا بجهت خلوص
اعتقاد و وفور خدمت و جانسپاری ملقب بزیاده اغلی میکردند
وازین شرف سر افتخار باوج فلک میرسانید تا او نیز بطریق دیگران
جهان گذران را وداع نموده بمنزل جنان خرامید حضرت شهنشاهی
تتمه فرزندان و اولاد او سپرده جنت شاهویردی سلطان والد
گرامی او را که آثار دولت و شجاعت از ناصیه او ظاهر و هویدا بود
در حجر تربیت کشیده روز بروز بنوازشات و ملطفات سرافراز میساخت
تا آنکه عروس جهان حجله هستی را بجهت داماد دیگر ترتیب داده
نوبت جهانداری بحضرت والا رتبت شاه جنت مکانی شاه طهماسب

انار الله برهانه رسید آن دوحه برومند را بدستور والد بزرگ [illegible]
منظور نظر عاطفت ساخت آنا فانا کار او بالا گرفت تا رتبه [illegible]
و بیگلربیگی گری ایل و اویماقات قاجار سرافراز گشته مستوجب [illegible]
گردید در الولایت از اثر شجاعت و دلاوری او دست تا [illegible]
یکی از بدو ابتدا نتیجه آن کار آگاه صورت معنی آنست که چون قلعه وان [illegible]
و ملاعب اهل زمان بدست رومیان افتاد پادشاه و [illegible]
خیالات فاسد بر دماغ راه یافته اراده زیاده از حد [illegible]
ذبابه مصحوب محمد پاشا در درگاه حضرت جنت مکانی فردوس [illegible]
فرستادند چون خبر تعبیر این خواب پریشان بضمیر جهانگیر [illegible]
باوجود آنکه مخیم جلال در دار السلطنه تبریز بود و ایلچی مذکور [illegible]
سعد شده بود حکم قضا منشا صادر میشود که شاهقلی خان [illegible]
حاکم ایروان ایلچی را بقراباغ فرستد که بعد از ملاقات [illegible]
سلطان بپایه سریر اعلا آمده حاکم ایروان حسب الفرمان [illegible]
با جمعی از ملازمان نزد آن عالیجاه روان ساختند سلطان [illegible]
بعد از اطلاع این معنی بی آنکه خود اراده استقبال کند یا [illegible]
آمدن او را بر وقعی نگذاشته جمعی از ملازمان را مقرر [illegible]
بحوالی شهر آید با او ملاقات نموده در مهمانخانه فرود آورند [illegible]

عمل نموده بعد از دو روز که ملازمان با آداب مهمانداری قیام و اقدام نمودند خود با استقلال

هرچه تمامتر بیرون آمده ایلچی را تکلیف ضیافت مینماید و در همان

مجلس بعد از گفت و شنود بسیار سلطان مومی الیه می فرماید

که نویسنده های چوپان بیکی آمده دفاتر گشوده نسخه شمار گوسفند را در نظر

ایشان بعرض رسانیدند که الحال در قراباغ بی تکلف و تصلف

یکصد هزار گله گوسفند موجود است سلطان معظم الیه عتاب با ایلچی نموده که هرگاه

من یکی از بندگان حقیر این آستانم و در ولایت من هر گله دو چوپان داشته

باشد دویست هزار نفر چوپان بهم میرسد تا بدیگر قشون و حشم و خدم

چه رسد شما را این فرخرفات چون بخاطر گذشته که ارادها نموده جهت

تمشیت آن راه دور و دراز طی کرده آمده اید بهر حال شما را رخصت رفتن

بآن درگاه نیست هرچه شنیده و دیده اید جواب این است ایلچی مذکور را

از قراباغ رخصت داده نگذاشت که بدار السلطنه تبریز رود چون پرتو

این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر نواب همایون تافت بجلدوی این توطئه

خلاع فاخره با اسب و زین و لجام طلا شفقت نموده او را در میان

اقران سرافراز ساختند اما چون ایلچی بمستقر خود رفته حقیقت را عرض

نمایند والی روم از همین معنی آشفته شده اسکندر پاشا را با سپاه روم ایلی

و اناطولی و ینگچریان کس با بهیان بقصد ویرانی ایروان باشای مامور میسازد

مذکور چون بحوالی ارزن روم میرسد حکم قضا توامان باسم شاه جمجاه صادر شد و عزیمت سلطان صدور مییابد که ایلچی را جواب دادن پسندیده نیست اگرانکار نماید باشمارا خشیه و تادیب نموده جواب گفتن حق السعی تو را لازم میشود و مقرر شد که اسمعیل میرزا سرکرده قشون بوده اما از سخن و صلاح سلطان مذکور بیرون نرود آن عالیمقدار بعد از زیارت رقم مبارک با قشون آراسته روانه میگردد و در حوالی ارزن روم تلاقی فریقین دست داده سلطان معظم الیه که یکه تاز مضمار شجاعت است با وجود گفتگوها و آزردگیها که در میان خدمتش و اسمعیل میرزا از سعایت نمدبانان بهم رسیده بود عنان لکاور را تا دروازه قلعه باز نکشیده و باره جهان نورد را در میان معرکه براند از دو طرف نایره قتال اشتعال یافت و آتش جدال بالا گرفت نیزه هرچند پشت قوی نداشت دست تطاول دراز کرد و تیغ هرچند تنک روی و رقیق القلب بود تیز زبانی آغاز نهاد سپر آهن روی از سرزنش گرزگران پشت بداد و کمند از کشاکش سرکش باز بر خود پیچید زره از کشتن بهزار دیده خون گریست و کمان از فراق عزیزان نالههای زار بنیاد کرد. رگرزگران سنگ و شمشیر تیز. میانجی همی جست جان از گریز. زمنقار پولاد پران خدنگ. گره بسته خون در دل خاره سنگ القصه اگر شرح مقدمه را طولانی دهم سررشته سخن از دست میرود بعد از

جدال و قتال و انهزام لشکر رومی الف و وزیدن نسیم ظفر بر پرچم رایات دولت

بعد از آنکه بسده سنیه میرسند و مورد عنایات پادشاهی گشته بین الاقران

ممتاز میکردند اسمعیل میرزا اظهار شکوه و اذیتی که از سلطان مزبور باو

رسیده بود بر طبق عرض مینگارد از انجا که طبع بلند و دریافت ارجمند

حضرت جم جاه جنت بارگاه بوده در می یابد که حق بطرف کیست خود بنفس نفیس

دیوان نموده دران روز شاهویردی سلطان بلقب مصاحبت سرافراز

گشته اسمعیل میرزا محبوس قلعه قهقهه میکردند و شاهویردی سلطان

مذکور روز بروز مورد عنایات شاهی گشته محال دانقی را که داخل الکاء

تنگی است از ان محال وضع و مستثنی نموده با احداث اربعه قرا باغ

و دیگر از تومان انعام همه ساله از شیراز و الکاء دیگر آنچه باحتیاج او باشد که هرساله

خریداری نموده بیاورند اضافه آن لقب چنین سرافراز ساختند کاری

اگر کنند بزرگان چنین کنند غرض که آنچه از آداب شتی عت معظم کرده شفقت

و ولایت داری از نهنگ دریای بسالت سرزده اگر شمه اظهار نماید

مثنوی هفتاد من کاغذ شود بهمین اختصار نمود اما از خمد متش سه پسر گرامی

قدم بعرصه وجود نهاده بودند یکی خلیل خان که در ایام حیات والد بیگلر

بیگی استراباد شده جمیع قاجاری که اکنون ساکن استراباد ند از بقیه

ماندگان اویند و دیگری ابراهیم خان که بعد از فوت والد بجای او

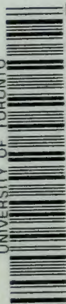
حاکم ولایت گشته مدت دوازده سال کامرانی نموده درگذشت و بعد از آن
یوسف خلیفه که بعد از برادر به رتبه بیگلربیگی گری رسیده غایتش اسمعیل میرزا
بعد از تکیه نمودن بر مسند سلطنت از روی بی تلطفی که ذخیره خاطر داشت
بستر او را از خاک ساخت و الکاء قراباغ بعد از وقوع آن مقدمه به تجمیع غیری
انتقال یافت تا محمد خان ولد خلیل خان بن شاهوردی سلطان به حد رشد
و تمیز رسیده وارث الکاء آبا و اجداد گردید چون در آن ولایت مذکور تمکن یافت
و با سرداران رومی نژاد مدتها زد و خورد نموده قلاع ایشان به تصرف
درآورد و در آن حدود دم استقلال میزد آخر الامر از هجوم لشکر
مخالف از وطن مألوف جدا گشته نزد اسکندر خان گرجی حاکم کاخت
رفت آن مخذول العاقبه پرده حیا را از روی برداشته خان
مذکور را مقید و مغلول به الکاء اسلامبول نزد خواندکار رومی فرستد
و در آن حدود مدت مدید حبس قلعه یدی قله کشیده آخر بیامن
لطف نامتناهی یزدانی و اقبال شاهنشاهی از آن مهلکه استخلاص
یافته به تشرف عتبه بوسی آستان عرش توامان مستعد میشود و بعد
از اندک زمانی که قلعه گنجه را پادشاه جم جاه خلد آشیانی از رومیان
مستخلص ساخت محمد خان مذکور به دستور به بیگلربیگی گری منصوب
شده علم مباهات بر بام سماوات افراشته در آبادانی الکاء

وارامنه و ایلات و قشون ساعی بودند چون جهان گذران با هیچکس دم از
وفاداری نمیزند خدمتش در محاربه طهمورث که با علی قلیخان روی
داده بود بفوز شهادت فایز شده بجای او ولد ارجمندش کرامی قلیخان
بر مسند دولت تکیه نموده در دلجویی رعایا دقیقه فوت و فروگذاشت
نمی نمودند و چون حضرت جنت مکانی که بجهت خلشی که باغوا و سعایت
حاسدان بهم رسیده بود خدمتش آزرده خاطر شده منصب او را بمحمد قلیخان
برادر کوچک او شفقت نموده ارزانی داشتند خان مذکور که در عنفوان
شباب بود امور کلی و جزوی را برای و مشورت وزرا و وکلا
بتمشیت میداند و مدت متمادی رعایای ولایت قراباغ در عهد امان
بودند تا او نیز بسعایت بدگویان چندروز از مسکن مألوف دور افتاده
داود خان ولد الله ویردی خان بولایت مذکور منصوب شد احوال
آن بی سعادت چون درین تاریخ مشروح و مبسوط است تکرار التصدیع نداد
بعد از واقعه او غره کس مملکت قراباغ بار دیگر بحیطه محمد قلیخان درآمده
آن عالیجاه صد مرتبه بهتر از اول قدم در جاده سلوک گذاشته
با رعایا و قشون با حسن وجهی بسر میبردند آخر الامر بجهت عرض مرضی
که بوجود او فایض شده بود و هیچ وجه علاج پذیر نبود دنیای فانی را
وداع نموده بدار البقا شتافتند و چون واهب بی منت آنچه از روز

ازل مقدر کرده البته از پرده غیب بمنصه ظهور جلوه گر میشود الحمد الله که امید
حال و غره طفولیت لطایف محاسن از جبین دولت افرا خان بن خان
مرتضی قلیخان که در زمان این دولت روز افزون مدار الهی انتظام بیت
و ثغور مامور است واضح و دقایق مردمی و مردی از جبهه سعادتش ظاهر
و لایح بود و زمانه میخواست . تا حق باید بمرکز خویش قرار . و در حکومت
و ایالت بجد متش رسید الحق اگر از آثار عدالت و کاردانی و صبر و ثبات
او شمه بیان کنم زبان خامه را قوت گویایی نمی ماند پس همان به که بدعا
دولت او ختم سخن کنم امید که تا آفتاب و ماه را طلوع و افول در فلک
دوار هست دولت و عمرش در طلوع و کوکب بخت دشمنش در افول
بوده در سایه بلند پایه ولی النعمت حقیقی سرافراز و پا برجا بوده منظور نظر
کیمیا اثر باشد . جهان پیش خورد خواهش باد . فزون از همه زندگانیش باد
بر رای خردمندان پوشیده نماند که اگر معاندی زبان تعرض دراز کند
که چرا اوصاف آبا و اجداد [illegible] عالیه را علی الطریق اجمال بیان
کرده صورت تفصیل نداده عذر این حقیر کثیر التقصیر آنست که احوال
خجسته مآل این طبقه زیاده از آنست که یک دیوان با صد دیباچه
اظهار توان نمود اما مورخان ماسبق در ذکر جمیل ایشان رسالها
نوشته اوراقها بقید تحریر آورده اند اگر بتکرار آن عبارات مینمود

خالی از گستاخی نمود بنا بر آن فی الجمله اظهاری چون این نسخه در خدمت
آن عالی جناب باتمام رسید واجب بود که بر طبق عرض نهد حمل
خاتمه کتاب در اول این نسخه که بخلاصه التواریخ موسوم است اشعاری شده
که اراده خاطر حقیر آن بود که از اول آفرینش عالم تا زمان دولت روز افزون
حکایات و واقعات را بقلم تحریر آورد و از جانب حضرت ظل الهی
مامور باین امر گردیده کتب ضرور حسب الامر از کتابخانه خاصه آورده
انتخاب خلاصه آن مینمود و هرچند روز بنظر کیمیا اثر جزو جزو میرسید
و شرف استحسان می یافت تا آنکه از ابتداء عالم تا مقدمه جلوس
امیر گورکان بقید کتابت آمد چون سخن باینجا رسید حضرت ظل الهی
بلفظ گهربار فرمودند که آن گفت را الحال موقوف داشته وقایع
و سانحات ایام دولت روز افزون ما را بر اوراق بنگار تا در روزگار
یادگار ماند حسب الفرمان قدر توانائی جان کمر وار بر میان بستم
و شروع در این مقدمه نمودم ‧ چه صبح سعادت در آمد بگاه ‧ شدم زنده
چون شمع در سحرگاه ‧ شب افسر فروز شمعی برافروختم ‧ در اندیشه
چون شمع میسوختم ‧ مبانی دولت قاهره دو سال از وقایع
بعرصه ظهور جلوه دادم که قضیه ناگزیر آن مرکز دایره اقبال روی داد
از وقوع آن واقعه عظمی تا چند وقت دست را قدرت گیرائی

قمر نموده تا آفتاب دولت جهانبانی و کشورستانی عالم گیر شد از پرتو
آن سخن فروغ جانی بتن و قوتی ببدن رسید ختم این نامه در ایام دولت
ابد پیوند شد و عذری که چرا ترک این شغل نموده در ابتدا خواسته اینست که
عذر شکستگان و کم مایگان بدرجه قبول خواهد رسید. سبز سبزی شاه
روشن ضمیر. به نیروی فرهنگ فرمان پذیر. یکی سرو پیراسته
در چمن. که بادا ازو می خورند انجمن. چون بهار کی قوافل آمال بساحت
نجاح رسید و چمن آرزو از فیض اسعاف شاداب گشت عقود ترتیب
نسبه مثال اعلا آلی القاب همایون ترصیع کرد این نظم نظامی که خود را
غلام تو کرد. سخن را گذارش بنام تو کرد. همان پیش تخت تو مهمان شده
که آن مور پیش سلیمان شده. بوسیله خلوص عقیدت متیقن است که عنان
التفات بصوب قبول انعطاف یابد و نظر همت بلند جناب بامعان عین الرضا
مثال فرماید که تا نثرش با نثره پهلوی مبارات زدن گیرد و نظمش با نظم پروین
دعوی مساوات کند. گر بسمع تو دلپسند شود. چون سر زیر تو بلند پر شود
مستدعی از درگاه حضرت ذوالجلال آنست که حق تعالی مقاصد دینی
و اخروی این خدیو جهان و یکتای گوهر زمان پادشاه عالم و عالمیان را
برآورده بخیر گرداند و مطالب و امانی آن جهانی بحصول مقرون گرداناد بحق خیر خلقه محمد المصطفی
وسلم و منه وجوده. دل دوستانش پر از نور باد. وز و طعنه دشمنان دور باد
تمام شد فی تاریخ شهر رمضان المبارک سنه
[illegible]


UNIVERSITY OF TORONTO
3 1761 00370903 7